

بازرسی شد

۳۶۴۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۷۸۶۸

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتابت باب در معرفت قوم

شماره ثبت کتاب

۷۸۱۸۵

۸۹۹۱

موضوع

شماره قفسه ۷۱۴۹

خطی، فهرست شده  
۲۱۴۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
کتابت باب در معرفت قوم  
موضوع  
شماره قفسه ۷۱۴۹  
شماره ثبت کتاب ۷۸۱۸۵  
خطی، فهرست شده ۲۱۴۹

بازدید شد  
۱۳۸۲

خطی  
کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی  
۲۱۴۹



که مستقیم باشد و مواضع مستقیم باشد و سطح نیز مستوی بود یا غیر مستوی متوازن بود که اخراج خطوط مستقیم در جهت طول و عرض آن سطح ممکن و میسر باشد یا آنکه خط مستقیم واصل میان آن دو نقطه مقصود بر آن سطح از آن سطح بیرون بیرون نیفتد و چون سطحی مستوی محال باشد مرصع سطحی یا مشرب آنکه نقطه در آن سطح تعیین یابد که جمیع خطوط واصل میان آن نقطه و آن خط محیطی است و اولی بود آن سطح یا حقیقت و آن خط را محال دایره خوانند و قوی عکس این گفته اند و بعضی از محققین چنانکه کرده تصدیق هر دو قول نموده اند و آن نقطه معینه را مرکز گویند و هر یک از آن خطوط واصل را نصف قطر دایره و هر خط مستقیم که دایره را مستقیم بدو قسم کند آنرا وتر خوانند و باز که از محیط جدا کنند و سواگون خط را محور گویند که در آنرا قطر نیز خوانند و خصوصاً



مذکور است ازین شکل توان نمود درجه ضبط حرکات  
و تقادیر با دایره ضبط و دایره را به وسیله شصت جزء  
نشان دادیم و تقطیر از این بدینست در هر یک را  
جزء در دایره گویند و این دایره را از احاطه در ضبط  
سیاحت و انرا از این سطح خوانند پس اگر آن در ضبط

بر روی باشد که بعد از اخراج هر یک چهار زاویه باشد و حدوث کواکب را زاویه خوانند و هر یک از آن دو خط را محور بران و دیگری برین صورت است و الا بر کمتر از شش وجه و خود در چهار وجه برین صورت و مقدار زاویه مستقیم الظلمین قوس بود از اندازه که ممکن است از آن زاویه باشد هر سطح که محاط بیک خط یا زاویه باشد از آن سطح بر هر کجای خط سه قسم بود و الا از اضلاع و متساویات و غیره  
و مختلف الاضلاع و اگر محاط چهار خط باشد از آن زاویه اربعه اضلاع خوانند و این مقسم بر پنج قسم بود و الا اگر اضلاع او متساوی و زوایا و قائمه باشد و از آن مربع خوانند برین شکل دوم آنکه باقیام زوایا اضلاع و زوایا باشد و اگر متساوی باشد برین شکل سیم آنکه باقیام اضلاع و زوایا باشد و اگر متساوی باشد برین شکل چهارم آنکه اضلاع متساوی و دو زوایا قائمه یکدیگر و دو ضلع مقابل او برابر باشد و از آن شبیه پنجم خوانند برین شکل ششم آنکه

۹

...



















مقرر باشند کاتبی علم الهی و چون طرف هر دو خط در موضعی از تلك البروج جمع آیند  
 از اجتماع وسطی کو بند محلی تا مذکور خمس و در محله توجیه نموده والا اطلاق  
 وسطی کانیت و ما بین هر دو اجتماع یعنی از هنگام افتراق خطین تا هنگام اجتماع با این  
 بعد از آن بیت و در روز است و در دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه و دو کوفت و چهل  
 این وقت هفتص بقولیت پس سال آخری که دوازده این مقدرات است و در نگاه و  
 چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه باشد و یکم راسی روز گیرند و در وقت رایت  
 در روز و همچنین بر ترتیب نگاه سی روز گیرند و یکماه بیت و در روز تا آخر سال و عبادت  
 اهل حساب چنان است که چون کس بصف رسد یا زیاده از نصف شود آنرا واحد گیرند  
 پس چون کس بیت و در روز که دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه است زیاده از نصف  
 شایر روز است یکم راسی روز گرفتند و در ماه دوم کس زیاده از نصفان کس ماه مقدم  
 حساب نموده جزو کار کس را باقی ماند کمتر از نصف پس ماه دوم را بیت و در روز گرفتند  
 و باز در ماه سیم کس از نصف زیاده بود آنرا سی روز گرفتند و در ماه چهارم آن کس را باقی  
 بقصان ماه مقدم حساب نموده آنچه باقی ماند کمتر از نصف بود آن ماه را بیت و در روز گرفتند  
 و تا آخر سال برین قیاس نموده یکماه سی گرفتند و یکماه بیت و در روز و اگر کس زیاده از نصف  
 شایر روزی بود یعنی همین دوازده ساعت و سی شش ماه سی میگرفتند و شش ماه  
 بیت و در آخر سال هیچ کس نمی ماند یکم چون چهل و چهار دقیقه از دوازده ساعت  
 زیاده است اینست که در آخر سال هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه که حاصل القرب  
 و قایق مذکور است در عدد شهر بر سر امده و آنرا فضل است خوانند و اگر آن کسی  
 و در آن ماهی کس چه مقدرات و چند حجه نقصان ماه مقدم حساب شده و چند  
 مانده و جدول است و در سی سال یا زیاده سال از آن قبیل است که در آنچه را  
 سی روز گیرند و آن و در سی ماه را کسبیه خوانند و آن در سی دوم و پنجم و هفتم و دهم  
 و سیزدهم و پانزدهم و هجدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و ششم و بیست و

۱	شماره
۲	مختار الحرام
۳	مختار
۴	بیض الاول
۵	نصف الاخر
۶	مختار العدل
۷	مختار الحسن
۸	مختار
۹	مختار
۱۰	مختار
۱۱	مختار
۱۲	مختار
۱۳	مختار
۱۴	مختار
۱۵	مختار
۱۶	مختار
۱۷	مختار
۱۸	مختار
۱۹	مختار
۲۰	مختار
۲۱	مختار
۲۲	مختار
۲۳	مختار
۲۴	مختار
۲۵	مختار
۲۶	مختار
۲۷	مختار
۲۸	مختار
۲۹	مختار
۳۰	مختار

هم بود و آنها در نقطه **برج** کا در وقت و بعضی جای یا نزد هم شانزدهم را کسبیه دارند  
 و آن به ترتیب هر پنج که در وقت باشد پس باعتبار میزان سالها و ماههای قمری اصطلاحی  
 باشد و قبل ازین مذکور شد که از کسور زیاده ماهها بعد از جبر نقصانات در آخر سال کسبیه  
 زیاده می ماند چنانکه کسبیه آن کس در خصوص سوس بکشیانه روز است و اقل عددی که آنرا خمس  
 و سوس باشد عدد سی است و چنان شش است و سوس پنج که مجموع یا زیاده بود پس در وقت  
 سی سال آن کسور یا زیاده روز تمام شود و هر چه کسبیه کسبیه در بین یا زیاده سال و آنچه را کسبیه  
 یا ضا نه این روز زیاده با ایام اصل او که بیت و در روز است اما بعضی سالها که در آن این  
 روز را زیاده یا کسبیه برین وجه است که در سال اول که آن کس از نصف کمتر بود چیزی زیاده  
 نگرفتند و در سال دوم چون از نصف زیاده میشد و آنرا یکروز گیرند و زیاده آن کس در سال  
 سیم آن کس زیاده را جبر نقصان آن روز حساب کنند و آنچه باقی ماند با کسبیه سال چهارم  
 و کسبیه آنجم جمع کنند چون زیاده از نصف نباشد در سال پنجم یکروز زیاده آن کس بکسبیه  
 قیاس تا آخر و چنان را در دفع کسور و در طریق است یکی آنکه چون کس بصف رسد آنرا واحد  
 گیرند و دیگری آنکه تا نصف زیاده نشود آنرا یکی بگیرند و طریق اول اسهل است و دوم چنانچه  
 نیز و یکم شایرانی قاعده که اکثر حکم کار دارد بنا برین بعضی سال یا نزد هم را کسبیه کنند چه  
 کس در آن سال نقصان است و بعضی در سال شانزدهم کسبیه کنند چه کس در آن سال  
 از نصف زیاده است و ما اینجا جدول آوردیم و در اینجا باز هر سال ازین مثال کسور  
 زیاده را ثبت کردیم بعد از حذف شایر و چون آن کسور شایر و زیاده یا بیشتر و قیاس  
 عدد سال که روز زیاده دارد بسوا نوشته شده و باقی عبرت اما کسبیه شهر است که  
 ما خود از کسبیه است بعضی بر کسبیه چاه از خاک چه آن روز است که از کسور جمع کرده اند  
 و بعضی گفته اند که کسبیه را در وقت در کسبیه چاه آن روز است که کسبیه در میان  
 ایام سال در آورده است چنانکه سر در کسبیه در آورند و کسبیه یعنی یکسوس است و هفت  
 روز است و تا علالت نقلات از وصف است بعضی آن سال را که کسبیه در وقت واقع شود عیار  
 کسبیه گویند و بعد از این تاریخ زمان هر چه بجزر است از آنکه مغفله عبیده طیبه شرابا

۱	۱
۲	۲
۳	۳
۴	۴
۵	۵
۶	۶
۷	۷
۸	۸
۹	۹
۱۰	۱۰
۱۱	۱۱
۱۲	۱۲
۱۳	۱۳
۱۴	۱۴
۱۵	۱۵
۱۶	۱۶
۱۷	۱۷
۱۸	۱۸
۱۹	۱۹
۲۰	۲۰
۲۱	۲۱
۲۲	۲۲
۲۳	۲۳
۲۴	۲۴
۲۵	۲۵
۲۶	۲۶
۲۷	۲۷
۲۸	۲۸
۲۹	۲۹
۳۰	۳۰



این فصل در بیان  
 تاریخ و احوال  
 حضرت زین العابدین  
 علیه السلام است  
 و در بیان  
 تاریخ و احوال  
 حضرت زین العابدین  
 علیه السلام است

الله ثم بعد از آن که جماعتی از اهل بیت و مفاخرت  
 از آن موصوفین دیگر مقام ساختن در آن و بحسب عرف مخصوص بترک وطن خلاصانه تم  
 و بجهت آنکه تمام توان نمودن ایشان را و امر شریعتی مانع و مانع گردید از ایشان از اسلام تواریخ  
 مختلفه بوده است چون تاریخ بنای کعبه و تاریخ ریاست عمرو بن عبس که وضع مبارز اصنام  
 در عرب از پیشا و بوده و تا عام الفیل این تاریخ معلوم بوده بعد از آن تاریخ عام الفیل معلوم شد  
 و در زمان حضرت مصطفی علیه السلام تاریخ عادت نبوده بکنی بعد از هجرت رسول  
 نام نهاده اند اول ما ششم الاذن دوم سیم الامر سیم راسه العجین چهارم راسه الفیض  
 ستم الزوال ششم راسه الانبیاء ستم راسه الاستغلاب هتم راسه الاستواء هتم  
 ستم البراهه و هم راسه الوداع و بعد از وفات هج تاریخ منقول و نهاده اند تا در زمان  
 عربین خطاب اشتباهی واقع شده و آن چنان بود که ابو موسی اشعری که از قبل او حکم نم بود  
 برادر اخلافه نوشت که از جانب شما بعضی شکوک آمده که محل آنها شعبان است منیدایم که یکایم  
 شعبان سال اگر من بعد تاریخ اختیار نمایند و در بخت پس اتفاق و اجتماع عرب بر آن  
 شد که تاریخ وضع کنند بعضی از یهود که شرف اسلام شرف شده بودند گفتند ما را مثل  
 این تاریخ نیست و اشاره بتاریخ رومی کردند و بعضی قوم یغتیا که حسابان و نگاه  
 داشتن کبیله آن طول داشت و بعضی اشاره بتاریخ فرس کردند و آن هم بدین سبب بعضی  
 یغتیا پس و ای ایشان بر آن گرفت که روزگار ایام حضرت رسول را بسا سازند و از آن  
 منسوب به آن حضرت بهما رفت و آمد و ساختند زمان ولادت و زمان نبوت و زمان  
 هجرت و زمان وفات و زمان ولادت اختلاف بسیار بود چه سال ولادت متروک بود و یا  
 چهل و پنجم و دوم و پنجم و سیم از سلطنت انوشیروان و در ایام نیز اختلاف بود چه متروک  
 بود میان شب دوم و شب سیم و هفتم و هفتم از ربع الاول پس از اتفاق ترک  
 کردند بعد از آن جمعی گفتند از نبوت باید گرفت و جمعی وفات و اختیار کردند اما بعضی گفتند  
 هیچکدام از این هر دو را نباید نیست چه اگر از نبوت بگیریم هر لحظه بواسطه آنکه در آن  
 وقت در کعبه بودیم و پیشان خاوی شویم و اگر از وفات بگیریم حزن و مصیبت ما سزاوارد کرد

پس صواب آنست که از زمان هجرت بگیریم که در آن وقت ابتدای شوکت اسلام بود و ما نیز در خدمت  
 سید امام میفرمایند شرف بودیم پس قوم متابعت ایشان لازم نموده با جماعه بعد تاریخ از هجرت  
 گرفتند دوم از تواریخ مشهوره تاریخ روایت چه مستعمل رویان است و ایضا منسوبست به امام  
 پادشاه اسکندر و روی که مالک مالک سبعة بوده است و لهذا تاریخ اسکندر نیز گویند و  
 اساسی شود ایشان بلفظ سیرانی اینست شریف الاول شریف الاخر کانون الاول کانون الاخر  
 اذ ان شکان ایاز خرمیون تو ز اب ایلول و شهر و در شایانین میسر است و چه در دهج  
 آورده اند که سنین معملات و شاید که اصل این شین می باشد و عرب این سنین معمل اول  
 سال که یک شریف الاولت و درین زمان دورا وسط میزان است و در و ایام انوک تغییر واقع  
 شود و بسیار است که بسیار سال در میزان گرفته اند معلوم نیست و سال ایشان سید و شصت  
 و پنج روز در سیم بودی زیادت و نقصان و این دلیل است که سالها درین تاریخ شمس اصطلاح  
 چه محقق حقیق محب ارساد مشهوره ازین کمزرت و مستفاد کی برصد بطلمیوس چهار دقیقه  
 است و چه در پنج ثانیه و برصد ایلخانی که منسوبست بحقق طوس یازده دقیقه و برصد  
 محی الدین مغربی دوازده دقیقه و برصد ثانی سیزده دقیقه و سی و شش ثانیه و برصد  
 حفظان دقیقه و برصد سلطان الشهدای بیست و یک کوکان ده دقیقه و پنجاه ثانیه و بعضی  
 گفته اند که اهل روم آن کس را برصد ربع تمام یافته اند موافق رصد طیمو خارس و برخی  
 که از متقدمین اند پس برین بقدر سال ایشان شمس حقیق باشد و بسبب اختلاف چند چیز  
 توابع بود اول تصور در آلات رصد دوم نا همواری زمین و در خانه سیم و در غلط هوا چاهم  
 ضعف و قوه با هر هر یک از شریفین الاخر و بنیان و همواری و ایلول سی روز باشد و هر یک از  
 ماههای و یک سیم و یک روز و الاشیاء که بخت و هفت روز باشد بنا علی هذا ماههای این تاریخ  
 نیز شمس اصطلاح باشد چه مدت ماههای شمس حقیق با این مشهور موافق نیست چنانکه  
 در باب چهارم معلوم شود و در شرح ذی سلطان آورده است که بسیار بیکایم  
 ماههای این نوع گرفته اند معلوم نیست و آن وجه را نیز در صورت چهار سال روز قای شود و  
 این ظاهر است پس آنرا در آخر شایط افزایند و آن روز کبیسه باشد و بسبب آنکه در آخر شایط



می افزایند آنست که ایام آن کمالات از ایام باقی ماهها و بعضی گفته اند چنانچه آنرا از آن نزدیک باقی سال  
 طبع است چه آن در او از حوت و میزان تاریخ بعد از اعتقاد دوازده سالست از وفات  
 ووالفرین اسکندر بن فیلقوس المردی در سببا تاریخ خلاف بسیار است بمقتضای مورخان گفته  
 که اول جلوس پادشاه اسکندر است و از سخن بطلمیوس در جلی جنان منبوع میشود که  
 وفات اسکندر است و کومنیار در تاریخ جامع آورده است که سببا این تاریخ اول سال هفت  
 از جلوس پادشاه اسکندر و دوران سال از ولایت خود بیرون آمده در اطراف عالم سیر کرد  
 اما اکثری از محققین بر آنست که این تاریخ را بدوازده سال بعد از وفات اسکندر بنام او  
 وضع کرده اند و بیان سبب مص این قول را اختیار نموده و این عجب ظاهر که چه بعید نیاید  
 چنانکه لازمست که بعد از وفات پادشاهی تاریخ بنام او وضع کنند اما در بعضی رسایل  
 چنانچه این توجیه این حکایت آورده اند که قریب بوقوع ظاهر میشود و این چنان است که چون  
 ملک اسکندر از بلاد یونان خروج کرده بزم شخیر فارس گذر و بزم بیت المقدس افتاد  
 بجای از ره بانان که معظم بنی اسرائیل اند اجناس کن بودند ایشانرا فرمود که تاریخی که از زمان  
 حضرت موسی علی نبیا وعلیه السلام میگردید ترک کنند و بنام او عقد بکنند ایشان فرمود  
 قبول کردند و گفتند که در اخبار آمده است که چون هر سال ازین تاریخ بگذرد انوار ترک  
 کنند و هر واقعه که در آن سال روی نماید انرا سیدها را سال دیگر کنند و چنان سال دیگر هر از  
 سال تمام خواهد شد چون تمام شود بنام تو کنیم و در این حین بیست و هفت سال از عمر  
 اسکندر گذشته بود بعد از آن چون انوار که زمانی منقض شد اسکندر از عالم نفو کرد  
 بعد از دوازده سال از فوت او هر سال مذکور تمام شد و چون امری از او و عظیم در آن  
 سال حادث نشد و از اسکندر نیز منتهی کرده بودند بوعده و فایده و ماس او را سبب این  
 تاریخ ساختند و الله اعلم بالحقیقه سیم از تواریخ مشهوره تاریخ فرس قدیمست چه سبب  
 نویسان بوده و عجب وضع اقدمت بر سایر تواریخ و انرا چون با هم بزرگ در شهر بار  
 شده است تاریخ نیز و چون دی نیز گویند و وجه آن در آخر باب بیاید اما الله صم و  
 اسامی شهر و ایشان اینست و زور و دنیا و در بیست ماه خرداد ماه و نیم ماه مرداد

شهر و دهه بر ماه ابدا تا خرداد ماه و نیم ماه اسفند از مرد ماه و چون اسامی در میان ایشان  
 سبب بنوده هر روزی را از ماهانانی نهاده اند برین ترتیب آورده است بهین چهار دینست و  
 شهر و دهه بر ماه اسفند از مرد و خرداد و مرداد و دی و آذر و تابان و خرداد ماه  
 و نیم ماه و چون بر دهه بر تو سر و شش و رشتن خط مزد وینست بهیام کارم که بباد  
 و دیدن این کار کرد گویند که اگر اسامی را بیاورد خط مار اسفند و این از آن گویند  
 بعد از اسامی که بیاورد است که اگر از مزد و دی که از اسامی است و نیم هر روزی در هر ماهی  
 که موافق آن ماه باشد از روز و در آن ماه جشن سازند یعنی میدی کنند و سال ایشان چو  
 سال رومیان است چنانچه نیز سیصد و شصت و پنج روز و بیست و یک سال از شهر افش عشر  
 و نیمه هفت ماه سی و یکروز است و چهار ماه سی روز و یکماه بیست و هشت روز و درین  
 تاریخ هر ماهی را سی روز گیرند و تفاوت و پنج روز زاید بر شهر و در آخر ابان ماه باقی اسفند  
 افزایند و در این تردید مغرب ظاهر شود و انرا گفته اند که خواستند پس برین بقدر بر ماهها  
 این تاریخ نیز شمس اصطلاحی باشد و اسامی ایام محتمل است آهسته بت استند و  
 اسفند و دهشت و هشتاد و شش و آن کسر زاید که در تاریخ روی بعد از چهار سال کسری  
 شده درین تاریخ در مدت صد و بیست سال یکماه تمام شود و سال صد و بیست و یکماه کثیر  
 و آن ماه را که کبیر است تمامان ماهی خوانند که این ماه از آن منقض شد و تقصیر آنست که در  
 اول نوبت که این ماه زاید شده آنرا در آخر فروردین ماه اضافه میکرده اند و از این نیز فروردین  
 میگفته اند و در نوبت دوم و در آخر دی بیست ماه اضافی نموده اند و انرا نیز از دی بیست ماه  
 میامیده اند و گفته است که در آخر ماه زاید بوده و در سالهای غیر کبیر در آخر ماهی الحاق  
 کرده اند که کبیر در آن نوبت سی ماه بود و سبب زاید کردن کسور دیگر است که  
 بریم ایشان هر روز از ماه منقض میکرد و در آن روز با هم آن ملک از مردم داشته اند و آن  
 عبادت ایشان بوده و که در هر چهار سال یکروز اضافه نمودی بطریق روزی یک و در هر ایشان  
 دو مقوقه اضافی و نیز گویند که پادشاهان ایشان یکروز ازین روزها اضافی خاص  
 خود روزی و باین خاص بودند و چون از دور گویی ایشان که هر از چهار صد و چهل

این تاریخ را از شهر و دهه بر ماه  
 و نیم ماه و چون بر دهه بر تو سر و شش و رشتن خط مزد وینست بهیام کارم که بباد  
 و دیدن این کار کرد گویند که اگر اسامی را بیاورد خط مار اسفند و این از آن گویند  
 بعد از اسامی که بیاورد است که اگر از مزد و دی که از اسامی است و نیم هر روزی در هر ماهی  
 که موافق آن ماه باشد از روز و در آن ماه جشن سازند یعنی میدی کنند و سال ایشان چو  
 سال رومیان است چنانچه نیز سیصد و شصت و پنج روز و بیست و یک سال از شهر افش عشر  
 و نیمه هفت ماه سی و یکروز است و چهار ماه سی روز و یکماه بیست و هشت روز و درین  
 تاریخ هر ماهی را سی روز گیرند و تفاوت و پنج روز زاید بر شهر و در آخر ابان ماه باقی اسفند  
 افزایند و در این تردید مغرب ظاهر شود و انرا گفته اند که خواستند پس برین بقدر بر ماهها  
 این تاریخ نیز شمس اصطلاحی باشد و اسامی ایام محتمل است آهسته بت استند و  
 اسفند و دهشت و هشتاد و شش و آن کسر زاید که در تاریخ روی بعد از چهار سال کسری  
 شده درین تاریخ در مدت صد و بیست سال یکماه تمام شود و سال صد و بیست و یکماه کثیر  
 و آن ماه را که کبیر است تمامان ماهی خوانند که این ماه از آن منقض شد و تقصیر آنست که در  
 اول نوبت که این ماه زاید شده آنرا در آخر فروردین ماه اضافه میکرده اند و از این نیز فروردین  
 میگفته اند و در نوبت دوم و در آخر دی بیست ماه اضافی نموده اند و انرا نیز از دی بیست ماه  
 میامیده اند و گفته است که در آخر ماه زاید بوده و در سالهای غیر کبیر در آخر ماهی الحاق  
 کرده اند که کبیر در آن نوبت سی ماه بود و سبب زاید کردن کسور دیگر است که  
 بریم ایشان هر روز از ماه منقض میکرد و در آن روز با هم آن ملک از مردم داشته اند و آن  
 عبادت ایشان بوده و که در هر چهار سال یکروز اضافه نمودی بطریق روزی یک و در هر ایشان  
 دو مقوقه اضافی و نیز گویند که پادشاهان ایشان یکروز ازین روزها اضافی خاص  
 خود روزی و باین خاص بودند و چون از دور گویی ایشان که هر از چهار صد و چهل

یعنی در آن صد و بیست و یک



سالت هر دو شصت سال سقش شده نوبت کلیش با آناه رسیده و ختم سمرق در آخر  
آب آناه می افزوده اند و چون اساس دولت فرسای بصله ساه نفرت پناه عرب درم  
شک کیسه بر طرف شد و ختم در آناه باند و جمعی از اهل محوس که مانده اند ختم را  
در آخر آناه افزایند و تغییر آن جایز ندارند و گویند که از سنهای فرس است هر چند کیسه  
مترک شده باشد و بعضی از مسلمین سلف نیز تفکیر میکردند اما ما بعضی را که بنور این معنی  
رسیده اند و میسرند آنرا در آخر اسفند از مذمه که آخر سال است زیاد میکنند چنانکه  
مقتضی قیاس است و مبدأ این تاریخ اول سال ملکیز در دین شهر یا دین کرسی است مخفی  
نماند که وضع این تاریخ در زمان پیش کرده اند و بعد از عادت چنان بوده است که هر پادشاه  
که اول ملک شدی تاریخ را از وقت جلوس او گرفتند و چون زمان او آخر شدی از آن بگذرد  
بنام آنکس که استیلا یافتن بخد بد کردندی تا آنگاه که ملک ملکیز در دین رسید تاریخ بنام او  
تغییر کردند و آن روز بیستم ربیع الاول سه احدی عشر هجری بوده است و چون در زمان عثمان  
بنه عفان از لشکر عرب منزه شده بود و کعبه و چنانکه در تاریخ مذکور است آسایان مرد  
اورا بکشت و دیگر کسی در عجم استیلا یافتن که تاریخ بنام او منتقل شود لایم تاریخ فرس  
بنام او قرار گرفت و بدو مشهور شد و درین زمان این تاریخ را بی کسر استعمال کنند یعنی شصت  
شصت و پنج روزی کسر کردند چنان قاعده در اول حال مترک شده بود و در زمان هلال لغاده  
آن نکودند پس سالهای این تاریخ هر دو اعتبار ضمن اصطلاحی باشد و ختم سمرق در آخر  
سال افزایند و نا در بود که در آخر آناه افزوده شود چهارم از تاریخ مشهوره تا تاریخ  
جلالت و از تاریخ ملکی و ملک شاه و تاریخ محدث بفر گویند سبب آنکه سلطان جلالت  
الدین ملک شاه ابن الیاس سلطان سلجوقی احوال احداث کرده است و اساسی شهر این تاریخ  
هاتن اساسی شهر نیز در دینیت و از جهت قیاسی شهر نیز در دین را بقدیم مقید سازند  
و شهر این تاریخ را عیالی یا ملکی و سبب اتحاد اساسی آنست که در وقت وضع این تاریخ نزد  
آفتاب باری حمل در هفدهم فروردین ماه واقع شده بود پس آن هفده روز را که از سال مقدم  
بود بطریق کیسه فرس ازین سال اعتبار کرده اند و اسم فروردین تغییر ندادند و باقی

مشهور

شهر را استقلال و بحال خود گذاشته و سال این تاریخ شمسی حقیقی باشد و آن عجب فرج جدید است  
و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و نه دقیقه و پانزده ثانیه و چهل و هشت و ابد است و وضع  
تقاوم از زمان سلطان ملک شاه تا حال برین تاریخست و مناسب آنست که ماههای این تاریخ  
نیز شمسی حقیقی باشد چنانکه بعضی اعتبار نموده اند یعنی مبادی هر ماه روزی باشد که آفتاب در  
بعضی آنها را در روز در درجه اول برج باشد از برج اقنیش بر بشری که در بعضی آنها بیشتر  
در آخر برج مقدم بود اما چون ایام ملک آفتاب در هر برج مختلف است و جمیع خواسته اند  
که اول هر وقت از اوقات تقویم ماهی باشد و ایضا خواسته اند که ایام او را در تقویم مختلف شود  
بنابرین گفت که در هر ماهی درین تاریخ سی روز باشد و تفاوت می بین تقویم ماههای شمسی  
اصطلاحی باشد و ختم سمرق درین تاریخ با اتفاق در آخر اسفند از شاه افزایند بخلاف تاریخ  
فرس که بعضی در آخر آناه افزایند و بعضی در آخر اسفند از مزمه هجری چهار سال یا پنج سال  
یکروز که از کسر یا جمع شود در آخر ختم افزایند و از آن کیسه خواسته و سبب نزد کسرات  
از دین و با ستره معلوم شده است که چون شش بار یا هفت بار چهار سال کیسه افتد چهار  
پنج سال افتد و اول فروردین یا که اول سال است و از آن روز در سلطان گویند روزی باشد که  
آفتاب در بعضی آنها را در روز در درجه اول حمل باشد بشرط آنکه در بعضی آنها مقدم در  
حق بود و مبدأ این تاریخ کیسه ملک شاهیت حکایت کنند که در عصر سلطان ملک شاه  
جماعتی از حکما مثل حکیم عریضام و خواجهم عبدالرحمان خازنی و غیره بودند و سلطان با ایشان  
فرمود که بنام او در صدی بنا کنند حکما بایکدیگر مشوره این امر عظیم نمودند که کمتر زمان که صد  
تمام شود سی سال تمام معلوم نیست که عمرانی وفا میکنند و بران تقدیر که صد تمام شود  
چون در حرکات کوکب مجبور ایام تفاوتها فاش میشود لایم احتیاج میشود بر صد دیگر  
و باین سبب این زیج که ما در این زیج بریم منسوخ کردند و زحمتها عیب شود پس جواب آنست که  
چون سبب عدم کسب تاریخ فرس که سقش این زمان است اوایل سالها مختلف میشود ما بجهت  
سلطان تاریخی وضع کنیم که اول سال آن همیشه در یکوسم باشد و بعد از زمان متغیر نشود و باین  
سبب اسم پادشاه ابدا در هر باقی ماند پس چون سلطان را برین امر و اضی کردند تاریخ

تاریخ شهر را استقلال و بحال خود گذاشته و سال این تاریخ شمسی حقیقی باشد و آن عجب فرج جدید است و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و نه دقیقه و پانزده ثانیه و چهل و هشت و ابد است و وضع تقاوم از زمان سلطان ملک شاه تا حال برین تاریخست و مناسب آنست که ماههای این تاریخ نیز شمسی حقیقی باشد چنانکه بعضی اعتبار نموده اند یعنی مبادی هر ماه روزی باشد که آفتاب در بعضی آنها را در روز در درجه اول برج باشد از برج اقنیش بر بشری که در بعضی آنها بیشتر در آخر برج مقدم بود اما چون ایام ملک آفتاب در هر برج مختلف است و جمیع خواسته اند که اول هر وقت از اوقات تقویم ماهی باشد و ایضا خواسته اند که ایام او را در تقویم مختلف شود بنابرین گفت که در هر ماهی درین تاریخ سی روز باشد و تفاوت می بین تقویم ماههای شمسی اصطلاحی باشد و ختم سمرق درین تاریخ با اتفاق در آخر اسفند از شاه افزایند بخلاف تاریخ فرس که بعضی در آخر آناه افزایند و بعضی در آخر اسفند از مزمه هجری چهار سال یا پنج سال یکروز که از کسر یا جمع شود در آخر ختم افزایند و از آن کیسه خواسته و سبب نزد کسرات از دین و با ستره معلوم شده است که چون شش بار یا هفت بار چهار سال کیسه افتد چهار پنج سال افتد و اول فروردین یا که اول سال است و از آن روز در سلطان گویند روزی باشد که آفتاب در بعضی آنها را در روز در درجه اول حمل باشد بشرط آنکه در بعضی آنها مقدم در حق بود و مبدأ این تاریخ کیسه ملک شاهیت حکایت کنند که در عصر سلطان ملک شاه جماعتی از حکما مثل حکیم عریضام و خواجهم عبدالرحمان خازنی و غیره بودند و سلطان با ایشان فرمود که بنام او در صدی بنا کنند حکما بایکدیگر مشوره این امر عظیم نمودند که کمتر زمان که صد تمام شود سی سال تمام معلوم نیست که عمرانی وفا میکنند و بران تقدیر که صد تمام شود چون در حرکات کوکب مجبور ایام تفاوتها فاش میشود لایم احتیاج میشود بر صد دیگر و باین سبب این زیج که ما در این زیج بریم منسوخ کردند و زحمتها عیب شود پس جواب آنست که چون سبب عدم کسب تاریخ فرس که سقش این زمان است اوایل سالها مختلف میشود ما بجهت سلطان تاریخی وضع کنیم که اول سال آن همیشه در یکوسم باشد و بعد از زمان متغیر نشود و باین سبب اسم پادشاه ابدا در هر باقی ماند پس چون سلطان را برین امر و اضی کردند تاریخ

تاریخ شهر را استقلال و بحال خود گذاشته و سال این تاریخ شمسی حقیقی باشد و آن عجب فرج جدید است و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و نه دقیقه و پانزده ثانیه و چهل و هشت و ابد است و وضع تقاوم از زمان سلطان ملک شاه تا حال برین تاریخست و مناسب آنست که ماههای این تاریخ نیز شمسی حقیقی باشد چنانکه بعضی اعتبار نموده اند یعنی مبادی هر ماه روزی باشد که آفتاب در بعضی آنها را در روز در درجه اول برج باشد از برج اقنیش بر بشری که در بعضی آنها بیشتر در آخر برج مقدم بود اما چون ایام ملک آفتاب در هر برج مختلف است و جمیع خواسته اند که اول هر وقت از اوقات تقویم ماهی باشد و ایضا خواسته اند که ایام او را در تقویم مختلف شود بنابرین گفت که در هر ماهی درین تاریخ سی روز باشد و تفاوت می بین تقویم ماههای شمسی اصطلاحی باشد و ختم سمرق درین تاریخ با اتفاق در آخر اسفند از شاه افزایند بخلاف تاریخ فرس که بعضی در آخر آناه افزایند و بعضی در آخر اسفند از مزمه هجری چهار سال یا پنج سال یکروز که از کسر یا جمع شود در آخر ختم افزایند و از آن کیسه خواسته و سبب نزد کسرات از دین و با ستره معلوم شده است که چون شش بار یا هفت بار چهار سال کیسه افتد چهار پنج سال افتد و اول فروردین یا که اول سال است و از آن روز در سلطان گویند روزی باشد که آفتاب در بعضی آنها را در روز در درجه اول حمل باشد بشرط آنکه در بعضی آنها مقدم در حق بود و مبدأ این تاریخ کیسه ملک شاهیت حکایت کنند که در عصر سلطان ملک شاه جماعتی از حکما مثل حکیم عریضام و خواجهم عبدالرحمان خازنی و غیره بودند و سلطان با ایشان فرمود که بنام او در صدی بنا کنند حکما بایکدیگر مشوره این امر عظیم نمودند که کمتر زمان که صد تمام شود سی سال تمام معلوم نیست که عمرانی وفا میکنند و بران تقدیر که صد تمام شود چون در حرکات کوکب مجبور ایام تفاوتها فاش میشود لایم احتیاج میشود بر صد دیگر و باین سبب این زیج که ما در این زیج بریم منسوخ کردند و زحمتها عیب شود پس جواب آنست که چون سبب عدم کسب تاریخ فرس که سقش این زمان است اوایل سالها مختلف میشود ما بجهت سلطان تاریخی وضع کنیم که اول سال آن همیشه در یکوسم باشد و بعد از زمان متغیر نشود و باین سبب اسم پادشاه ابدا در هر باقی ماند پس چون سلطان را برین امر و اضی کردند تاریخ







اعلامت معلوم باشد و در درجات نور و هکذا از برای تقویم کوکب که معادست از اول قمر و جدول بر  
 و تم موضوع است اول برج دوم درجه سیم و هجده پس اگر علامت برج بنابر قمر و علامت سیم  
 باشد تا غیر تقویم کوکب را از این جهت بیکسیر زیاد و خیال خواهد کرد مثلاً اگر کوکب در دوم  
 درجه سرطان باشد این صورت مرقوم خواهد بود کوکب پس درین صورت کالی خواهد  
گفت که چهار برج دوه درجه از اول قمر در شده است و کالی اندک سیم و دوه درجه است  
تاسیل و هر برجی را که عبارت از قوسیت از منطقه البروج که محصور باشد میان دو نصف  
مجاور از دو دایره عرض سیم درجه تحت کنند یعنی سیم قسم مساوی کنند و هر قسم را درجه  
گویند پس مجموع درجات فلكی سیصد و شصت باشد که اقل عدویت که از دوسو رستم  
خرج میشود الاسبع و درجه و رتبه بعضی بایه نزدیک است بیست و هیک از اینها صاعد و  
هابط میشود و همچنین هر درجه را به شصت دقیقه و هر دقیقه را به شصت ثانیه قسمت کنند  
و هکذا تا باقی باشد پس تحت اول جزو کل باشد و تحت دوم جزء جزو تحت سیم جزء  
جزو و هکذا و اختار شصت و درین اقسام بسبب سهولت که در حساب ظاهر میشود چه  
اقل عدویت که از دوسو رستم هر دو بی آید الا تم و ثمن و سیم و هکذا تا دوازده  
او با او سهولت بیست است اما کوکب هر دو نوبت سیارات و ثوابت چه اگر در مکان قمر  
و چه مواقتند در جمع دوره الثوابت کوسند و الا سیارات و سیاق هفت اندک این ترتیب  
اول زحل که موسومست بکائنات دوم مشتری که معروفست به برجیس سیم مریخ که موسومست  
بافتر چهارم زهره که مشهورست بافتاب پنجم زهره که سمات بناهید ششم عطارد که سلب  
است که تبه هفتم قمر که مشهورست باه و هیک ازین هفت کوکب را فلكیت علویا فرما که  
سود که شبانه روزی هر کدام را مخصوص حرکت یافته اند از مزب بشق غالباً و در مقدار حرکت  
یکدیگر بر هر یک را در باری المنظر فلكی انجائی که در هر بنا بر اصول ایشان یکجمله بیضا  
حرکت مختلفه تحت و این محاسن که کوکب در فلك بطریق ماه در آن حرکت کند چه  
خروج و انبساط با متقار و ایشان بر فلك دایره و فلك حلقه و فلك و همچنین فلكی  
کوکب به ترتیبی که مذکور است فوق فلك کوکبیت که بعد از او است بطریق احاطه چنانکه

چرا افتاب

و در این صورت که کوکب در فلك حلقه حرکت کند و در فلك حلقه حرکت کند و در فلك حلقه حرکت کند

سطح قمر هیکل محاسن سطح محراب فلكیت که در جوف است مثل قمری بیا از امانت فلك  
 باین صفت چند درج ثابت شده است اول بطریق کشف و این است که شاهه کوه اند که در محل  
 درجه و مقارنه منکشف شده است مشتری و مشتری و مریخ و مریخ و زهره و زهره و عطارد و  
 عطارد و مریخ و شمس و شمس و فلك کوکب که کشف در وقت فلك منکشف است اما باین طریق  
 معلوم نتوان کرد که آفتاب در تحت و فوق کدام کوکب است چه کوکب در حال مقارنه آفتاب  
 منحل میشوند الا که بواسطه کسوف معلوم شده است که در تحت شمس چه جرم قوت  
 که سترش میشود و وضع ضوء او از اصابا میکند پس در حصول مطلوب درجه کردند  
 بطریق که انرا اختلاف منظر گویند و ان زاویه است که حادث شود در مرکز کوکب از تقاطع  
 دو خط یکی از مرکز عالم و دیگری از موضع ناظر خارج شود و هر دو فلك اعلی منتهی شوند  
 و شک نیست که این زاویه در مرکز هر کوکب که بر زمین اقرب است اوسع است از آنکه ابعاد است  
 چنانکه ازین نص و معلوم است و بعد از این مقدار این زاویه را در قمر بیشتر یافتند  
 پس باین طریق نیز معلوم شد که شمس فوق قرط در شمس اندک محسوس بوده و  
 در کوکب علوی که مریخ و مشتری و زحل است اصلاً محسوس نبوده از غایت صغر زاویه  
 پس ازین معلوم شد که فلك شمس در تحت فلك مریخ است لیکن باین طریق معلوم نشد  
 که فوق زهره و عطارد است یا در تحت ایشان یا در میان ایشان چه تحقق اختلاف منظر  
 در زهره و عطارد مقدار است زیرا که آلی که از اختلاف منظر اخذ میکنند و سماء است  
 بذات انصاف محسوس است بآنکه او را در سطح دایره نصف النهار نصب کنند و این دو کوکب  
 در حال وصول بر این نصف النهار یعنی مریخی باشد چرا که بعد از هیکل از افتاب اقل است از دو  
 برج پس ازین طریق عدول کردند بطریق دیگر اقتضای انجمله یکی انکه باید که شمس در وسط  
 سیارات باشد اصلاً تا فلكی از فلك من حسن الترتیب که آنها شمس الفلاک و زو سها دوم  
 انکه مجموع کوکب علوی را با افتاب و بطریق خاص و فلفین و قمر را بطریق خاص پس باید که  
 از در میان علوی و سفلی باشد و معروف الریاضات فی هنر الابواب است و الله تعالی سیم  
 انکه کوکب غیر شمس هر کدام که اقرب باشد بارض اسیر انداز آنکه بعد از او است بطریق احاطه چنانکه



و در این صورت که کوکب در فلك حلقه حرکت کند و در فلك حلقه حرکت کند و در فلك حلقه حرکت کند











مترجم باشد از کتب و الفسان گویند سیزدهم صورت حوائث بر روی ماندن بر پای استاره  
 و یا باطلاد در شمال برج مغرب است و بر دوت خود ماری گفته دوسر آن مار در جنوب  
 کوکب نکات بت و چهار ستاره است خارج پنج از جمله ستاره است روشن بر سر او کربا  
 درین برغال مثلث مشاوی الاصل است انرا راس الحوا خوانند هم ا صورت هید است و او را  
 حبه الحوا خوانند و او را ماند سر دم برداشته بر سر سر حوا هره کوکب است از انچه بر کردن  
 جب ستاره است از قدر فاش که با سمان رله و نیز فک بر شمال مثلث است که بر فک بر او را اعظم  
 ان مثلث است انرا تحقیق الحیه خوانند پانزدهم صورت سم است و او را بکل نیز خوانند  
 تیرید و ماند واقع میان مقدار در جاده و سر الطایر و در او سه کوه و نیم پکا نشووی  
 شرق و سونا ریش بجانب مغرب پنج ستاره است عا صورت عقاب است عقابی و ماند در  
 پرواز دروی شرق ستاره است خارج شش کوکب روشن بر مابین المکین است یا دو  
 کوکب بر طرفین او را زوتا ریکتر بر شمال خطی مستقیم و عوام آنها را شاهین ترادو گویند چنانی آن  
 روشن را سر الطایر خوانند چه بان دو کوکب شبیه بکوس بالی ده بود بر قیاس مشرق  
 که بالفرام کرده است ۱۷ صورت و لنین است و ان حیوان را ماند چری بر شکل چکی سفوف  
 او دوت که کوکب بر یک و جنبه بر پشت خود گیرد و بکنا آورد کوکب او دهند از المله چهار  
 کوکب بر عقب سر طایر بر بعد و نیزه بر شکل معین عوام انرا صلیب خوانند و در پس این  
 صلیب کوکبی بر آید در روشن نزدیکی باین چهار کوکب انرا عود الصلیب و زینا لدلین خوانند  
 ۱۸ صورت قطعه الفرس است و انرا راس الفرس نیز خوانند سر اسب را ماند در پس دلین و بعد  
 دو کوه شش بجانب جنوب چهار کوکب ۱۹ صورت فرس اعظم است اسب را ماند یا سر و  
 دست که او را کفل ربای نیست کوکب او بت انرا از انچه چهار کوکب اند بر شکل مرغی فراخ که  
 اصطلح آن قریب بیک نیزه بود بکن ضلع شمالی ان اصغر از ضلع جنوبی بود و در میان سر و پا  
 دو خوانند و ان ستاره که بر زار شرق شمالی مربع بود و انرا سره الفرس خوانند و انکه بر شرق  
 جنوبیت جناح الفرس را که بر مری شمالیت سنگ الفرس و دیگر مری ما بین الفرس خوانند  
 بیستم صورت مرآة السلطان است و عوام انرا زلفی شود و گویند در او ماند که در میان

در این صورت  
 کوکب بر طرفین او را زوتا ریکتر بر شمال خطی مستقیم و عوام آنها را شاهین ترادو گویند چنانی آن روشن را سر الطایر خوانند چه بان دو کوکب شبیه بکوس بالی ده بود بر قیاس مشرق که بالفرام کرده است ۱۷ صورت و لنین است و ان حیوان را ماند چری بر شکل چکی سفوف او دوت که کوکب بر یک و جنبه بر پشت خود گیرد و بکنا آورد کوکب او دهند از المله چهار کوکب بر عقب سر طایر بر بعد و نیزه بر شکل معین عوام انرا صلیب خوانند و در پس این صلیب کوکبی بر آید در روشن نزدیکی باین چهار کوکب انرا عود الصلیب و زینا لدلین خوانند ۱۸ صورت قطعه الفرس است و انرا راس الفرس نیز خوانند سر اسب را ماند در پس دلین و بعد دو کوه شش بجانب جنوب چهار کوکب ۱۹ صورت فرس اعظم است اسب را ماند یا سر و دست که او را کفل ربای نیست کوکب او بت انرا از انچه چهار کوکب اند بر شکل مرغی فراخ که اصطلح آن قریب بیک نیزه بود بکن ضلع شمالی ان اصغر از ضلع جنوبی بود و در میان سر و پا دو خوانند و ان ستاره که بر زار شرق شمالی مربع بود و انرا سره الفرس خوانند و انکه بر شرق جنوبیت جناح الفرس را که بر مری شمالیت سنگ الفرس و دیگر مری ما بین الفرس خوانند بیستم صورت مرآة السلطان است و عوام انرا زلفی شود و گویند در او ماند که در میان

در دیو

دو در یکی از دوت او یا دو پای او بر اختلاف انزال و مجریست و کوکب او بت و ستاره  
 انچه کوکب روشن و سرخ است از قدر ثانی بر دنیای سره الفرس بقدر هفت که تخمینا مایل شمال و بر  
 بهتری این صورت است انرا حبه السلطان گویند و بقدر ثانی بر خوانند و صورت مثلث است  
 مثلث و ماند ستاره ای الفاسقین چهار ستاره است یکی بر داس مثلث بود و انرا راس المثلث خوانند  
 بر قاعدان مجموع کوکب و خط این صورت سه دوی یک کوکب اند خارج بت و اما از  
 صورت منطقه البروج که صورت بروج الن عشر بر اند اول صورت حمل است کشتی را ماند که مراد او دو  
 شاخت مقدم او بطرف شرق و موخر او بطرف مغرب و در پای او بطرف جنوب و مثلث شده  
 بطرف موخر و برین کوکب پشت چهار کوکب او سیزده اند خارج پنجم صورت خوراث  
 گاوی را ماند که او را کفل و دوی نیست سر برداشته یا در پیش انداخته بر اصل انرا اول مقدم او  
 بطرف شرق و موخر او بطرف مغرب ستارگان او سه و در اند خارج یا زده صورت جزوات و  
 او را تو مان دو دیگر نیز گویند و او را ماند ستارگان در شمال گاه کشتان سر ایشان در طرف  
 شمال و شرق است و پایا بطرف جنوب و مغرب در نفس جز و جزو باین سبب گویند که مروری این  
 صورت بر میان آسمانست بقدر کلین وسطه و بعض گویند که چون صادر از صورت جزوات  
 جزو گویند چته بیاخر اکثر کوکب او که ستار است از کوفته و وسط او سفید بود پس  
 امان را که هم در جوار است بجا جزو گویند کوکب او هره است خارج هتم صورت  
 سرطان است خرچک را ماند مقدم او بطرف شرق و موخر او بطرف جنوب ستارگان او اند  
 خارج چهار صورت اسد است شمیری را ماند روی او بطرف مغرب و پشت او شمالی است و  
 هفت ستاره است خارج هشت از جمله کوکب داخله کوکبی است روشن و سرخ که بر قلب اسد  
 است انرا قلبا لاسد و ملکی خوانند و از جمله خارج او کوکب مکاره بجهت است که بر او را  
 قلب خوانند و ان سه کوکب که مطلقا منصفه خوانده است ازین کوکب است صورت  
 سبل است و او را غدا نیز گویند زنی را ماند و ان فرزند اخبر دست چهار او بجهت و  
 است برداشته ریان خوشه کوفته و کوکبی روشن بر کف دست چپ او است او را اسماء  
 انرا خوانند و چته ارتفاع او سمانک و از چته انکی سلطنت انرا در برابر سمانک را

در این صورت  
 کوکب بر طرفین او را زوتا ریکتر بر شمال خطی مستقیم و عوام آنها را شاهین ترادو گویند چنانی آن روشن را سر الطایر خوانند چه بان دو کوکب شبیه بکوس بالی ده بود بر قیاس مشرق که بالفرام کرده است ۱۷ صورت و لنین است و ان حیوان را ماند چری بر شکل چکی سفوف او دوت که کوکب بر یک و جنبه بر پشت خود گیرد و بکنا آورد کوکب او دهند از المله چهار کوکب بر عقب سر طایر بر بعد و نیزه بر شکل معین عوام انرا صلیب خوانند و در پس این صلیب کوکبی بر آید در روشن نزدیکی باین چهار کوکب انرا عود الصلیب و زینا لدلین خوانند ۱۸ صورت قطعه الفرس است و انرا راس الفرس نیز خوانند سر اسب را ماند در پس دلین و بعد دو کوه شش بجانب جنوب چهار کوکب ۱۹ صورت فرس اعظم است اسب را ماند یا سر و دست که او را کفل ربای نیست کوکب او بت انرا از انچه چهار کوکب اند بر شکل مرغی فراخ که اصطلح آن قریب بیک نیزه بود بکن ضلع شمالی ان اصغر از ضلع جنوبی بود و در میان سر و پا دو خوانند و ان ستاره که بر زار شرق شمالی مربع بود و انرا سره الفرس خوانند و انکه بر شرق جنوبیت جناح الفرس را که بر مری شمالیت سنگ الفرس و دیگر مری ما بین الفرس خوانند بیستم صورت مرآة السلطان است و عوام انرا زلفی شود و گویند در او ماند که در میان







باشد که بر پشت شجاع از بهر اشتراک این دو صورت در دو کوکب هفت ستاره است ۱۰  
 صورت غراب است زانی با ماند سر و کوب ز بر شجاع نشسته و کوکب از شجاع بر مقدار  
 اوست که او را شجاع و انزاب گویند ۱۱ صورت منطور است حیوانی با ماند از سر تا پشت صورت  
 آدمی و از انجا تا آخر بصورت مورخ و سر منطور را می ۷ ستاره است و کوکبی روشن از انجا  
 بردت این دایره است قریب بافق جنوب و ارتفاع او از ارتفاع سهیل کمتر است از اوج  
 منطور خوانند ۱۲ صورت سبع است شیر و دامند و منطور سبزه و او گرفته است ۱۳  
 ستاره است ۱۴ صورت بحر است عود و سوزیل مانند که شعاع میزد ۱۵ ستاره  
 ۱۶ صورت اخیل جنوب است شکل منور و دامند و در انجا سه خوانند ۱۷ ستاره  
 ۱۸ صورت حوت جنوبی است ماه را ماند عظیم سر با بجا به شرق و دم او بجا به مغرب  
 ۱۹ کوکب خارج و از جمله کوکب داخل است کوکبی روشن از قد و دل بر دهن این  
 صورت انرا نام الحوت جنوبی خوانند مجموع کوکب فصوص این صور ۱۹۷ است و خارج  
 ۱۱۹ اینست تا به سخن در صورت صور و کوکب ثابت مشهوره فلک زحل جمع الی ما کنایه  
 فقال لهم ده و فوات بر ملک تا من اند منق ملک زحل قبل از من مذکور شد که در  
 یک کوه دو حرکت مختلف متعذر است و باین سبب به ترتیب که گفتیم سه سیاره را  
 چون مختلف الحاک بودند هفت فلک ایشان کردند بعد از ان بنظر دقیق در کوکب  
 ثابت حرکتی بقی یافتند هموائی درجه و مقدار پس احتیاج شد بانکه ثابت را نیز  
 فلک ایشان کنند و چون هر یک از سیاره کاسف میشوند شماره را که در قرایشان  
 واقعت بالظهوره این ملک را محیط با فلک سیاره ایشان کردند و دو سطح ازین ملک  
 حاصل شده است جرم اعظم ثوابت را بر دو نقطه مقابل از سطح او باقی ثوابت مرکب  
 در دو علی ما تا و الله و این فلک را فلک البروج و فلک مکوکب و فلک مصور و سایر و  
 نیز گویند و کوی گویند عارض ازین فلک است و فوق این فلک یعنی فلک ثوابت و فلک  
 تاسعست که انلاک دیگر را از شرق مغرب حرکت میدهد چون کوکب سیاره و ثابت را  
 جز حرکت خاصه ایشان که موجب انبات افلاک قایمه است حرکت دیگر است سر بر حرکتی که

اینست تا به سخن در صورت صور و کوکب ثابت مشهوره فلک زحل جمع الی ما کنایه فقال لهم ده و فوات بر ملک تا من اند منق ملک زحل قبل از من مذکور شد که در یک کوه دو حرکت مختلف متعذر است و باین سبب به ترتیب که گفتیم سه سیاره را چون مختلف الحاک بودند هفت فلک ایشان کردند بعد از ان بنظر دقیق در کوکب ثابت حرکتی بقی یافتند هموائی درجه و مقدار پس احتیاج شد بانکه ثابت را نیز فلک ایشان کنند و چون هر یک از سیاره کاسف میشوند شماره را که در قرایشان واقعت بالظهوره این ملک را محیط با فلک سیاره ایشان کردند و دو سطح ازین ملک حاصل شده است جرم اعظم ثوابت را بر دو نقطه مقابل از سطح او باقی ثوابت مرکب در دو علی ما تا و الله و این فلک را فلک البروج و فلک مکوکب و فلک مصور و سایر و نیز گویند و کوی گویند عارض ازین فلک است و فوق این فلک یعنی فلک ثوابت و فلک تاسعست که انلاک دیگر را از شرق مغرب حرکت میدهد چون کوکب سیاره و ثابت را جز حرکت خاصه ایشان که موجب انبات افلاک قایمه است حرکت دیگر است سر بر حرکتی که

ثوابت

قریب باشد و زوی بگوید و میکنند محتاج شوند بفلک دیگر که حرکتش از وی مستند باشد  
 و بواسطه حرکت انلاک قایمه باین حرکت ان ملک را محیط بکل اشیا کرده اند چه نظرت سلیم  
 شاعرات باینکه حرکت ملک داخل خارج را که در وسعت و قعر اصفا و اصفا و باشد  
 مستقیم سیاید و بران هم کوکب نیست و از جهت او را ملک غیر مکوکب و ملک اطلس خوانند  
 و چون محیطست بکل انرا فلک اعظم و ملک اعلی گویند و چون حرکت سائر افلاک از ان ملک  
 الانلاک گویند چون منتهی افلاک انرا ملک اقصی گویند و چون غایت ابعاد است انرا  
 محدود جهان گویند و در عرفا اهل شریع انرا عرض گویند و هر یک از افلاک قایمه مذکوره را  
 حرکت از مغرب بشرق مخالف حرکت ملک اعظم که آن از شرق به غرب است چنانکه نظر جلیل  
 و دقیق بر آن داشت و چون بروج را ابتدا از مغرب گرفته اند حرکات از مغرب به شرق  
 هم بر توالی بروج باشند و صورت افلاک هم با عنا هر یک که بر ترتیب در جوف ملک قرآن مجید  
 تبلیغ یافت



و باید دانست که از افلاک مذکوره هفت ملک را که سفلت بکوکب سیاره است فلک کلی آن  
 کوکب خوانند و در ضمن هر یک انلاک دیگر است که انرا ملک جریه گویند و چون درین رساله  
 بعضی نکات سدرجت که از آن موقوف بر موقد افلاک جزیه است واجب نمود که درین  
 اثنا هیات و کیفیت هر یک بیان کنیم بعنوان تم و توفیق بعد از ان محلی نماید که ملک  
 کلی هر کوکب را ملک مثل ان کوکب گویند چه مانند فلک البروج است چه مرکز ان با







اما مقوم کوب عبارت از موضع است از راس الخ ل یعنی قوسیت از منطقه البروج میان اول محل  
و موضع کوب بر توالی البروج و از طول کوب نیز گویند و مراد بوضع کوب در طول خطی بود  
که از مرکز عالم بمرکز کوب کشد و بطنک اعلی منتهی شود اگر کوب بر منطقه البروج بود و الا  
نقطه معاطع دایره عرض بود که بطرف خط مذکور کشد و در منطقه البروج آن تقاطع که اقرب  
بود بطرف خط مذکور و این خط را در عرفا خط مقوم گویند و مرکز کوب بان مرکز  
این قوس را نقطه مقوم که طول و حرکت تقویمی و در مقوم نام و شمس بعد از جدول توابع مشهوره  
بحسب مقادیر کوب سه یا سه هفت جدول بیاورند و ابتدا بقیس کنند زیرا که اشهر واضوینتر  
کواکب پس بقیس بعد از شمس و الظاهر واضوات و در احتیاطات باحوال که احتیاج بیشتر از  
سایر کواکب پس قس مقوم را ابتدا از محل برتر قسب کنند و بیاورند و اسم هر یک از سیاره  
در مستطیل که بر توف جدول ایشان است مصرح نویسند و در جدول هر کوب موضع آن کوب  
از منطقه البروج یعنی منتهای قوس تقویمی کوب از منطقه البروج در نصف یا در دوازده از ایلیم  
اسابع و توابع باز اوان روز ثبت کنند تا معلوم شود که در هر نصف روز مقوم کوب چه  
مقدارات و احتیاطات و صفات از سایر اوقات بجهت آنست که با اعتقاد بخشی بر این اوقات  
چنانکه در باب ششم معلوم گردد پس در اول مقوم برج یعنی رقم اول که این اوقات موضوع  
باشد بجهت برج و هرگز از یازده تجاوز نکند و اگر دوازده شود باطل است و اگر دوازده  
سر گرفته شود در رقم صد و در آن مرتبه ثبت شود و رقم دوم موضوع باشد بجهت درجه و آن هرگز  
از پست و نه زیاده نشود چه کسی شود از آن مرتبه ساقط گردد و غرض بکبرج بر رقم این  
زیاده شود و این را رفع گویند و رقم سیم موضوع باشد بجهت دقیقه و آن هرگز از پنجاه و نه  
نگذرد چه اگر بیشتر رسد از آن مرتبه ساقط گردد و بر مرتبه ماقبل خود مرفوع شده بگذرد چنانچه  
رقم آن مرتبه شود و مراتب مقوم کوب در دفتر از دقیقه زیاده نباشد الا نادرا و گاه باشد که  
در چند روز متوالی یکی از این ارقام مکرر شود بسبب آنکه مقدار هر کوب در آن ایام در غیر  
مرتببات رقم معدود شود و در آن حال آنرا یعنی آن رقم را در آن روزها بجهت تخفیف کتابت  
الاد در دوازده و آخر نویسد و جایگاهش خالی گذارند تا مراتب مشخص شود چه اگر خالی

نباشد باینکه یکی از مرتبه دیگر انتخاب نشده شود تا آنرا از مرتبه اعتقاد کنند و باقی مراتب نیز باین سبب  
مختل گردد و گاه باشد که زیاده از یک رقم در چند روز متوالی مکرر شود و جایگاه آنرا نیز خالی گذارند  
باب چهارم در میراث کواکب و رجعت و استقامت ایشان مراد از میراث اینجا است که یک روز  
کوبیت مانند حرکت اود بر برجی و مرعا از دور کوبیت مفارقت است از نقطه معینه از منطقه  
البروج تا عاودت او باین همان نقطه بر سر و امتحان معلوم شده است که در ذات متاخر کوا  
سیاره متفاوت المدة است الا شمس که تفاوت در ذات او محسوس نیست پس بواسطه این تفاوت  
مصر موت دوره خط وسطی هر کوب که فی الحقیقه متفاوت است و از آنرا که وسط گویند که  
سفر عیای موت دوره حقیقی آن کوب منظور داشته و بجهت سهولت کوران اسقاط نموده  
و دوره حقیقی ازین دوره گاه کمتر است و گاه بیشتر پس میفایند که آفتاب در سمت یکسایه دوره  
تمام کند حقیقا چه سال شمس چنانکه سبق ذکر یافت عبارت از دوره اوست و برجی یا درین  
روز تمام کنند تقریباً چنانکه با بجهت اختلاف مدت حرکت اوست و در برج بیب سرعت و بطول  
حرکت او درین زمان محاسبه رخ جدید سلطان آفتاب مدت آفتاب و در برج محل سی روز  
و پانزده ساعت و در غروب سی و یک روز و دو ساعت و نیم تقریباً و در جونا سی و یک روز و نه ساعت  
و در سرطان سی و یک روز و ده ساعت و در اسدی و یکروز و پنج ساعت و در سنبله سی و روز و نه  
ساعت و در میزان سی روز و شش ساعت و در عقرب بیست و نه روز و نه ساعت و در  
قوس بیست و نه روز و دوازده ساعت تقریباً و در جدی بیست و نه روز و ده ساعت و در دلو  
بیست و نه روز و شانزده ساعت و در حوت سی و روز و دو ساعت و ماهای شمسی حقیقی عبارت  
ازین مدت است و تقریباً حشر دین ازین نشود مگر در موههای مرید و مرعا از دور درین  
مقام شبانه روز و تقریباً از بیست و هفت روز و نعلت روزی تمام کند تقریباً حقیقا  
از نعلت کثرت بمضوده دقیقه ساعتی یکین حوت تفاوت اندک است بقدر تقریباً آنکه است  
و برجی دارد بیشتر از دور و کمتر از سه روز تمام کند بجهت سرعت و بطول سیاره و گاه باشد که  
چون در جدول غایت سرعت بود در دور و کمتر از دور و یا کمتر از یک ساعت برج  
تمام کند و در جدول در قریب سی سال دوره تمام کند قیود قریب بسبب آنست که دوره وسطی او







و متحرک و کثیر در حال مدار جهت استقامت یعنی همان استقامت که در میان زمین و آسمان است  
 میگویند و در این حرکت مقدار است که در میان حرکتی که در خط استوا است  
 و بیش از سر و در شرح کلام چاره نیست از جهت جمع و آنچه بدان متعلق است میگویند  
 که چون در خط از مرکز عالم خارج باشد و از جانشین خود بر جانشین شود و متعلق تر و در این  
 دو نقطه خاص بود قسم مختلف میگویند شود اعلی و اسفل و آنکه قسم اعلی و اسفل و آنکه  
 مانند که در سهای مساوی از نقطه علیا که در هر یک از دو نقطه است و از آنکه در هر یک از دو نقطه است  
 و همچنین قوسهای مساوی از نقطه سفلی اینها از جهت بعضی تدویر اعظم نماید از آنکه اینها  
 بر هر یک تدویر در قسم اعظم سریع نماید و در قسم اسفل بطوری که مراد از دو نقطه و بعضی تدویر در  
 نقطه تقاطع تدویر است با خطی که از مرکز عالم خارج شود و از مرکز تدویر گذشته باشد اعلی  
 مستقیم شود و آنکه در تر است در هر یک کویند و آنکه در دیگر است حصیض سر و حرکت  
 که این خط بان حرکت می باشد حرکت مرکز معلوم کویند چه مرکز تدویر بر آن خط است و آن  
 حرکت همیشه بر قوی باشد چون مرکز هر یک از حوامل متحرکه از مرکز عالم خارج است لکن مرکز  
 تدویر از مرکز عالم در یک نقطه حامل بعید بود و در نقطه دیگر قریب و غایت محدودیت و وصول  
 باشد بنقطه اوج و غایت قریب و وصول و بود بنقطه حصیض و ازین لازم آید که حرکت مرکز  
 معلوم در نقطه بعید بطی بود و در نقطه قریب سریع و حرکتی که واسطه باشد قریب میان این  
 سرعت و بطوایز حرکت وسط کویند کویند فاذا غنم هذا باید دانست که چون اختلاف تواریخ  
 شما را در این نیست لکن اگر اعلی ایشان بر قوی حرکت کند حرکت اسفل بر خلاف قوی اعلی  
 بود چنانکه در متحرکه است و اگر اعلی بر خلاف قوی اسفل بر قوی خواهد بود چنانکه در  
 قریب و هر یک از کواکب متحرکه چون در لیلی تدویر باشد حرکت ایشان بتواریخ سریع نماید چه کواکب  
 درین حال مجموع حرکت مرکز معلوم حرکت تدویر متحرک باشد و چون اسفل تدویر اسفل کند  
 حرکت کواکب بتواریخ بطی پیدا کند بسبب آنکه درین حال کواکب بقدر فضل حرکت مرکز معلوم  
 بتواریخ حرکت تدویر بر خلاف قوی حرکت کند و بنا بر آنچه قبل ازین مذکور شد هر چند کواکب  
 بعضی نیز دیگر شود و حرکت تدویر بر خلاف قوی سرعت و فضل مذکور کمتر شود و کواکب

بسیار نماید و چون هر یک از کواکب متحرک کویند است و کویند را مستقیم کویند تا بجای رسد که مرکز تدویر  
 بخلاف قوی باشد که مرکز معلوم بتواریخ است کند و کواکب چنانکه در کواکب است و  
 درین حال کواکب را جمع کویند و بعد از آن که در هر یک از کواکب قوی از راه آمد بر حرکت مرکز معلوم بتواریخ  
 و کواکب بقدر زیادتی بر خلاف قوی حرکت باشد و درین حال کواکب را جمع کویند و هر چند بعضی  
 نیز دیگر شود و حرکت تدویر در جهت سر میزند تا کواکب بعضی سر می رود و باقی مانده است و باقی مانده است  
 در جهت و در سطر من آن و چون از حصیض گذرند در جهت بطوری که چنانکه و هر چند بر آید بطی تر  
 شود تا با سرعتی که کینیم میگویند که در تدویر از آن مستقیم و تارود در استقامت سرعتی شود تا از راه  
 رسد که غایت سرعت است و استقامت و در سطر من آن و بعد از آن حالت اول خود کند و از آن  
 کینیم لازم آید که کواکب در یک روزه تدویر در هر یک از کواکب بعد از استقامت و پیش از جهت  
 و از استقامت اول کویند و دیگر بعد از جهت و قبل از استقامت و از استقامت نال خواهند و قریب و اگر چه  
 تدویر هست اما مرکز او در نقطه علیا که بخلاف قوی است اسرع از حرکت وسطا در جهت پس در جهت لازم  
 نباید بکند و در نقطه علیا بطی و در نقطه سفلی سریع نماید و چون حرکت مرکز معلوم نسبت مرکز عالم  
 مختلف است لکن مدت استقامت با استقامت رجوعی با رجوعی متفاوت باشد چه هرگاه که مرکز  
 معلوم سریع باشد تکالیف حرکتین در اواخر استقامت و بر تر است دهد و در اواخر جهت زود تر  
 و هرگاه بطی باشد در اواخر استقامت زود تر است دهد و در اواخر جهت و بر تر است زمان استقامت  
 درگاه اول بیشتر باشد و درگاه ثانی کمتر و زمان رجعت بعکس و اعظم زمان استقامت بنا بر استقامت  
 حداقل از یک زحل و هشت ماه و چهار روز است و بیشتر بر ماه و چهار روزه و سرخ را دو سال  
 و پانزده روزه و هر یک را یک سال و شش ماه و چهار روز و عطارد را سه ماه و چهار روز و مریخ را سه ماه و  
 مقام سی روز است و اصل زمان استقامت زحل را هفت ماه و بیست و شش روز است و بیشتر بر  
 سه ماه و سرخ را یک سال و ده ماه و هفت روزه و هر یک را یک سال و پنج ماه و بیست روز و عطارد را سه ماه  
 و سه روز و اعظم زمان رجعت زحل را چهار ماه و بیست و دو روز و بیشتر بر چهار ماه و سه روز و مریخ را  
 دو ماه و بیست و یک روزه و هر یک را یک ماه و چهار روزه و عطارد را یک ماه و سه روز و اصل زمان رجعت  
 زحل را چهار ماه و شانزده روز است و بیشتر بر سه ماه و بیست و هشت روز و مریخ را دو ماه و شش

مقدار سرعتی که در هر یک از کواکب است و در هر یک از کواکب است و در هر یک از کواکب است



روز در هر یک از کاه و در روز و عطارد را به وقت و بکرو در عقرب نام و شمس و عطارد و استقامت  
 هر کوکب از جبهه و در انشای عقرب این کوکب جهت کشته شود که فاصل باشد و روز و کاه در انشای عقرب  
 بنا بر زمان و در روز کوکب استقامت رجعت یا استقامت کرده باشد چنانچه جهت کشته رفت آن رجعت  
 نیز نیست مگر در جدول انشای کاه در عاوی روزی که در آن روز باشد قبل از آن استقامت رجعت  
 یا استقامت کرده باشد و علامت استقامت است باشد و اگر رجعت است و چون خواهد که بر  
 حاشیه ثبت کنند اول علامت استقامت یا رجعت و چون محقق علامت کوکب را جمع یا مستقیم پس  
 علامت روز که آن جهت یا علامت ثبت کلام است پس علامت یکی از ايام اسبغ محقق علامت  
 روز یا شب پس علامت ساعات و وقایع گذشته از اول روز یا شب و در بعضی تقاویم همین اکتفا  
 نمایند و در انشای عقرب کوکب هیچ ننویسند و در تقویم کمره حاشیه ثبت کنند ساعات  
 و وقایع کمتر ننویسند و در بعضی تقاویم نام و شمس و جدول عقرب هر یک از معلومین و در وقت تا  
 ایشان لفظ مقیم مصرح ننویسند چنانکه با علامت رجعت یا استقامت مغایر باشد و در تقاویم  
 در جدول هفت روز است و در شمس و روز و سایر تقویم کوکب خواه راجع باشد و خواه مستقیم  
 در شبان روزی که انرا به آن کوکب خوانند اگر سواد سیر شبان روزی و سواد کوکب باشد انرا  
 سیر وسط کوکب و کوکب را در آن حال متوسط السیر و معتدل السیر خوانند و اگر زیاده باشد بر  
 سیر وسط و هر چند بر آن زیاده در تر اید بود انرا سیر زیاده متزاید گویند و اگر در ناقص  
 بود انرا سیر زیاده متناقص گویند و کوکب را درین دو حال سیر خوانند و اگر سیر تقویم  
 ناقص باشد از سیر وسط و هر چند بر اید روی در تناقص ننماید انرا سیر ناقص متناقص گویند  
 و اگر روی در تر اید ننماید انرا سیر ناقص متزاید گویند و کوکب را درین دو حال سیر خوانند  
 و در بعضی نام کاه باشد که این احوال را در انشای عقرب کوکب سیر و بر جدول اول نیز ثبت  
 کنند و علامت اینها اینست سیر وسط سیر زیاده متزاید سیر ناقص متناقص سیر زیاده  
 متناقص سیر ناقص متناقص سیر ناقص متزاید سیر ناقص متزاید و هر که اوسط هر  
 زحل را در شبان روزی و در دقیقه است و شمس را چهار دقیقه و چهار و نه ثانیه و صحر راسی و  
 یک دقیقه و بیست و شش ثانیه و شمس را چهار و نه دقیقه و هشت ثانیه و زهره و عطارد را

چشم مقدار در شبان روز و در جدول دقیقه و سحر و پنج ثانیه با سبب بجم در وقت سیر انرا  
 هر کوکب و جدول انشای ایشان اول باید داشت که بعد نقطه از دایره و در سطح کوه و سیر بود از  
 عطارد که با آن نقطه بود و نقطه آن دایره که در میان آن نقطه و محیط آن دایره از جانبی که نزدیک  
 از آن باشد پس جهت سحر و پنج نقطه من و وضع از استقامت نکل نام کانرا معلول انرا گویند دایره  
 فرض کنند که در نقطه سیر مطلق و نقطه گذر و در موسی که ازین دایره میان نقطه من و وضع معلول  
 انرا باشد سیر کوی و از ربع سیر و از ربعان نقطه کوی سیر معلول انرا و بعد از ان از منطقه  
 البروج را از معلول انرا سیر اول ان جن کویته بقیاس سیر انان جزو که آن قوسی باشد از  
 دایره عرض که بجز عرض من و وضع کنند و سیر منطقه البروج و معلول انرا از جانبی که از بر و لغو میل  
 جنوب مطلق مگر کوشه و مراد سیر اول باشد و چون آفتاب دایما بر منطقه البروج است سیر  
 ان جزو را که آفتاب در دور بود سیر آفتاب نیز گویند بخلاف کوکب دیگر که چون در اکثر اوقات  
 بر منطقه البروج نیست سیر ان سیر اطلاق نکنند بلکه بجز کوکب از معلول انرا گویند و دایره سیر  
 که بر احواس سرطان و جدی که در دایره ساره با قیاس اربعه گویند جهت هر دو و بقیه سیر معلول انرا  
 و نقطه نکل البروج و قوسی که ازین دایره با میان منطقه البروج و معلول انرا باشد از جانب  
 اربع انرا سیر کلی و سیر اعظم گویند چه اعظم از باقی معلول مقدار سیر کلی را بجز اربعه  
 مختلف یافته اند و بجز اربعه جود الخ بیک بیت سه درجه و سی دقیقه و هفت ثانیه  
 است اما سیر آفتاب یعنی سیر اول او و بعد از او است از معلول انرا که منطقه نکل است و او را  
 معلول انرا را باین سبب گویند که چون مرکز آفتاب بر سطح این دایره رسد تقرب باشد و روز  
 است و ای شود در جمیع مواضع و فصل مشترک میان این سطح این دایره و سطح کوه انرا با خط  
 استرا گویند و او را یعنی آفتاب را موازیت مرسوم از مرکز او بجز که خاصه که داخل در سطح منطقه  
 نکل هستند که انرا منطقه البروج گویند از جهت موازین دایره با وسط البروج و خط منطقه انرا  
 بروج نیز گویند و از جهت موازین آفتاب برین دایره و دایره شمس گویند و این منطقه البروج  
 مقاطع معلول انرا است بر دو نقطه متقابل چون معلول انرا و منطقه البروج از دایره متقابل  
 و دو قطب هر یک بر دو قطب ان دیگر است که از آن آید که نقطه کوه کنند این دایره بر دو نقطه

نیز  
 و در هر یک از این احوال که در انشای عقرب کوکب سیر و بر جدول اول نیز ثبت  
 کنند و علامت اینها اینست سیر وسط سیر زیاده متزاید سیر ناقص متناقص سیر زیاده  
 متناقص سیر ناقص متناقص سیر ناقص متزاید سیر ناقص متزاید و هر که اوسط هر  
 زحل را در شبان روزی و در دقیقه است و شمس را چهار دقیقه و چهار و نه ثانیه و صحر راسی و  
 یک دقیقه و بیست و شش ثانیه و شمس را چهار و نه دقیقه و هشت ثانیه و زهره و عطارد را



شترک مقابل که صحرا باشد میان این دو نقطه نصف هر یک از این دو دایره و این دو دایره در آن  
 اول که تا و در سوسمت شده است و از نقطه این مذکور بین آن نقطه که آفتاب چون حرکت  
 خاص خود از آن بگذرد و در شمال جدول آنها باشد یعنی در جهت قطب و اگر در جهت دیگر  
 جدول از نقطه امتداد ریشی که است از جهت شمال و در جهت جنوب ریش و در وقت وصول آنها  
 باین نقطه در نقطه مقرر در جدول ریش و این را از جدول این نقطه گرفته اند و اینها از نقطه قبل نیز  
 گویند و آن دیگر را که در جدول آفتاب از بگذرد و در جنوب جدول آنها باشد نقطه امتداد از این  
 بهین که چون آفتاب باین نقطه رسد تا اول شب و در جهت جنوب ریش باشد و اگر در جهت  
 و این نقطه هر یک از این دو دایره بود و وجه تسمیه این دو جهت به شمال و جنوب است که شبی که از این  
 دو جهت میوز و موسوم است باین دو اسم و از ابتدای گذشتن آفتاب از نقطه امتداد ریش تا رسیدن  
 او به این بعد از جدول آنها که محل تقاطع دایره ماره با قطب اربعه است با منطقه البروج و اگر  
 نقطه انقلاب صفت گویند جهت انقلاب زمانه حین وصول آفتاب باین نقطه از ریش بصفت در  
 اکثر ریش سکون میل شمالی صاعدا یا ساجدا باشد اما شمالی بسبب وقوع آفتاب درین مورد در شمال  
 جدول آنها را مازاید بسبب تزیید درجه منطقه از نقطه امتداد ریش تا نقطه انقلاب میل کر اول  
 برج سرعان است اما صاعدا بسبب صعود و درین حال بجانب سمت الراس میگردانند یعنی مانند که  
 این حکم مخصوص است ببلد و اگر آفتاب از سمت الراس آن بلاد در جهت جنوب یا شمال میل  
 کند که اگر موضوعی باشد از معیوره که آفتاب از سمت الراس آن موضع بجانب شمال میآید و از  
 مثل حدیث و زکبار و ولایت مکه و غیره و بعضی از بلاد دهند درین حال از وقت گذشتن  
 او از سمت الراس تا غایت بعد میل شمالی هابط و زاید باشد و در آن موضع و از آنجا یعنی از غایت میل  
 تا رسیدن نقطه امتداد ازین میل شمالی هابط ناقص باشد بسبب وقوع آفتاب در شمال جدول  
 آنها و در جدول او از سمت الراس و تناقص درجه منطقه در زمان این دو نقطه اما اگر آفتاب  
 درین مورد بطرف شمال سمت الراس مریض کند در آن هنگام و در آن موضع میل شمالی صاعدا ناقص  
 باشد و از ابتدای گذشتن او از نقطه امتداد ازین میل تا غایت بعد که محل تقاطع دایره و یکوا  
 دایره ماره با قطب اربعه با منطقه البروج و از اول جدول و نقطه انقلاب ریشی خوانند بسبب

این دو دایره در آن اول که تا و در سوسمت شده است و از نقطه این مذکور بین آن نقطه که آفتاب چون حرکت خاص خود از آن بگذرد و در شمال جدول آنها باشد یعنی در جهت قطب و اگر در جهت دیگر جدول از نقطه امتداد ریشی که است از جهت شمال و در جهت جنوب ریش و در وقت وصول آنها باین نقطه در نقطه مقرر در جدول ریش و این را از جدول این نقطه گرفته اند و اینها از نقطه قبل نیز گویند و آن دیگر را که در جدول آفتاب از بگذرد و در جنوب جدول آنها باشد نقطه امتداد از این بهین که چون آفتاب باین نقطه رسد تا اول شب و در جهت جنوب ریش باشد و اگر در جهت و این نقطه هر یک از این دو دایره بود و وجه تسمیه این دو جهت به شمال و جنوب است که شبی که از این دو جهت میوز و موسوم است باین دو اسم و از ابتدای گذشتن آفتاب از نقطه امتداد ریش تا رسیدن او به این بعد از جدول آنها که محل تقاطع دایره ماره با قطب اربعه است با منطقه البروج و اگر نقطه انقلاب صفت گویند جهت انقلاب زمانه حین وصول آفتاب باین نقطه از ریش بصفت در اکثر ریش سکون میل شمالی صاعدا یا ساجدا باشد اما شمالی بسبب وقوع آفتاب درین مورد در شمال جدول آنها را مازاید بسبب تزیید درجه منطقه از نقطه امتداد ریش تا نقطه انقلاب میل کر اول برج سرعان است اما صاعدا بسبب صعود و درین حال بجانب سمت الراس میگردانند یعنی مانند که این حکم مخصوص است ببلد و اگر آفتاب از سمت الراس آن بلاد در جهت جنوب یا شمال میل کند که اگر موضوعی باشد از معیوره که آفتاب از سمت الراس آن موضع بجانب شمال میآید و از مثل حدیث و زکبار و ولایت مکه و غیره و بعضی از بلاد دهند درین حال از وقت گذشتن او از سمت الراس تا غایت بعد میل شمالی هابط و زاید باشد و در آن موضع و از آنجا یعنی از غایت میل تا رسیدن نقطه امتداد ازین میل شمالی هابط ناقص باشد بسبب وقوع آفتاب در شمال جدول آنها و در جدول او از سمت الراس و تناقص درجه منطقه در زمان این دو نقطه اما اگر آفتاب درین مورد بطرف شمال سمت الراس مریض کند در آن هنگام و در آن موضع میل شمالی صاعدا ناقص باشد و از ابتدای گذشتن او از نقطه امتداد ازین میل تا غایت بعد که محل تقاطع دایره و یکوا دایره ماره با قطب اربعه با منطقه البروج و از اول جدول و نقطه انقلاب ریشی خوانند بسبب

انقلاب

انقلاب زمانه حین وصول آفتاب باین نقطه از ریش و در جهت جنوب ریش باشد و اگر در جهت دیگر  
 باشد و از آنجا تا رسیدن ریش میل جنوب صاعدا ناقص باشد و اینها با  
 ماسخ معلوم است لیکن حکم صعود و هبوط میل جنوب در جهت جنوب ریش است که در ریش سکون  
 آفتاب در میل جنوب هرگز شمال سمت الراس مریض نشود و کوکب دیگر و اگر چه بعد از وصول آنها  
 باشد لیکن ثبت آنها در تقویم مصطلح نیست و در آن هم از جدول شمال و صورت وضع جدول  
 آنها را با ملک البروج و تزیید و تناقص میل برین گونه است



اما درین کوکب عبارت از جدا است از منطقه البروج یعنی  
 قوسیت از دایره عرض که مرکز کوکب گذرد و بیان خط تقویمی  
 کوکب و منطقه البروج از جانب اقرب پس شمس لغرض تبا  
 چه مرکز ادایا در سطح منطقه خارج مرکز است و منطقه  
 خارج مرکز در سطح منطقه مثل در سطح منطقه البروج و مرکز آن را در سمت نورد  
 سطح منطقه البروج بلکه مقاطع است با منطقه البروج برود نقطه مقابل جا که مرکز قمر  
 منطقه تدویر است و منطقه تدویر در سطح منطقه حامل و منطقه حامل در سطح منطقه مایل پس  
 منطقه مایل مدار قرار باشد و مرکز از دایره شود و چون این منطقه مقاطع است با منطقه جوده  
 که داخل در سطح منطقه البروج پس مقاطع منطقه البروج نیز باشد و چون منطقه است تقاطع  
 برود نقطه مقابل بود چنانکه در جدول آنها و منطقه البروج گفتیم از این ان نقطه را از نقطه  
 مذکوره که مرکز چون مرکز خاص خود از آن بگذرد و در شمالی شود یعنی در طرف شمال منطقه البروج  
 این نقطه راس و مجاز شمالی قرار گویند و آن دیگر را که چون قمر از آن بگذرد و در جنوبی شود  
 نقطه ذنب و مجاز جنوبی قرار گویند و راس و ذنب بسبب آن گویند که شکلی را که حادث شده است  
 در مانت نصف مایل و نصف ممتد از جانب اقرب تشبیه کرده اند باز و هارمسی طریقی از این دو  
 نقطه است و تخصیص مجاز شمالی براس و مجاز جنوبی بذنب بسبب سعادت اول و غایت ثانی  
 و هر دو را بعد مین و جود هر دو خوانند اما تشبیه ایشان به بعد مین بسبب آنکه تشبیه کرده اند  
 هر یک را به بعد مین و جود هر دو خوانند که اینجا عبارت ازین دو دایره است و اما بجز هر یک



غیر گویند بجهت آنکه جوزهر خوب جوز کوه است که مراد همان معادل باشد بعضی دیگر گفته اند که  
 خوب جوزهرست چه برود و طرف از دوازده مذکور و نه اند و صعود و هبوط و زیاد و نقصان  
 در عرض بقیاس میل معلوم شود یعنی زوایای که در زمین قرار گرفته اند تا غایت بدانند این  
 دو نقطه کفایت عرضی است و مقادیر آن حسب احوال و جهت عرضی شمالی معلوم می باشد  
 اگر که از جهت اراس در طرف جنوب کنند چنانکه در اکثر اقالیم و الا شمالی هابط را بداند باشد  
 چنانکه در بعضی از غایت عرضی تا رسیدن به نقطه ذنب عرضی شمالی هابط ناقص باشد و اگر  
 در طرف شمالی سمت اراس که در شمالی صاعد ناقص و در نقطه ذنب تا رسیدن به غایت عرضی  
 جنوبی هابط زاید باشد اگر که از سمت اراس در طرف جنوب کنند چنانکه در اکثر اقالیم و الا  
 جنوبی صاعد زاید بود چنانکه در بعضی از غایت عرضی تا باز به نقطه ذنب عرضی جنوب صاعد  
 ناقص بود و اگر در طرف شمالی سمت اراس که در جنوب هابط ناقص و احوال حکام کوکب معلوم  
 شود سال و نوین و اگر هابط باشد سترگی الوتر و صورت مدار فلک منطقه البروج و زوایای  
 عرض و برین جهت و هر یک از اراس



و ذنب و برینست معکوس یعنی برخلاف  
 نوال و با هم هر یک در نقطه شخصی اند  
 از فلک جوزهر که بخلاف نوالی حرکت  
 و مقادیر حرکت در ماه و در شهره  
 هر شیا نواری سه دقیقه و ده ثانیه  
 یافته اند و در تقویم تمام دهمی موضع راس قمر را در جدول میزان جدول تقویم عطار در دوازده اقلیم  
 هر روزی با آن اذان روز بیاورند پس در تم اول برج دوم درجه سیم دقیقه برقیاس تقویم کوکب  
 و موضع ذنب برج هفتم موضع راس باشد بهمان درجه و دقیقه چه موضع در نقطه مقابل در  
 فلک برین وجه است پس برادر موضع يك نقطه گان باشد و علامت راس در تقویم معلوم باشد  
 و اختیار این صورت بجهت آنست که اگر بین نوین و برقم شمسی مشتبه شود و علامت ذنب  
 نسبت بکاه باشد علامت راس سر نوین و بعضی قرائین مانع اشتباه است چنانکه معیار این

علوم شود و باید داشت که چنانکه مرکز جرم قمر را در قسمت مقاطع منطقه البروج یعنی مرکز هر یک  
 از مقدار هر شمس و مرکز را از سمت مقاطع منطقه البروج بر دو نقطه معادل یک راس باشد  
 زان آنکه کوکب علویه نقطه مقاطع منطقه البروج بر دو نقطه مقابل بود که چون مرکز هر یک  
 ایشان از آن یکدیگر در شمال منطقه البروج بود و در هر نقطه که چون مرکز هر یک از آن  
 یکدیگر در باوج متوجه شود و در نقطه در بعضی و دیگری ذنب که آن دو کوکب علویه نقطه  
 بود که چون مرکز هر یک از آن یکدیگر در جنوب منطقه البروج شود و در هر نقطه  
 بود که چون مرکز هر یک از آن یکدیگر در جنوب منطقه البروج شود و در هر نقطه  
 تفاوت تقریب این دو نقطه در علویه و سفلین بنا بر نکته ایست که در کتب صحت معلوم می  
 شود و بیان آنجا لایق نیست و اختیار مرکز تقدیر این کوکب درین امر بجهت عدم دوام جرم ایشان  
 است بر یک مدار چه یکی از هر یک مرکز تدویر اندک و در طرف شمالی آن دکان در طرف  
 جنوب آن بخلاف فکر که با مرکز تدویر خود دائمی اتحاد را است و جود هرات فیه سقره و  
 سیریت مستقیم چه هر یک نقطه شخصی اند از منکلات که بجز فلک البروج متحرکند و مقدار  
 آن هر که هر شیا نواری حرکت یافته است در بعضی تقاویم تمامه موضع راس هر یک از  
 جمیع مختیره در اول هر ماه از ماههای جلای بر سر جدول تقویم آن کوکب ثبت کنند اگر  
 مسافت صالح بوده باشد و الا در بعضی سری بر سر جدول هر کوکب بجهت نظرات آن کوکب  
 مقرر کنند باشند ثبت کنند چنانچه در تم یکی برج دوم درجه سیم دقیقه چهارم ثانیه و داخل  
 ساختن ثانیه بجهت آنست که مرکز جوزهر این کوکب در جدول یکسال شمسی بر دقیقه غیر رسد  
 پس ثبت آن بدون ثانیه در اول هر ماه عیث باشد و موضع ذنب هر کوکب برج هفتم موضع  
 راس آن کوکب باشد بهمان اجزای آنکه موضع ذنب تقریب راس و در تقویم تمام مقدار  
 میل آنستاب را در جدول پارک در پهلوی میرا جدول تقویم او در نصف النهار هر روزی  
 با آن اذان روز بیاورند پس در تم یکی درجه دوم دقیقه و همین مقدار که در کوکب در  
 جدول پارک در پهلوی سریا جدول تقویم او در پهلوی که در میل کفتم میاورند و در  
 بعضی تقاویم چون بعضی قرائین مانع اشتباه است چنانکه معیار این











[illegible]

...



























Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the letter or a separate note, written in a cursive style.

卷之五



Handwritten text in a cursive script, likely a continuation of the previous page, written on aged paper.



الحاكم عليه السلام في يوم الاثنين من شهر ربيع الثاني سنة ثمان وخمسين وستمائة







Handwritten text in Arabic script, likely a signature or note, located at the bottom of the page.

2























داخل حرمه اند و از قدر ثبات انعام و روزه خوانند باین معنی که در بین آب خوردن ایشان را در بگردانند  
 که از قدر دایم اند و تمام صاف و بی نقصان خورده اند و مراعات نموده اند طبقه منزلت و یکم  
 بود و علامت آن فضیلت مابین مقام رفیع که در هیچ ستاره نیست و از هر یک از این پنج تن تشبیه  
 کرده اند بطنه الثعلب یعنی خوابگاه روباه چه وایا آن وضع روباه از حیثش و حسب اغالی  
 دارد و آنچه منزلت و دهم بود و علامت آن در ستاره است و در اصل قدر ثبات بود و در شایع  
 چیزی در عهد بنیاد که باشد در دنیا نه این دو کوبک سایل بطریق سایل باشد از اصف قدر ثبات است  
 صورت ایشان برین نوع بود و در کوبک سایل باشد از اصف قدر ثبات است و در کوبک سایل بود  
 کوبک سایل در دایم اویند و سایل از دایم قطع منزلت و دهم بود و علامت آن در ستاره است بود  
 چه صورت سایل که سایل باشد از دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است  
 سایل و ستاره دیگر از اصف قدر ثبات در میان ایشان باشد برین صورت  
 در عرب است و ستاره سایل را سایل و در ستاره که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است  
 فرو خوانند و کوبک سایل و بعضی گفته اند که وجه تشبیه این سایل و سایل است که در دایم است و در دایم که در دایم است  
 یا ارض بانی و آن قدر درین منزل بوده سعاد منزلت و دهم بود و علامت آن در دایم است  
 ستاره است از جنوب تا شمال بقدر یک دایم از یکدیگر و در یک که شمالی تر است از اصف  
 قدر ثبات بر سایل که لاء است و آن دیگری که از اصف قدر ثبات است و در دایم است و در دایم که در دایم است  
 بطل او برین صورت و این دو ستاره را در دایم سعاد و کوبک سایل است و در دایم است و در دایم که در دایم است  
 سعادت آن اکثر است چه در حال طلوع او سایل بشکند و هوایل باغشالی کند و بعضی گفته اند  
 بیت دهم بود و علامت آن چهار ستاره است هر کف دست است سایل لاء و از او تشبیه  
 کرده اند بنیاد انکشافی تر است از کوبک قدر دایم بود و دایم از اصف قدر ثبات است و در دایم است و در دایم که در دایم است  
 و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است  
 او و مجموع را سعاد و تشبیه و دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است  
 اول سعاد هم بود که برین صورت دوم سعاد هم بود که برین صورت و در دایم است و در دایم که در دایم است  
 چهارم سعاد هم بود که برین صورت و چهارم سعاد هم بود که برین صورت و در دایم است و در دایم که در دایم است

در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است

در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است

و دیگر یک سعاد است که برین صورت و دیگر یک سعاد است که برین صورت و در دایم است و در دایم که در دایم است  
 و ازین سعاد بر این هوا و دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است  
 سایل و دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است  
 از کوبک سایل و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است  
 هم از اصف قدر ثبات است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است  
 که در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است  
 و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است  
 ستاره است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است  
 السلیل خوانند چه از صورت مرآت السلیل است و از اطنان الکوت نیز خوانند که برین شکل حاصل است  
 که حاصل میشود از بعضی کوبک سایل و بعضی کوبک سایل و بعضی کوبک سایل و بعضی کوبک سایل  
 ستاره که در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است  
 از اطنان الکوت نیز خوانند که برین شکل حاصل است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است  
 اولاد را باید و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است  
 بقدر دویزه شریف باشد و بطین میان او و ثریا بود و چون این سایل را بعد معلوم کرد و بعد از آن هر  
 سایل از طرف شرق و غرب مدارها بدان بعد بین طبیب دارند بدین صورت که برین سایل شده و چون سایل  
 شناخته شود بروج و آنان توان شناخت و چون بروج شناخته شود سایر صورتها برین سایل  
 اندک توان کرد و در هر سایل ازین سایل است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است  
 برین سایل و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است  
 در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است  
 پیش از نصف النهار از دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است  
 چون که سایل را برین سایل و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است  
 سایل و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است  
 تقویم آن سایل را برین سایل و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است

در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است و در دایم که در دایم است



در اول منزل باشد عدد مضاعف از یک روز و ده ساعت و آن منزل باشد ازین سبب اسم آن منزل در جدول مذکور  
شود و در بعضی بقایم نام نه چون خواهند که زیاده و تنگی کنند یا منزل بنزدیک آید یا دورتر  
و آن روز باشد بعد از آن روز و آن وقت شود یا در هر طرف اشتغال و از هر چه بود میزاد اسم منزل مسقط الیه  
نویسند پس در هر ساعت پس در هر دقیقه پس در هر روز باشد و این هنگام منازل هم مسطور شود و هیچ منزلی  
نشود و ممکن است که باشد که چون صریح الیه بود در همان روز و در همان روز و در همان روز که در اول روز  
یکبار از منازل دور آید و در اول وقت بعد از آن روز از آن منزل برآمده و منزل دیگر در ده و گاه باشد که چون علی  
السر بود در همان روز و در هر وقت شود و در همان حال باشد و اسم آن منزل در جدول مذکور آید  
اول روز دوم منزل دیگر ننکند و چون اقتاب منزل واقع کند مراد از منزل آن وقت باشد  
یعنی چون اقتاب از علامت منزل سفلت کند هر ایستادن منزل که همان علامت است یعنی از علامت اقتاب  
در شرق ظاهر شود و آن ظهور را چون ظهور بانی ثواب طلوع گویند و طلوع هر منزلی که در موسم سفر  
بود عرب انرا زمره گویند و طلوع آن باقی را با وج و با طلوع هر منزل مسقط بر آن روز آن منزل باشد که انرا  
یعنی منزل یا نزد هم هر منزلی را اهل نجوم رقیب آن منزل گویند چنانکه هر چه هم در هر روز را فطران  
برج لیکن غنی فاند که عقیقا با نزد هم هر منزل لازم می آید که سافل گردد و در میان علامت بر نفس  
منظر نیستند و ایضا سافل جاده علامت هر دو منزل متراقب منافی نیست بلکه گاه باشد که نزد هم  
و گاه بود که هفتم سافل گردد و ایضا ممکن فاند که اخلا طلوع اگر چه بعنوان ظهور است که سافل از منزل  
شد اما سفلو بعنوان آن خطا نباشد بلکه سفلو هر منزل مبارقت از غرضی که او را باشد و در همان روز  
آنکه در هر روز سابق از غلبه نور اقتاب سرل بنوده باشد و در تقویم طلوع منازل و در هر روز و در هر  
اقتالات کلیه ثبت کنند چنانکه در همان روزی که یکی از منازل و در صبح از روز ظهور است و در  
علامت طلوع که حرف عین است ثبت کنند پس اسم آن منزل پس علامت لیل متصل یکبار از ایام اسبوع  
و بعضی علامت صبح که صاوست بجز علامت لیل متصل یکبار از ایام اسبوع نویسند و از طلوع هر  
منزل تا منزل پس از روز بود لیکن چون نوبت بسمان و سد طلوع غن جبار در روز باشد و  
طلوع دیگر منازل هم سیزده سیزده بود و در سال کبیسه بعد از طلوع رشاق طلوع مشرق جبار  
روز بود اما ساعات است چنانکه در حکای هند دوری نماید و آنکه هر وقت بخش یک روز و در هر روز

یکبار که او را باشد و آن وقت ان کوکب تأیید اند و وقت هر بخش ده و از ده ساعات زمان است پس  
شدت قیام و در هر ساعت و زمان باشد و این را از زمان اجتماع جفت گیرند  
تا بد و از ده ساعات زمان مشروب بافتاب دارند و بعد از آن ده ساعت دیگر زهره  
و همچنین برتر شب اول و از ده ساعات دیگر مشروب بطلوع آید باشد و در ده ساعات  
بعد از آن مشروب بقرح نوبت قمر آید باشد و از آن که نوبت بشمس رسد  
بعد از آن بطریق مذکور بشکریه تا اجتماع دیگر وجود استخراج شود نوبت هر کوکب که باشد باطل  
گردد و نوبت شمس ابتدا شود و هر گاه نوبت بافتاب رسد از احکامی که در وقت مطلق گویند  
و هست یعنی سیر بود که از اقامت موس و لغز با ساعات غزقه خوانند و در اختیارات مذمومت  
چنانکه اسماء بن العباس از ابن ابی رباحی را در علامت از الدلیس حکم نقل کرده که هر رتبه جانی  
که در علامت اختیارات کمتر است از ساعات است و ثلث اول و ازین روز و ده ساعت  
در لیل نقصان حیات دانند و ثلث دوم را دلیل نقصان سال و ثلث سیم را دلیل بدعالی و ثلث  
چهارم دلیل فقر باشد زیرا که چهار رتبه زهره است و در ثلث آخر است مرغ که چهار ساعت  
زمان باشد قبل از ابتدای بافتاب گویند از جمیع مهمات حذر باید کرد و زیرا که هم نشو  
یکبار که غلوسات و جمیع او رتبه اقتاب و در تقویم بعد از جدول منازل جدول دیگر یارند  
و بجز این هر روزی که در آن روز باشد بعد از آن ابتدای بافتاب باشد از آن جدول  
ثبت کنند پس در هر یک رقم ساعت گذشته از روز باشد تا وقت ابتدای بافتاب دوم رقم  
و دقیقه سیم رقم روز باشد و گاه باشد که رقم دقیقه ننویسند و این ساعات و دقائق که مذکور  
شد در اکثر بقایم ساعات و دقائق زمان بود زیرا که استخراج آن اسهل است و گاه باشد  
که چون خواهند که زیاده و تنگی فایند از این ابتدای بافتاب ساعات ستی سازند  
در بعضی بقایم نام نه دو جدول بیان نمود و یکی ابتدای بافتاب ساعات زمانی ثبت کنند و در  
دیگری ساعات ستی و در بعضی دیگر گاه باشد که هفت جدول بعد از جدول منازل بیانند  
و در هر یک ابتدای بافتاب یکی از کوکب سیم ثبت کنند با سبب سیزده در هر وقت  
اوقات صلوة و غزقه قبل از علم نجوم آنچه داشتند آن واجب است معرفت اوقات صلوة و غزقه



قبلات ممکن نمائند که در وقت صلوٰه را اعتقاد از تقیید بحد طایفه سنیه بیان نورد  
 و اما از بدت قایت ظل اللهی عن نواب های یون شاه سوافق مذ هب جلیل القدر و اما  
 در ابتداء شرح ابرو و غایت تاجی از اطلال کشتن طایفه عقیق را مقید باشد با شفا الله  
 پس بیاید داشت هر عاقل با نظر از کمال وقت نماز با ساد انکاء است که جمع صاف و از آن  
 طلوع کند قید صادق بجهت اخراج جمع کافیه که از صبح اول و غیر مستطیل در شب  
 بر جان نیز گویند و آن اولیاضی بود که از جانب مشرق بمواز قنط شب پیدا شود و غفل  
 از افق و در آن وقت فرض نماز با ساد و کثرت در آن با اتفاق جمع فرق جایز نباشد لقوله  
 لا یفرکم اذان بلال و لا الفجر المستطیل و بعد از آن چون نور و غریب و مستطیل ظاهر شود  
 بنوعی کاف و روشن گردد و یا ساد اول غمی شود هر آینه ابتداء طلوع جمع صادق و اولی  
 وقت نماز با ساد بود و از وقت نماز با ساد وقتی بود که آفتاب طلوع میکند و قضیت  
 وقت نزدیک ناچیه اما سید از اول طلوع تا ظهر در سطح از جانب شرق تا اقصای دور  
 ا و ای صلوٰه یوم ساد و وقت لغزله اول الوقت رضوان الله و آخر الوقت غفران الله و اولی  
 وقت نماز چنین با اتفاق جمع فرق انکاء است که ابتداء زیاد شدن ظل بمقیاس باشد بر  
 زوال کرفی زوال در آن روز موجود باشد اما ابتداء حدوث ظل اگر در آن روزی زوال موجود نباشد  
 و این در موضعی صورت بند و که آفتاب سمت راس آن موضع تواند رسید و اولی وقت نماز  
 دیگر انکاء است که ظل بمقیاس دو برابر مقیاس شود سولی فی زوال یعنی وقتی که ظل بمقیاس  
 سادی مجموع ضعف مقیاس و زوال شود اگر فی زوال موجود باشد یا وقتی که سادی  
 ضعف مقیاس باشد و پس اگر موجود نباشد و این بر وایت بر منزه هب و جسته است و بر  
 یز هب شامی و همچنین بر منزه هب و یوسف و غیر که از نلا سده ابو جسته اند و بر وایت بر منزه  
 ابو جسته اول وقت نماز دیگر انکاء باشد که ظل بمقیاس برابر مقیاس شود سولی زوالی اما  
 بجز جب قومه اما به عظیم الحجه و انشاء که هر آینه هر طر مستقیم است از ابتداء زوال و غفل  
 در وقت چنین است تا انقدر که فرض آن کناره شود بعد از آن اولی عصر و درین حال  
 هر دو وقت مشترک بود تا آن زمان که مغرب بمقدار ای صلوٰه فریضه عصر باقی ماند و



و بعد از آن تلقین و مخصوص نماز عصر باشد که قال الامام اذ فی جبرین علی الصادق علیه الصلوٰه  
 و السلام اذ انت الشمس و قد وقت الظهر فاذا مضی قدر اربع رکعات و غل وقت الظهر و العصر  
 یعنی من الشمس قدر اربع رکعات یعنی در وقت الظهر و بقی العصر حتی قرب شمس و آخر وقت  
 عصر با اتفاق جمع فرق و تفتت که آفتاب مغرب میکند اما قضیت وقت پیشین و درین معجب  
 حلیله الله را از نماز است که ظل بمقیاس سادی مقیاس شود سولی فی زوال و قضیت عصر تا آن  
 مقدار که دو برابر مقیاس شود سولی فی زوال و وقت نماز شام بمواز استواء غروب تمام جرم  
 آفتاب است و اول وقت نماز خفتن بعد از غروب شفق است و این هر دو در معجب طایفه سنیه است اما  
 بجز جب ظهور خفته ناچیه اما سید اول وقت نماز شام از زمان و هاب قمره شریف است تا انقدر که  
 غریب مغرب او شود و بعد از آن وقت خفتن در آید و هر دو وقت مشترک گردد تا آن زمان که نصف  
 شب بمقدار ای فریضه خفتن باقی ماند پس از آن وقت تا نصف شب مخصوص خفتن باشد  
 اما قضیت وقت نماز شام تا رفتن رویش است از جانب مغرب و قضیت وقت نماز خفتن با  
 اقصای بلد و انقدر شمس از شب بعضی و بعد از آنکه نیز کمتر اند اما ارتفاع سمت قبله بارت  
 از رسیدن آفتاب است بارتفاعی که در آن ارتفاع ظل بمقیاس ساد مگر باشد چون دایره  
 فرض کنند که سمت راس مکه و سمت راس بلد مغروض گذرد و مقاطع این دایره باقی آن بلد  
 آن مقاطع که درجه مکه بود مظهر سمت قبله بود نسبت بان بلد و فصل مشترک میان سطح افق  
 حسی سطح این دایره را خط سمت قبله گویند پس چون آفتاب باین دایره رسد قوس ازین  
 دایره که واقع باشد میان مرکز آفتاب و افق بشرطی که از ربع زیاد نباشد ارتفاع سمت  
 قبله بود و چون در آن وقت سهم مقیاس و مرکز آفتاب هر دو داخل در سطح این دایره باشد  
 لا محده ضعف ظل بمقیاس نیز داخل در آن سطح بود که تین فی حادی عشر الاصول پس خط  
 سمت قبله و ظل مقیاس بر یکدیگر منطبق باشند و هر اقله در تقویم تمام بعد از جدول ساعات  
 است جدولی بیانند و در آنجا با آراء هر روزی ساعات جمع مقدم بر آن روز و ساعات  
 شفق بعد از آن روز که تقریباً مشارقی المقدارند ثبت کنند بعد از یک ساعت و دویم  
 و تقیید بر اوقات معلومه صبح زمان مابین ابتداء طلوع جمع صادق و طلوع مرکز آفتاب

این کتاب از خط مشهور است و در آنجا  
 که آفتاب از جانب مغرب و قضیت عصر تا آن  
 مقدار که دو برابر مقیاس شود سولی فی زوال



























چون ایام مشهوره بعضی تواریخ که بختان در تقویم ثبت کنند مصطلح و متعارف اهل این زمان نیست و  
 بعد متعارف است سبب شهرت آن بر بعضی ظاهر نیست واجب نمود که ایام مشهوره هر یک از تواریخ  
 مشهوره را باقیه سبب شهرت آن شده درین کتاب بیاریم تا ناظر تقویم را مقید باشد و با صدق و حق  
 و غیره اختلاف **در ایام مشهوره تاریخ عرب** سال محرم است و در ولایت عرب درین روز  
 نوروز کنند و بعضی در یارب و ظهور مشاط شعری باشد ایام معدودات اعیان و بختان گویند  
 و در روز اول محرم است اما اکثر معشرین ایام معدودات را با ایام رمضان تفسیر کرده اند و بعضی با ایام روزه  
 که در ابتدای اسلام فرض بوده و بعد از فرضیت رمضان منسوخ شده و آن روز طشور است و سه  
 روز در هر ماهی و آنچه در آیه کرمه و آنکه و الله ایام معدودات واقع شده معشران از ایام مشرف  
 که بعد ازین خواهد آمد تفسیر کرده اند و تسمیه آن بعد از آن بجهت نقلت عاشورا و هم غریب  
 و از عاشورا نیز گویند بعد از آن ایام روزه است پس محرم چه در اخبار آمده که کشتن بنی درین  
 روز با تمام رسید و نیز بر حضرت یعقوب درین روز معاودت نمود و خلاص حضرت یسویا از کرمه  
 درین روز بود و عزق دیون و جنود او و غنای بنی اسرائیل درین روز است و از چون شهادت  
 حضرت اسام مظلوم حسین بن علی علیه السلام درین روز واقع شد و در اکثر بلاد درین روز ماتم گیرند  
 و شیون نمایند و مع و در شریع ریح سلطان از بعضی علما نقل کرده است که عاشورا بنیم محرم است  
 و از از هشت عشر گرفته اند و عشر در روزی که آب خورد تا هشت روز دیگر آب نخورد و روز نهم آب  
 خورد که از عاشورا لای خوانند **لیله العریب** اول جمعه ماه رجب است **قرار فرض غار چهارم**  
 ربع الاخر است استفتاح یا نزد هم رجات و در اخبار آمده است که هر که درین روز از خدایم  
 طلب فتح و غنیمت کند مقصود حاصل شود و از جهت است که این روز با استفتاح مشهور شده است  
 چه استفتاح در راضی طلب فتح و غنیمت است و ارباب تواریخ و سیر آورده اند که درین روز بود که  
 ابابیل با ملک جلیل رافع مغرت اعیان بنی نمود و نیز در ریح حضرت خیر انشا حضرت شاه و لای  
 پناه هم درین روز بوده **سبت و حراج** بفرموده بیت و هفت رجبیت و حکیم مغربی آورده که  
 بیت و ششم رجب بوده که جبرئیل حضرت پیغمبر ماصلی الله علیه و آله نازل شده بود و در آن نازل  
 دیگر نیز هفت **لیله البراءه** یا نزد هم شعبان است و چنانکه علم ملوک و سلاطین را قاعده

قاری الزکریا  
 بیت چهارم ربع  
 الاول

در  
 رجب چهارم

بنامت

منازل

چنانکه است که چون در کس از ارباب الحراج خود را قاعده مندرشته و دهند معنون آنکرا حراج خود تمام ادا نمود  
 و اما از آنکه کوبند چنین حضرت ملک متعال من مایه که تاج خلاص میماند از آتش و درین روزی باشد  
 و بعضی گفته اند و بعد تسمیه آنست که درین شب حضرت آجالی سلیم ملک الموت نایب پس گوید درین شب  
 جمعی از اعیان بری میسازند **لیله القدر** چیست و رسم و عادت آنست که **لیله القدر** که حضرت و رب الارباب  
 جل جلاله از شما در شب را بخواهر شریف و منبت یا راست یک شب برآید و دیگری شب قدر برآید و  
 گفت انا انزلناه فی لیله القدر مبارک و قدر را گفت انا انزلناه فی لیله القدر و لیکن شب قدر مرآت را  
 ظاهر ساخت و شب قدر را محرم بگویند و لهذا اختلاف کرده اند که شب قدر در رمضان است یا در  
 غیر رمضان و بر تقویری که در رمضان باشد اختلاف کرده اند که در دهه اول است یا در دهه اوسط  
 یا در دهه آخر و بر تقویری که در دهه آخر باشد اختلاف کرده اند که در کدام شب است شهرت آنست  
 که مذکور شده است و معنی قدر شرف و مرتبه باشد چه شرف این شب زیاده است از شبهای دیگر و بعضی  
 گفته اند که قدر بعضی قدر است چه تسمیه هر امر در آن سال و تقویری آن یکی درین شب واقع میشود  
**لیله القدر** در شوال است و بعد از شوال است از جهت آنکه هر سال مردم بان عدد میکنند بر وجهی مخصوص  
 یا بجهت آنکه حضرت ابراهیم را چنین خود میکند بفرات بشکان درین روز **شق القیظ** سیزدهم شوال است  
 و این محرم حضرت عالم النبیین است که در حصو و کفار قریش با شاره سیاه مبارک خود درین شب ظاهر  
 بنمودند و قصه این قضیه مشهور است ایام معلومات قول اهل لغت و اکثر نقباء آنست که در روز اول  
 ذی الحجه است و بعضی از نقباء گفته اند که ایام غریب که غریب معلوم شود یوم القیظ و به هشت ذی الحجه  
 است و ترمیز در لغت آب دادند و فکر کردن و تسمیه این روز ترمیز بعضی گفته اند بجهت آنست که  
 حجاج درین روز شتر سیاه را یا نر آب میدهند و آب بر میدارند و بعضی گفته اند بجهت آنست که  
 خوابی که حضرت جلیل در باب قربان کردن اسمعیل دیده بود تمام روز متکبر بود که کار کند  
 تا آنکه آخر الامر در اسمعیل و در روز عید اخوی غافل مبارک قرار داد **یوم العرفه** نهم ذی الحجه است  
 و عرفه و عرفان اسم بر معنی است و در کتب معتله و آنرا عرفه بجهت آن گویند که ملاقات حضرت آدم و حوا  
 عید از مفارقت دمان موضع واقع شد و یکدیگر را بشناختند یا بجهت آنکه جبرئیل ان موضع را بر هم  
 میار کرده بود و چون حضرت جلیل بان موضع رسید از بشناخت و این روز در لغت سبب آن











علیه السلام فانه قد مریم از مجتنب شده گفت انما اعوذ بالفرح من ان كنت تقيا يسوع روح القدس  
 باد در حرم دیده او با وجود روح الهه بشارت داد و هم در شرح زنج سلطان از حکیم موعود نقل  
 کرده که بشارت مریم بوجود عیسی در بطن او بخت و هم از اوراق شده لیل المیلاد یعنی شبی  
 که ولادت عیسی در آن شب سمت ظهور یافته شب بیست و پنجم کانون الاول بوده و بخت فائده  
 که در شب ولادت عیسی اختلاف بسیار است شهر آنت که مذکور شد و صاحب کشف الحقائق  
 گوید بعضی گفته اند که ششم کانون الاخر بوده در قریه قریب بیت المقدس که از آن نوره الخلیل بود  
 و از بخت که ترسایان را نصا می خوانند عید قلناس اول کانون الاخر باشد بعضی قلناس  
 بعضی قلناس گفته اند و چنین گویند که اسم یکی از ملوک ایشانست و حکیم مغربی گفته است  
 که این رفا اول سال رومیان است و ششم کانون الاخر باشد و پنج سال بعد از آن و صاحب  
 فصحیح کرده اند و صاحب کشف الحقائق گفته است که معنی پنج طلوعت در اول طلوع حضرت  
 عیسی هم از هزاره کنز و یک دمشق است و صاحب روضه الجنین گویند که عیسی در کربلا  
 عیسی آن آب بخت و بعضی دیگر گویند مریم حضرت را آب معمودیه بخت و چون از آب  
 بیرون آمد روح القدس بصورت کبوتری بر وی و استاد ابوریحان و کتاب فقهیم  
 آورده که زکریا مرعی با آب معمودیه بخت و آن آبیت که ترسایان فرزندان خود را چون  
 متولد شوند بان غسل دهند و چون کسی بدین عیسی در آید چون اولاد و بان آب نشویند  
 نصاری نشود عید جمع دوم شباط باشد و آن روزی است که عیسی در روز میلاد میلاد  
 اولنوبت و هیکل نام معبد نصاری است سقوط جره اول هفتم شباط باشد سقوط جره دوم  
 چهارم شباط باشد سقوط جره سیم بیست و یکم شباط باشد چهارمین سه پیشین باشد بعد  
 از آن انکار سرسایان رستان بود و جره در ده اشکواش با گویند و هم ایشان چنانست که  
 درین ایام سه جره از جانب بالا بجا نیا سفل نازل شود صاحب حل النجوم و صاحب روضه  
 الجنین گویند جره اول در زمین اثر کند و جره دوم در آب و هم در شرح زنج عکس آن  
 آورده یعنی جره اول آب را گرم کند و جره دوم در زمین با جره سیم با اتفاق در انجا را ترکند  
 و لوق فایحه که در آید استاد ابوریحان گویند که در میان گفته اند که این جره ها شک زمین گرم

و پنج شباط است  
 و صاحب کشف الحقائق گفته است که معنی پنج طلوعت در اول طلوع حضرت  
 عیسی هم از هزاره کنز و یک دمشق است و صاحب روضه الجنین گویند که عیسی در کربلا  
 عیسی آن آب بخت و بعضی دیگر گویند مریم حضرت را آب معمودیه بخت و چون از آب  
 بیرون آمد روح القدس بصورت کبوتری بر وی و استاد ابوریحان و کتاب فقهیم  
 آورده که زکریا مرعی با آب معمودیه بخت و آن آبیت که ترسایان فرزندان خود را چون  
 متولد شوند بان غسل دهند و چون کسی بدین عیسی در آید چون اولاد و بان آب نشویند  
 نصاری نشود عید جمع دوم شباط باشد و آن روزی است که عیسی در روز میلاد میلاد  
 اولنوبت و هیکل نام معبد نصاری است سقوط جره اول هفتم شباط باشد سقوط جره دوم  
 چهارم شباط باشد سقوط جره سیم بیست و یکم شباط باشد چهارمین سه پیشین باشد بعد  
 از آن انکار سرسایان رستان بود و جره در ده اشکواش با گویند و هم ایشان چنانست که  
 درین ایام سه جره از جانب بالا بجا نیا سفل نازل شود صاحب حل النجوم و صاحب روضه  
 الجنین گویند جره اول در زمین اثر کند و جره دوم در آب و هم در شرح زنج عکس آن  
 آورده یعنی جره اول آب را گرم کند و جره دوم در زمین با جره سیم با اتفاق در انجا را ترکند  
 و لوق فایحه که در آید استاد ابوریحان گویند که در میان گفته اند که این جره ها شک زمین گرم

شود و از وی بخاور آید راست و اشعرا و حواله این انوری که در علم غنیم سر آمد و روزگار بوده در غریب  
 با برین فرموده که مصداق این قولست و آن اینست که جبهه بر آورده فرموده نفس را م ناخته بکش  
 فرود بستر زانرا و از آب گویند که این اثرها درین ایام از سقوط بعضی منازل قمر است و درین ایام که  
 بهین سقوط جرات بر سر آفتاب است و در هر چند کاه یکروز میان تاریخ دوم و تاریخ جدول که ششمین  
 است تفاوت پیدا میشود پس ظاهر آنست که در سقوط جرات این تفاوت باشد اول ایام الحوز بیت  
 ششم شباط باشد و آن هفت روز بود و درین روزها هوا خلی از منیرک بنا شد و هر خواند در روضه  
 الصفا آورده که ایام بخور که بخوان در آخر زمستان بر تقاریم ثبت میکنند عبارت از ایامیت که مرقوم  
 عابد بعد از هر دو هکلاک شدند و سبب تسبیح این اوقات ایام بخور آنست که در حال هبوب براح  
 چو نعلی زان قوم غیر زمین رفته قرار گرفت و بر مهوران نهضت میکرد و روز هفتم بادی صعب بود  
 انجا زنده او را بیادان سابق لاق ساخت و بعضی گویند از سر مایه بود و بعد از آن بخور نیز گویند و  
 در نوزاد بخور است که آن هفت شب و هشت روز بوده و در صحاح جوهری از بعضی اهل  
 هند نقل کرده که نزد عرب پنج روز است و استاد ابوریحان گفته که ایام بخور نیست بلکه ایام عجز است  
 یعنی آخر زمستان روزها از زمستان است و یعقوب بن اسحق الکندی و عبدالله بن فضل الحباب  
 که شهر است هکلاک علم گفته اند که سبب تقسیم هوا درین ایام آنست که آفتاب درین وقت  
 بر جمیع اوج خویش رسد و درین بعد از سطح سیر و بر اذهان مستقیم بخت فائده که این وقت در  
 باشد که اوج آفتاب در نوزاد است باشد میلاد بر صفا بیست و پنجم نسیان بود حکیم مغربی در  
 زنج معین آورده که بیست و چهارم حزمین است و ابوریحان در تقسیم آورده که بیست و چهارم حزمین است  
 و ظاهر آنست که بیست و چهارم حزمین بیست و یکم بوده است که تقویت دین عیسی فرموده و انکارها  
 زیجات سیلا حضرت عیسی را علوه ذکر کنند مصروف این قولست اولین اوج بوارج هر دم  
 ایاست و آن چهل روز است و در زنج حکیم مغربی بیستم ایاست و بوارج جمع بارح است و در  
 صحاح آورده که بوارج باد کومت و از ابو زید نقل کرده اند که بوارج الشمال الحاره و از الصیف  
 و صاحب حل النجوم فرموده که بوارج از طلوع تا باطلوع هر روزمان بوارج و اندوهان فریب  
 چهار ماه است و این بوارج باین سبب بوارج خوانند که منازل که ایشان بوارج باطلوع آن مشهور

و صاحب کشف الحقائق گفته است که معنی پنج طلوعت در اول طلوع حضرت  
 عیسی هم از هزاره کنز و یک دمشق است و صاحب روضه الجنین گویند که عیسی در کربلا  
 عیسی آن آب بخت و بعضی دیگر گویند مریم حضرت را آب معمودیه بخت و چون از آب  
 بیرون آمد روح القدس بصورت کبوتری بر وی و استاد ابوریحان و کتاب فقهیم  
 آورده که زکریا مرعی با آب معمودیه بخت و آن آبیت که ترسایان فرزندان خود را چون  
 متولد شوند بان غسل دهند و چون کسی بدین عیسی در آید چون اولاد و بان آب نشویند  
 نصاری نشود عید جمع دوم شباط باشد و آن روزی است که عیسی در روز میلاد میلاد  
 اولنوبت و هیکل نام معبد نصاری است سقوط جره اول هفتم شباط باشد سقوط جره دوم  
 چهارم شباط باشد سقوط جره سیم بیست و یکم شباط باشد چهارمین سه پیشین باشد بعد  
 از آن انکار سرسایان رستان بود و جره در ده اشکواش با گویند و هم ایشان چنانست که  
 درین ایام سه جره از جانب بالا بجا نیا سفل نازل شود صاحب حل النجوم و صاحب روضه  
 الجنین گویند جره اول در زمین اثر کند و جره دوم در آب و هم در شرح زنج عکس آن  
 آورده یعنی جره اول آب را گرم کند و جره دوم در زمین با جره سیم با اتفاق در انجا را ترکند  
 و لوق فایحه که در آید استاد ابوریحان گویند که در میان گفته اند که این جره ها شک زمین گرم



خاسته اند از دج شرقی شمال طلوع میکنند و در آن شمال با جی از مواج عنوان میکنند عین زکریا است  
و یک جزیران باشد و گویان سرتو ما جیم قوز بود سم در شرح ذیح سلطان از صاحب کشف نقل نموده  
که دگوان یا دگودست و آن چنان بود که شخصی که او را نصیبت تمام بوده باشد روزی که مشرب باد  
بود او را در مصیبات خود در آن روز ذکر میکنند و همچنین در روزهای بعد از آن تاریخ که نوبت  
بزرگوان شخصی دیگر رسد مثل او هر مولود که در آن مدت متولد شود بنام آن شخص کنند که نوبت  
ذکوان بود در مرتبه ذکوان در وقت از مرتبه عید اول ایام با حور را نوزدهم نوز بود و آن هشت روز  
بود که در آن آغاز شکستن کرم بود و بعضی ایام با حور کوبند و بعضی از اصحاب الله گفته اند که معنی  
این لغت شدت حرارت است در صیف و از اشعار حکیم انوری این معنی نیز معلوم میشود و بعضی  
گویند با حور انقیصت بر نانی معنی روزگار از موده و از احوال این ایام است که لای بر هلالی بانی  
کنند است و این بر نانی بیرون گویند که ایام با حور یا هفت روز است و این ایام ماحولست از عجمان  
و بران معنی حکم بود زیرا که اصحاب بحر از آن روزها حکم کنند بر احوال ماهها غران و زستانه  
و اول روز از آن دلیل تشرین الاول است و دوم دلیل تشرین الاخر تا آخر هر چه در هر روزی حادث  
شود از سیغ و باران و باد آن ماهها نیز چنان بود و بعضی گفته اند که روز اول دلیل ماه است  
و روز دوم دلیل ماه سنبه و همچنین تا روز هشتم که دلیل ماه حور است و صاحب جلال المقوم آورده  
که اگر در اول این هفت روز باد و افز باشد زستان آن سال اول سرد بود و اگر باد و گرم باشد و اگر  
خشک گذرد و اگر در این هفت روز باد و افز باشد زستان آن سال اول خشک گذرد و اگر سرد  
و باد بود و اگر در هفت روز باد و افز بود زستان سرد و باد بود و اگر سرد و گرم بود و باد بود و اگر  
حکم کنند بر احوال زراعت و چگونگی محصولات صوم مارت مریم لولای باشد از صوم انبیره  
بزرگ و بزرگ مارت بلغه ایشان سیده است و سید را سر کوبند عید عجل ششم تب بود و گویند درین  
روز عیسای عجل کرد و بر حورایان از میان ابرو و سوس نام با حور ظاهر کرد و در ذیح سفری آورده که  
عجل عیسای و صوم موسی و الیاس علیه السلام با او در ظهور سینا بود و نظر مارت مریم یا نوزدهم تب بود  
پس چون صوم مارت مریم چهارده روز بود و قبل عجل تب و گویا تب و هفتم تب باشد و در ذیح  
خاقانی مذکور است که تب و هفتم تب بود و سبب قتل اغفر تب در میان خاص و عام مشهور است

و در این روز عید عجل است  
و در این روز عید عجل است

بود که تب و ذیح مذکور عید الصلیب سیزدهم ایلول باشد و گویا در و عجل عین سفری در زیارت خود  
آورده که عید الصلیب چهاردهم ایلول است و گویند که یکی از ملوک روم به بیت المقدس آمده و در جوی  
که حضرت یحیی را بر آن چوب صلیب کوبده بودند و بعد از عید عجل عین سفری در زیارت خود  
و یکی از فتنه و فساد است که چوب مطلوب کدام است پس هر یک از آن را بر شکمرده لی نماید بران بگوید  
زنده شد و از آن دو چوب دیگر هیچ اثری نیافتند و بواسطه این میدان حیدر کردند و این حالت بر عظیم  
از آن که او چنین حضرت عیسی بنام برقی عالم اعلی نماید پس چگونگی چوب اعداد بود و گویا نام شریفه  
تایخ فرس تو روزها اول فرزند پناه بود و در آن صاحب کشف الحقائق نقل کرده که در نیم بحر است که  
این روز نوزدهم است که خداوند عالم را آفرین و گویند که در آن روز عید عجل عین سفری در زیارت خود  
روز آفریننده از جهت آن روز گویند و عالمی ایشان گفته اند که چشید کرم یا او را میوشی گویند و در میان  
طراف میگردد چوب یا در باغیان سید و درین روز بر تخت زمین نشست و مرغ بخواه و آن تخت در موضع بلند  
بودی در مشرق چون آفتاب از مشرق برآمد و بر تخت و تاج چشید آفتاب و شعاعی روشن ظاهر شد  
و مردمان شاد گردیدند و گفتند این روز نوبت که در آفتاب برآمد یک از مشرق و دیگری از مغرب و  
از روز را جشن عظیم ساخته اند و اصل نام او هم بود و او را هجده آن شعاع چشید گفتند چه شد بلغه ایشان  
شعاعت نوزدهم ششم فروردین بود و گویند درین روز و دیگر با هر چه بر تخت نشست و خاکی  
و نام او را بریدند و در سما بنگرند و گفتند خدای تعالی یا بیامرزید و فرمود تا چشید کرم یا او را  
پاکیزه و حق سبحانه تعالی را شکر کردند و فرمود تا هر سال چنین کنند و باین جهت این روز را نوزدهم  
ملک و نوزدهم خاصه و نوزدهم بزرگ نام اند و نوزدهم اول را نوزدهم عامه گویند که بر آن روز اول نوزدهم  
دوم حاجتهای مردم برآورده و در نوزدهم دوم زندانیان را طلاق فرمان دادند و در نوزدهم سوم  
کردند و بعد از آن عیش و شرب مشغول شدند تا با یکاه و روزدهم فروردین پناه بود و نام روزدهم را  
بلغه فرسایان گویند چنانکه قبل ازین مذکور شد و گویند این نام فرشته الهیست که بر آب مکر است  
چهار گردین روز باران بار آید و آنکه مردان باشند سر مردان باب در آیند و اگر باران نیارد آید آنکه باران  
باشد و در آن باب در آیند و این عمل را بر خود بشکون دانسته اند بر آن سیزدهم خیر ماه بود و در چه  
تفسیر آنست که گویند در زمان ملوک عجم چندی سال باران نیامد و درین روز عجمت دعا کردند

و در این روز عید عجل است  
و در این روز عید عجل است



در وقت باری سخاوت و باری باری در میان سبب مردم شاد و شادی کرده که بر یکدیگر بخشنند  
 هر سالی که با نخل رسیدگی آب بر یکدیگر بخشنند و شادی کردنی و گاه در بعضی شهرهای عراق و فارس  
 این رسم مرغی میدارند لیکن در سبب مردم شاد و شادی و این روز را فریاد بترکان نیز خوانند و گویند  
 درین روز مشوهر با انرا سیاه صبح کرد بشرط آنکه انرا سیاه یک تیر بر تابان ملکه خویش بری دهد  
 پس حکم تیر بخون را از او بر سر کرده و در وقت طلوع آفتاب آتش از آن جالی طبرستان بر  
 گان نهاده بعرف عشق انداخت و حرارت آفتاب را جذب کرده برین طایرستان رسانند و  
 شام و درین باب که بیایان خوانند آتش را گان کبریا از آبل بر انداخت و این الهی و علی الهی و  
 تا از غایت بعد از این قصه را تا بوقت کرده اند که گاه شام و درین روز را سیاه این  
 روز را تقسیم کنند بجهت آنکه سخاوت غالی بود و فساد بسیار میکرد و خلایق را در غلبه و درین  
 روز زنده اند و بر کوفت و در زمین باطل بند کرده بگو و ما و اندیش فرستاد و پس درین روز  
 بشکر مشغول شوند و بعد از آن هر سالی در آن روز زمره میکردند و وقت طعام ریش پناهر  
 تقسیم میزدان سخن نمیکشند و هر روز بشکر حق مشغول می بودند و هر یک از خاصه بیت یک ماه  
 بود و این روز را نیز تقسیم کنند بر قیاس نور و زعامه و خاصه رکوب کوب و آواز و آرماء بود صاحب  
 دوضه الحجه و همچنین صاحب غایب الحنون و آت در سبب شهرت این روز نص آورده اند پس  
 معقول و اینچنانست که حکایت کنند که پادشاهان بجم درین روز از کاین ولایت خود و سالی  
 بطریق خارج یکدیگر بسم می ستایند و اند چنانکه شخصی کو سر کجشی بچرا ربا می یخته با  
 پنجاه مرد از غلامان پادشاه که تابع او بوده اند و کویله و مان حلی کو سه کلای در دست  
 گرفت و میز و در دست دیگر و خود را بدانه مروم با دزدکی و از هر دکان یکدم بسم باین وضع  
 مقبول است و بدین رسم بودی که اگر با آریاف و در و دادن یکسانت نقل می شود و اندک  
 حکم بغارت دکانهایشان میکرده از صبح تا غایت حشمت هر چه جمع میشده نقل به سرکاه پادشاه  
 میداشت و از آن وقت تا غایت دیگر حق السی کو صبر و غلامان حصول میرسیده اما اگر کو صبر  
 از غایت دیگر بنظر با نایاب و در آمدی اند که توانستند که بری زدند و دوازی نمودی و همگی  
 بازخواست نکردی و چون هر سال درین روز این واقع میشد این روز بر رکوب کوب و آرماء  
 باز

یافت است بقیه دوم بهمن ماه باشد و فریاد و درین روز سپید با شیر بخورند تا حقیقت بخورند و در  
 بعضی بلاد میانی کنند بخورند که در وی جمیع حیوانات باشد شب سه شب دوم بهمن ماه باشد  
 سه بله ایشان آتش بلند شعله و آگوست و چنین آورده اند که چون فریاد بر سخاوت نقل  
 یافت مردم او را نیز بخوبی و سیاه هر چه مستوجب بود میکرد و از آنکه سخاوت را طایف بود و در مایه  
 نام که در زمان او مردم کشت و در سرایشان را بجهت ماران سخاوت چنانکه شهرت است بر روی  
 کردی او را فریاد میکرد و خواست که در این معجزه که برتر از آن نباشد و کشت طایف گفت ای پاد  
 جوان بخت در زمان سخاوت که در روز یکس از دزد کسی که من میداده اند که بکشم آزار میگردم و تو  
 باید که برین یکی که کرده ام بن علی غالی و صدق این سخن را اینست که آن مردم پناه بگو و ما و درین  
 فریاد با شکر سوار شده متوجه کوه شد تا آن مردم را بشهر باز آورد چون مقصد نزدیک رسید  
 شب در آنکه راه که کردند پس بدین مودنا آتش را بر افروختند و مردم کوخته چون آتش دیدند متوجه  
 شدند و خلق عظیم از آن کو که نه طایف جمع آمدند فریاد در آن شب شاد و مکرده جشن فرمود  
 طایف را مهمانان نام کردند یعنی بزرگ کبریا و دیگر هر سال فریاد درین شب آتش را فریاد  
 و حال و در بعضی بلاد این قاعده مرغی دارند لیکن در دوم بهمن ماه جلای و نقل دیگر درین باب است  
 که هوشنگ که او را پسر چهارم آدم صنی دانند در کوه اصطن فارس مادی دلبود و چون او هرگز  
 مار ندیده بود متعجب شده گفت جمیع جانوران تابع ما اند و گاه که این جانور دشمن ماست که سر از  
 خطا ظلمت مابر داشته است و سگی برگرفته قصدان مار کرد و او که بزرگ شده در زیر خیمه پنهان شد  
 و چون سگ بپا و انداخت در حال خطا شده بر سگی دیگر آمد و از ملاقات حیران آتش جبهه در  
 طرانتا و مار جوخت خون آتش علم زد هوشنگ چون هرگز آتش ندیده بود از هوش برفت  
 و بعد از آن گفت همانا این نور خدایت که دشمن ما را دهان کوه پس از آن آتش قفس برداشته  
 بر سر کوه اصطن بر افروخت و از آن غریب از بر سنی سفر تا در میان فارسین شیخ یافت و آن  
 شب جشن فرمود و آتش را سه نام نهاد در شمس ملک الملک فردوسی طوسی بین مقال شاه است  
 و هوشنگ آتش را بر افروخت آتش بگو همان شاه و در کوه دشت آن کوه یک جشن کرد آن شب  
 با ده خورد سه نام آن جشن فرخنده که در هوشنگ ماند این سه یا دکان جسد با ده چون او که

این رسم مرغی میدارند لیکن در سبب مردم شاد و شادی و این روز را فریاد بترکان نیز خوانند و گویند  
 درین روز مشوهر با انرا سیاه صبح کرد بشرط آنکه انرا سیاه یک تیر بر تابان ملکه خویش بری دهد  
 پس حکم تیر بخون را از او بر سر کرده و در وقت طلوع آفتاب آتش از آن جالی طبرستان بر  
 گان نهاده بعرف عشق انداخت و حرارت آفتاب را جذب کرده برین طایرستان رسانند و  
 شام و درین باب که بیایان خوانند آتش را گان کبریا از آبل بر انداخت و این الهی و علی الهی و  
 تا از غایت بعد از این قصه را تا بوقت کرده اند که گاه شام و درین روز را سیاه این  
 روز را تقسیم کنند بجهت آنکه سخاوت غالی بود و فساد بسیار میکرد و خلایق را در غلبه و درین  
 روز زنده اند و بر کوفت و در زمین باطل بند کرده بگو و ما و اندیش فرستاد و پس درین روز  
 بشکر مشغول شوند و بعد از آن هر سالی در آن روز زمره میکردند و وقت طعام ریش پناهر  
 تقسیم میزدان سخن نمیکشند و هر روز بشکر حق مشغول می بودند و هر یک از خاصه بیت یک ماه  
 بود و این روز را نیز تقسیم کنند بر قیاس نور و زعامه و خاصه رکوب کوب و آواز و آرماء بود صاحب  
 دوضه الحجه و همچنین صاحب غایب الحنون و آت در سبب شهرت این روز نص آورده اند پس  
 معقول و اینچنانست که حکایت کنند که پادشاهان بجم درین روز از کاین ولایت خود و سالی  
 بطریق خارج یکدیگر بسم می ستایند و اند چنانکه شخصی کو سر کجشی بچرا ربا می یخته با  
 پنجاه مرد از غلامان پادشاه که تابع او بوده اند و کویله و مان حلی کو سه کلای در دست  
 گرفت و میز و در دست دیگر و خود را بدانه مروم با دزدکی و از هر دکان یکدم بسم باین وضع  
 مقبول است و بدین رسم بودی که اگر با آریاف و در و دادن یکسانت نقل می شود و اندک  
 حکم بغارت دکانهایشان میکرده از صبح تا غایت حشمت هر چه جمع میشده نقل به سرکاه پادشاه  
 میداشت و از آن وقت تا غایت دیگر حق السی کو صبر و غلامان حصول میرسیده اما اگر کو صبر  
 از غایت دیگر بنظر با نایاب و در آمدی اند که توانستند که بری زدند و دوازی نمودی و همگی  
 بازخواست نکردی و چون هر سال درین روز این واقع میشد این روز بر رکوب کوب و آرماء  
 باز



شمس از وسط حلقه استقیم کوی که این شب را بان چته سده کوی که این شب و چهار روز و روز باشد  
 بادیه پست و دوج بهجه با شد کوی که این شب را بان چته سده کوی که این شب و چهار روز و روز باشد  
 آمد و گفت که در شمس از وسط حلقه استقیم کوی که این شب را بان چته سده کوی که این شب و چهار روز و روز باشد  
 کردند و از روز چهارم شهر یافت کاهنیا چنانکه در کتب حاوی مذکور است که حلالی باشد  
 عالم را پیش روز و از هر یک کس که در کتب مذکور است که حلالی باشد  
 عالم را پیش کاهنیا از اول یازدهم دی بود و اول کاه دوم یازدهم اسفند بود و اول کاه سوم  
 پست و ششم اردیبهشت ماه بود و اول کاه چهارم چت و ششم خرداد ماه و اول کاه پنجم ششم  
 شهر ماه و اول کاه ششم سو و یک آبان ماه و اول کاه ستره باشد و هر کاه روزی باشد و روز  
 در کتاب مذکور چنین گفته است که در کتب حاوی حلالی باشد و آبان ماه و روزی که در کتب  
 زمین را در چهارم نیات را در پنجم یابم و از ششم آبان ماه و از هفتم آبان ماه و از هشتم آبان ماه  
 کنند و فایده آنست که در کتب مذکور است که در کتب حاوی حلالی باشد و آبان ماه و روزی که در کتب  
 آبان ماه باشد و در کتب مذکور است که در کتب حاوی حلالی باشد و آبان ماه و روزی که در کتب  
 که اول کاه اول اردیبهشت ماه است و اول کاه دوم عم تر ماه و اول کاه سوم عا شهر بور ماه  
 و اول کاه چهارم ه امهر ماه و اول کاه پنجم ا دی ماه و اول کاه ششم اسفند ماه و اول کاه هفتم  
 اسفند ماه و اول کاه هفتم اسفند ماه و اول کاه هفتم اسفند ماه و اول کاه هفتم اسفند ماه  
 سلمانان برین وجه است که روز چهارم یازدهم مطابق بر اموان خود کوی که این شب را بان چته سده کوی که این شب و چهار روز و روز باشد  
 فارسین چنان بود که درین ده روز زیارت و دعا کوی که این شب را بان چته سده کوی که این شب و چهار روز و روز باشد  
 و مویان و برهمنان درین ایام همه روزه را در کتب مذکور است که در کتب حاوی حلالی باشد و آبان ماه و روزی که در کتب  
 مزمه باشد در کتاب مجاب الخلقیات مذکور است که درین روز از وقت طلوع فجر تا طلوع آفتاب  
 فریاد سر و صدای بسیار از طرف مردم و بویار خانه چنانکه در کتب مذکور است که در کتب حاوی حلالی باشد و آبان ماه و روزی که در کتب  
 خالی که از این جهت گفته اند که در کتب مذکور است که در کتب حاوی حلالی باشد و آبان ماه و روزی که در کتب  
 بکار میسازند آن برین وجه است که در کتب مذکور است که در کتب حاوی حلالی باشد و آبان ماه و روزی که در کتب  
 روزی که در کتب مذکور است که در کتب حاوی حلالی باشد و آبان ماه و روزی که در کتب

اندک ماریان درین دهه میسوزند که بنام یزد و بنام شیوا از یزد و عرب درین دهه میسوزند سلام علی  
 نوح فی العالمین و جمعی مردم از یزد و بنام شیوا از یزد و عرب درین دهه میسوزند سلام علی  
 اندک زمین درین روز بر شوهان تسلط میزند و مطالبها میگردند و کرایام مشهوره که جن بر موضع  
 آفتاب است و روز سلطان روزی بود که در نصف النهار آفتاب بود و اولی در صد بشر  
 اندک در نصف النهار قدم و ران حوت بود و روز خوار است که اولی از روز بود که آفتاب در روز  
 باشد غایت قوت فصل یس یا نوزدهم خرداد ماه و از بیستم خرداد ماه تا یکم اردیبهشت ماه  
 فصلیست یا نوزدهم خرداد باشد و همچنین یا نوزدهم سبله و قوس و حوت و اولی تا یکم اردیبهشت ماه  
 بود و قوت قوس یا نوزدهم اسد باشد و اولی فصل میزان و اولی میزان بود و اولی تا یکم اردیبهشت ماه  
 شب یلدا از یزد و یزدی بود غایت قوت سرما یا نوزدهم دی بود و نوشتن روزه در جمیع اهل هند  
 پنجم حوت بود و یزدان درین روز روزه کزدم نویسد که یزد و یزدی پنجم حوت صورت مشکی دارد  
 و اهل عراق از یزد و یزدی یک از ثمرات یا نوزدهم اسد باشد و نوشته در کتاب مذکور است  
 آوری که در کتاب مذکور است که در کتب حاوی حلالی باشد و آبان ماه و روزی که در کتب  
 و هر کس را تحقیق آن نیست و یا نوزدهم اسد باشد و نوشته در کتاب مذکور است که در کتب حاوی حلالی باشد و آبان ماه و روزی که در کتب  
 چون قوی غصه جرمیست که در کتاب مذکور است که در کتب حاوی حلالی باشد و آبان ماه و روزی که در کتب  
 است و کتاب فردا از آفتاب هر یک از شعاع آفتاب که بر او افتد روشن نماید و چون کوه از یزد  
 کشف است که اولی در غلظت آفتاب بر افراشته شود و چون آفتاب از جرم  
 ارض انقست چنانکه در کتاب مذکور است که در کتب حاوی حلالی باشد و آبان ماه و روزی که در کتب  
 حساب معلوم کرده اند که در کتاب مذکور است که در کتب حاوی حلالی باشد و آبان ماه و روزی که در کتب  
 نام باشد و این نام در مقابل آفتاب میخورد چنانکه گویا آفتاب فوق الارض بود و در  
 ظلمت الارض باشد و اگر آفتاب تحت الارض بود و در مقابل فوق الارض باشد و چون مرکز آفتاب  
 و این ملازم سطح منطقه البروج است و مرکز زمین مرکز منطقه هرایه هم مرکز خط طرول و مرکز ملازم سطح  
 منطقه البروج باشد چنانکه در کتاب مذکور است که در کتب حاوی حلالی باشد و آبان ماه و روزی که در کتب  
 در وقت استقبالی عید الفریض یا قبل الارض بود یعنی در احدی العقدین یا در حوالی آن باشد و در

نیو بر وزن دیو و لیر و شمع و اندک  
 درین دهه میسوزند که بنام یزد و بنام شیوا از یزد و عرب درین دهه میسوزند سلام علی  
 نوح فی العالمین و جمعی مردم از یزد و بنام شیوا از یزد و عرب درین دهه میسوزند سلام علی  
 اندک زمین درین روز بر شوهان تسلط میزند و مطالبها میگردند و کرایام مشهوره که جن بر موضع  
 آفتاب است و روز سلطان روزی بود که در نصف النهار آفتاب بود و اولی در صد بشر  
 اندک در نصف النهار قدم و ران حوت بود و روز خوار است که اولی از روز بود که آفتاب در روز  
 باشد غایت قوت فصل یس یا نوزدهم خرداد ماه و از بیستم خرداد ماه تا یکم اردیبهشت ماه  
 فصلیست یا نوزدهم خرداد باشد و همچنین یا نوزدهم سبله و قوس و حوت و اولی تا یکم اردیبهشت ماه  
 بود و قوت قوس یا نوزدهم اسد باشد و اولی فصل میزان و اولی میزان بود و اولی تا یکم اردیبهشت ماه  
 شب یلدا از یزد و یزدی بود غایت قوت سرما یا نوزدهم دی بود و نوشتن روزه در جمیع اهل هند  
 پنجم حوت بود و یزدان درین روز روزه کزدم نویسد که یزد و یزدی پنجم حوت صورت مشکی دارد  
 و اهل عراق از یزد و یزدی یک از ثمرات یا نوزدهم اسد باشد و نوشته در کتاب مذکور است  
 آوری که در کتاب مذکور است که در کتب حاوی حلالی باشد و آبان ماه و روزی که در کتب  
 و هر کس را تحقیق آن نیست و یا نوزدهم اسد باشد و نوشته در کتاب مذکور است که در کتب حاوی حلالی باشد و آبان ماه و روزی که در کتب  
 چون قوی غصه جرمیست که در کتاب مذکور است که در کتب حاوی حلالی باشد و آبان ماه و روزی که در کتب  
 است و کتاب فردا از آفتاب هر یک از شعاع آفتاب که بر او افتد روشن نماید و چون کوه از یزد  
 کشف است که اولی در غلظت آفتاب بر افراشته شود و چون آفتاب از جرم  
 ارض انقست چنانکه در کتاب مذکور است که در کتب حاوی حلالی باشد و آبان ماه و روزی که در کتب  
 حساب معلوم کرده اند که در کتاب مذکور است که در کتب حاوی حلالی باشد و آبان ماه و روزی که در کتب  
 نام باشد و این نام در مقابل آفتاب میخورد چنانکه گویا آفتاب فوق الارض بود و در  
 ظلمت الارض باشد و اگر آفتاب تحت الارض بود و در مقابل فوق الارض باشد و چون مرکز آفتاب  
 و این ملازم سطح منطقه البروج است و مرکز زمین مرکز منطقه هرایه هم مرکز خط طرول و مرکز ملازم سطح  
 منطقه البروج باشد چنانکه در کتاب مذکور است که در کتب حاوی حلالی باشد و آبان ماه و روزی که در کتب  
 در وقت استقبالی عید الفریض یا قبل الارض بود یعنی در احدی العقدین یا در حوالی آن باشد و در



مخروط فلک افق که درین حال آفتاب و ماه و زمین هر سه در مقابل یکدیگر باشند عقیقا و تقریبا  
 پس سبب جلودار زمین سیاه آفتاب و ماه نور آفتاب از ماه منقطع شود و برین اصل خود  
 نماند و این حال را خسوف گویند مآخوذ از خسف المکان یعنی فرو رفتن مکان یا روضه درین حال  
 ماه میان فلک زمین فرو رود و بر آن تمام ماه میان فلک در آید آنرا خسوف کلی گویند و اگر بعضی در  
 آید عجب قلعه گرفت عرض از خسوف گویند و صورتش اینست



اگر خسوف چوین درین دو حادثه قدیم یا در حوالی آن جمیع شود یعنی که هر دو حال از پیش خارج شده  
 بجز هم شخصی و اصل که در یک مرتبه گذشته باشد و درین حال لا محاله در میان ابصار و شمسی حایل  
 گردد و بواسطه کثافت قطع نور شمسی از ابصار گذر میزند و چون قطعه ای از ماه درین حال  
 بجای نماند بود برین اصل جزو نماند پس چنان مقسوم گردد که آفتاب سیاه شده است و  
 این حال را خسوف گویند که در بعضی قطعت و این بعضی قطع نور باشد و مقدار سنگد عجب  
 اختلاف بقاع مختلف شود و شاید که در بعضی بلاد مرئی شود و در بعضی بلاد مقدار مختص  
 که در جمیع بقاع یکسان نماند پس این حالت را خسوف ماه و عارض شود و صورت خسوف اینست

و عادت



و عادت قوم بین جای شده است که در آن تقویم سواره خسوف و خسوف بیاورند از جهت آنکه این  
 ان در اول تقویم بقا و تینا سیک باشد و در بعضی احوالی این دو حادثه را تا اثبات مزوره  
 نویسنده و ساعات گذشته از اول روز یا اول شب در ابتدا و وسط و ابتدا و سکت و ابتدا و غلظت  
 و تمام غلظت و همچنین ساعات گذشته از ابتدا و خسوف و خسوف تا ابتدا و غلظت و مقدار مختص  
 و سنگد تعیین کنند و تفصیل این کلام بحال هر چه اتم است که احوال خسوف و خسوف جزو  
 یا کلی و سکت سه است و در وسط تمام غلظت و احوال خسوف و خسوف کلی یا سکت تحت  
 بر ابتدا و سکت وسط ابتدا و غلظت تمام غلظت پس چون اخبار بر وقت خسوف یا خسوف کنند  
 ساعات گذشته از اول روز یا اول شب که در آن خسوف و خسوف واقع شود تا زمان هر یک از  
 احوال تشریفات تعیین نمایند و همچنین مقدار مختص و سنگد چنانکه اگر کلی باشد قید  
 تمامی بجز نماید که جزو باشد و در آن صورت و صیغ و شیرین و کورسان و چه  
 احوال حساب تمامی بجز هم هر یک از زمین را شش دانق فرض کنند و هر دانق را دو اصبع و هر  
 اصبع دو طسوج و هر طسوج چهار شیر و مقدار مختص و سنگد را ازین مل و رضات  
 تعیین کنند و گاه باشد که در بعضی تقاویم نون ماه در زمان وسط خسوف تعیین نمایند چنانکه  
 اگر خسوف در زمان کمتر از ده درجه باشد که نون ماه بغایت سیاه بود و اگر میان ده  
 درجه و بیست درجه باشد که نون سیاه مایل بعضی بود و اگر میان بیست و سی باشد که نون  
 سیاه مایل بر خف بود و اگر میان سی و چهل باشد که نون سیاه مایل تر در بود و اگر میان  
 چهل و پنجاه باشد که نون خف بود و اگر میان پنجاه و شصت باشد که نون اشبه بود و در اکثر  
 تقاویم طالع و عاشر زمان وسط خسوف و خسوف با جزو آن بیانند و بعضی که بکر از  
 محال و احکام طالع و عاشر بجز با جلی وسط اختیار کرده است و در بعضی تقاویم طالع و عاشر  
 و بعضی بجز و اگر مراد کوب استولی باشد برین و در موضع امرا باشد چه سواره و خسوف  
 خسوف بر امت و معنی استولی بر این در باب هفتم معلوم گردد ان شاء الله تعالی و احکام  
 خسوف و خسوف را در فلک زمین است که مذکور شد بیاورند و سواره خسوف و خسوف  
 که جمیع حالات آن تحت الارض باشد در تقویم نویسد چه چهره احوال احکام بر آنند که آنرا

و عادت  
 و عادت  
 و عادت







باقیم ایشان در اول هر ماه از ماههای جلال در صلی میری در هر موضع که لایق دانسته باشند و در  
 بعضی تقویم وقت مقارن قرار باین کوکب استخراج کرده بطریق حالات در میان نظرات نویسنده  
 در اختیارات آنرا از جمله خوارات دانسته چنانکه چو روز بخاک کیده و از غلات هر یک برین وقت  
مع کیده مع غلط مع غرم مع سرخوش مع کلاف مع دوزخ مع  
 حیاتی اما البعد کوکب از مرکز عالم چون هر یک از سیارات را افلاک ستودت و چنانکه  
 سبق ذکر یافت مرکز همه زمین از مرکز عالم لاجرم ابعاد این کوکب از مرکز عالم مختلف شود و  
 سلطان المغفور در درج جیبی متغیر بطریق استخراج معین از مرکز عالم شده است  
 و بهیچاها تقریب ابعاد کوکب دیگر مشهور نیست و در تقویم ابعاد شمس را از مرکز عالم  
 با زاء هر روز در جدول بعد از جدول میل او ابردا نمایند و ابعاد ثمر را در جدول بعد از جدول  
 عرض او بدو رقم یکی در جدول دوم و دقیقه و ثانی را در جدول درج و شمس با جزئی است که نصف  
 قطر خارج مرکز ارباب اجزاست که در جدول درج و شمس با جزئی است که نصف  
 باشد و ناظر تقویم را اگر مرتب حساب اهل نجوم ببرد باشد چون بعد شمس را در یک نام ثانیه  
 در جدول بعد از درج هر ثانیه ضرب کنند بعد هر یک حاصل آن را با جزئی که نصف قطر ارض  
 واحدی باشد از آن اجزاء چون هر یک ازین در حاصل ضرب را در هر نوع یکبار در جدول  
 هفتا در دو فرسخ و نیم که عدد فراخ نصف قطر ارض است و ارقام اینست که بسیار  
 ضرب کنند و در فواعت حاصل را از شمس فرسخ سازند بعد هر یک از این مرکز عالم فرسخ  
 معلوم گردد اما تاریخ هوداسی ماههای ایشان بر ترتیب این تشریحی مرخصان  
کمینو طلیک شفاط اذکر نین ایر سون قمر اوب ایل  
 و سالهای این تاریخ یا شمسی بود بر دوازده ماه قمری که از اسیط خوانند یا بر سیزده ماه  
 که از اجور خوانند و در جدول آذر ماه مکرر میشود و آذر اولی ازید باشد و آذر دوم صلی  
 و سران اصطلاح است که اول تشری که بعد از سال ایشان است شرف است یا که دوم  
 بیت و هفتم آب و هفتم ايلول ماه رومی باشد یعنی در جدول قبل میزان بود مقدم بر  
 یا مؤخر از آن و سبب شرط مذکور است که چون حضرت کلیم عم در روز یکشنبه یا نزد هم شهر

نیست از جمله بیست و یک شمس قمری و چون او هلاک شود حضرت باین روز است که فرمود  
 که این روز را بعد از خروید و دانید و در سینه مشتال به غیر موسم آن جای بدارید و چون سال رومی که  
 شصت زیاده است از دوازده ماه قمری بده روز و گری هر آینه هر سال یا سه سال یا بیست و یک  
 یکا مژده آید با هر دوازده ماه و اگر کرده ملحق بشهر و اثنی عشر سال و در آن سال که هر آینه  
 عور باشد سیزده ماه گیرند تا آن تفاوت مرتفع شود و همیشه اول تشری در جدول قبل میزان  
 باشد و شرف ایشان متنقش شود و این کس بعینه مثل کس خطا نیست و تفاوت نیست الا بر وجه  
 اولی که شرف خطا سال متغیر در میان دو ماه معین باشد و شهر یا ارباب طالع همیشه در میان  
 ماه نیم و شمس باشد دوم آنکه اول ماه خطا سال از اجتماع حقیق گیرند و قرآن این خطا را در  
 هلال امار بآن که معظم بود یا شرف اول ماه از اجتماع وسطی گیرند و سالها بعد باین  
 معی باشد و ازید و آن در بیست و سه روز باشد و در جدول دوم روز باشد و در جدول دوم  
 ۳۳ روز باشد و در جدول دوم ۳۳ روز باشد و در جدول دوم ۳۳ روز باشد و در جدول دوم ۳۳  
 و سران عملی است که با اعتقاد ایشان متشابه که اول سالها روز یکشنبه و چهارشنبه و جمعه بود که  
 با کتاب و سفین منسوبند و چون چنین بود اگر بعد از سال از سالها یکی از ایام ثلثه افتد یا فرقی  
 روز قبل از آن و بعد از آن روز بعد از آن یا هر یک از اینها بعد از آن سال از اینها باشد  
 و اگر روز بعد از آن و بعد از آن یا هر یک از اینها بعد از آن سال از اینها باشد  
 معقول باشد هر یک از تشری و شفاط و سون و اوب را همیشه سرور گیرند و در جدول  
 آذر را بعد همیشه سی باشد و هر یک از طبیعت و آذر اصل را بر وقت و ایل همیشه بیت و نه  
 در سال معتدل که میط باشد اگر عیور مرخوان بیت و نه باشد و کلیوسی و در سال زیاده  
 هر دو سی باشد و در سال ناقص هر دو بیت و نه و وجه اینها آنکه تا مظهر است و بعد از این  
 تاریخ از جهت صورت ابوالشرف آدم صلی الله علیه و آله و سلم و زعم ایشان ۸۴۸ سال تمام که شرف از  
 رحلت حضرت آدم تا بعد تاریخ اسکندر بناء علی هذا در اول این سال که ۱۹۰۸ اسکندر بناء  
 از ابتداء این تاریخ ۳۳ سال تمام که شرف و در تقویم جدول میزان جدول اول یا تاریخ رومی  
 عجمه ایام این تاریخ بیارند و در نقش مجذوب یک ازین دو طایفه ثبت کنند و شاید که در جدول



بیاورد بعد از هر دو فایده اما اگر آن عریان چون بریده انسانی یکی از طرف حادثه مانند حیات متولد  
گردد و طبایع حادث در سبب آن مرض معلوم کنند که قودر کدام جزو است از اجزای معلول آنها و در آن  
از آن جز و دایره معلول آنها در پنج بار قسم مساوی کنند و چون در این بر سبب عبادی اقسام فریب  
بکند مانند هر آینه آن دو را بر چهار نقطه از منطقه البروج بکند و در آن نقاط و مراکز اربعه و مواضع  
عبارت عظمه خوانند و هر وقت که قمر یکی از این مواضع رسد و از وقت عریان قمر کویند و عریان نکند  
طبیعت باشد با علت پس اگر در آن اوقات طبیعت بر علت غالب شود حال بیمار را بر غیر اینها مدد و علاقه  
ان اسهال یا ادرار یا غرق باشد و مرغان را که مغلوب شود حال بیمار را بر غیر اینها مدد و علاقه  
دوره و در پست دهنده و کسری تمام کند و در پست و هفت روز پس در هر یک از این روزها در روز  
هفتم تمام کند و در دوم و در روز چهارم و نهم و تا ساعت عریان از این روزها خارج نباشد  
اما تمام شدن ربع سیم سیاه و پست و یک باشد از این سبب بقدم در پست و هفت روزها در روز  
پست و یک و رسیدن او به موضع اصل در پست و هفتم باشد و بعد از آن باز در یک روز از سر گرفته شود  
و این ایام را ایام عریان قوی خوانند و گویند که مواضع طبیعت با علت در این ایام بهتر باشد چنانچه  
که دلیل علم کون و نسادت و دان اوقات نقل عوارض که تریج و تقابل است موضع اصل تا قمر باشد  
و چون موضع اصل که در ابتدای مرض قمر در اینجا بوده اقتضای مرض کرده باشد مواضع که مخالف  
ان مرض بود اقتضای نقصان و ضعف ان علت کند و قوت طبیعت در حال عوارض در آن وقت  
بسیار صلاح پیشتر کند چه خصم را در حال ضعف آسان تر قهر توان کرد و باز هر دو ایام مذکور هر دو  
قسم کند و در این بر سبب عبادی عریک بکند و مانند چنانکه در فلک بیست قسم شود و سبب این اقسام  
از منطقه البروج و زوایای قایم خوانند و هر روزی که قمر بمردی رسد که مابین سبب و در ربع متولد  
باشد از آن روز تا روز عریان یعنی انداز کنند عریان که در سبب و ربع مستقبل افتد و آن روز چهارم و  
پانزدهم و هفتم و پست و چهارم باشد چنانکه چهارم انداز کنند به هم و از درم و چهاردهم و هفتم  
به پست و یک و پست و چهارم به پست و هفتم و اهل احکام از حلقه کوکب در موضع هر یک  
از عبارین استلای بر این صحت و خوف هلاک مریض فایده چنانکه اگر در موضع عریان سعدی باشد  
گویند علت زایل شود و اگر غمی باشد یا قردان وقت محسوس باشد گویند علت متولد گردد و مگر

بیاورد بعد از هر دو فایده اما اگر آن عریان چون بریده انسانی یکی از طرف حادثه مانند حیات متولد گردد و طبایع حادث در سبب آن مرض معلوم کنند که قودر کدام جزو است از اجزای معلول آنها و در آن از آن جز و دایره معلول آنها در پنج بار قسم مساوی کنند و چون در این بر سبب عبادی اقسام فریب بکند مانند هر آینه آن دو را بر چهار نقطه از منطقه البروج بکند و در آن نقاط و مراکز اربعه و مواضع عبارت عظمه خوانند و هر وقت که قمر یکی از این مواضع رسد و از وقت عریان قمر کویند و عریان نکند طبیعت باشد با علت پس اگر در آن اوقات طبیعت بر علت غالب شود حال بیمار را بر غیر اینها مدد و علاقه ان اسهال یا ادرار یا غرق باشد و مرغان را که مغلوب شود حال بیمار را بر غیر اینها مدد و علاقه دوره و در پست دهنده و کسری تمام کند و در پست و هفت روز پس در هر یک از این روزها در روز هفتم تمام کند و در دوم و در روز چهارم و نهم و تا ساعت عریان از این روزها خارج نباشد اما تمام شدن ربع سیم سیاه و پست و یک باشد از این سبب بقدم در پست و هفت روزها در روز پست و یک و رسیدن او به موضع اصل در پست و هفتم باشد و بعد از آن باز در یک روز از سر گرفته شود و این ایام را ایام عریان قوی خوانند و گویند که مواضع طبیعت با علت در این ایام بهتر باشد چنانچه که دلیل علم کون و نسادت و دان اوقات نقل عوارض که تریج و تقابل است موضع اصل تا قمر باشد و چون موضع اصل که در ابتدای مرض قمر در اینجا بوده اقتضای مرض کرده باشد مواضع که مخالف ان مرض بود اقتضای نقصان و ضعف ان علت کند و قوت طبیعت در حال عوارض در آن وقت بسیار صلاح پیشتر کند چه خصم را در حال ضعف آسان تر قهر توان کرد و باز هر دو ایام مذکور هر دو قسم کند و در این بر سبب عبادی عریک بکند و مانند چنانکه در فلک بیست قسم شود و سبب این اقسام از منطقه البروج و زوایای قایم خوانند و هر روزی که قمر بمردی رسد که مابین سبب و در ربع متولد باشد از آن روز تا روز عریان یعنی انداز کنند عریان که در سبب و ربع مستقبل افتد و آن روز چهارم و پانزدهم و هفتم و پست و چهارم باشد چنانکه چهارم انداز کنند به هم و از درم و چهاردهم و هفتم به پست و یک و پست و چهارم به پست و هفتم و اهل احکام از حلقه کوکب در موضع هر یک از عبارین استلای بر این صحت و خوف هلاک مریض فایده چنانکه اگر در موضع عریان سعدی باشد گویند علت زایل شود و اگر غمی باشد یا قردان وقت محسوس باشد گویند علت متولد گردد و مگر

و قمر که تا پیشتر عند تاثیر علت باشد که ان مقصود صحت شود و در انکه ان غرض محقق الاحوال بود اما اهل  
عجم و اعراب دیگر که از ان تعبیر هوا میخوانند از حال عیالی و دقیقه اعتقاد و اجای سبب عبادی که بریند و از اینجا  
اینجا کرده و به سبب سبب منطقه البروج و به سبب قسم مساوی کنند و زوایای قایم خوانند و از اینجا  
انقسام اعتبار کنند و مواضع را که پیشتر در سبب از جهه اجتماع و نظر لایق باشد بعد از ده درجه نیز داخل مواضع  
عریان دانند و اینها را باز دوی ثمانية که مجموع دوازده باشد تا بیست خوانند پس موضع اول  
از مواضع عریان نقطه اجتماع باشد بعد از ان درجه دوازدهم ان پس درجه هفتم پس دهم  
پس یازدهم پس سیزدهم و هفتم پس سیزدهم و دهم پس سیزدهم و دهم پس سیزدهم و دهم پس سیزدهم و دهم  
و به سبب درجه سیزدهم و هفتم پس سیزدهم و دهم پس سیزدهم و دهم پس سیزدهم و دهم پس سیزدهم و دهم  
ششم پس سیزدهم و هفتم پس سیزدهم و دهم پس سیزدهم و دهم پس سیزدهم و دهم پس سیزدهم و دهم  
برجی و طب واقع شود و قمر در ان جزء متولد شود و کوکب طب سبب از خانه عطار ادرار و با ان  
و با ان که در سبب زمان و مکان و اگر در ان حال عطار متولد شود و سبب از خانه عطار ادرار و با ان  
و معرفت خانه کوکب و دایره سبب از خانه عطار ادرار و با ان و معرفت خانه کوکب و دایره سبب از خانه عطار ادرار و با ان  
و معرفت خانه کوکب و دایره سبب از خانه عطار ادرار و با ان و معرفت خانه کوکب و دایره سبب از خانه عطار ادرار و با ان  
قسم در صحنه میری و در جدول ذوق اسالی هر یک از دایان قایم نویسد و در جدول دوم در جانب تا  
تا بیست و با رقام هندی و در جدول سیم با رقام جمعی یکصد درجات و درین در جدول سیم درین  
کنند بشرط آنکه میزان از اول حمل باشد و اگر چیزی مانده که کمتر از سی باشد در سبب و ربع برین  
اما سیم الحوادث همه احکام نجوم این سیم را به حوادث عالم بدست آورده اند چنانکه تقویم  
آفتاب را از تقویم شمس نقصان کنند و مابقی را بر تقویم زحل افزایند حاصل موضع سیم خواهد  
باشد و لا محاله در وقت اجتماع این سیم سائر زحل باشد و در استقبال مقابل او گویند  
یک غوث اجتماع و استقبال از اینجا است و همچنین در وقت تریج نیز بر تریج زحل باشد  
پس هرگاه این سیم سعدی بود عجم یا شماع سعدی و در پست سعدی بود دلالت کند که میان  
خلافی اتفاقا در وقت بود حصول مهابت بلسان و اگر مغسوس یا در پست غمی بود حکم بر عکس  
بود و اگر در یکی از دو خانه زحل بود دلالت بر غمی و یکی کارها داشت سر یا در وقتش و در یکی



باوهای ناخوش خاصه در دلو و اگر در یکی از دویست ششتری بود کشار که هوا باشد خاصه در قوس  
 وسیل مردم مصلح و خیر و رونق دار العضا و اگر در یکی از دویست و پنج بود میان خطی و خطی  
 افتد و باد های سخت و زرد در موسم اما گرم شود و اگر در خانه آفتاب بود هوا خوش گذرد  
 و در وقت که ماکوی کند و مردم بزرگ جویند و با غلظت احتیاط بسیار کنند و اگر در یکی از  
 دویست و دهم بود مردم با هوای طرب مایل باشد و غلبه و نشاط بود در غلظت و در وقت  
 بارندگی و در وقت و اگر در یکی از خانه های عطارد بود کثرت گفتگوی بود میان مردم و  
 تحت و پستان خاصه و در جوار و عیال و کتابت و خصوصیات و بوان مایل باشند و اگر در  
 خانه قرار باشد در وقتش باران آید و فتح کارهای معلوم الناس بود و خبرها رسد و الله  
 اعلم و در تقویم همه سیم الکواکب جدولی در بین جدول انصاف و بسیار جدول اجتماع  
 و استنباط بسیار شده و اینها با زاده هر روزی موضع این سیم در فصل آنها آن روز نیست  
 کنند ب رقم اول برج دوم درجه سیم و قبل اما و با طالع و طالع ساز که از جدول معتقد  
 هندو است و از آن بر طوبی و سیوست هوا است لال کنند و گویند حدوث این دو  
 کیفیت بیش رباط قابلیت که از اشیاء ایشان حکم گویند و در رباط اول غش  
 منزل است شریطن طریقه **جبهه قلب شکسته مقدم** و در رباط دوم **هفت**  
**بطین نمره زهره** **اکلیل مقام** **اجنبه** **مقدم** و در رباط سیم **نریا**  
**دایح** **هره** **زبان شکسته** و در رباط چهارم **شش دربان** **هفت** **عوا** **غفر**  
**دایح** **سعود** و در رباط پنجم **دو هفت** **بلع** و در رباط ششم **همه** **سماک** **رشا**  
 و گویند این رباطات در منازل پیمانه متفاوت است در بروج چه هر باطنی جدول است  
 از منازل چنانکه هر مثله جماعت از بروج لیکن جملات بروج متساوی است  
 و جملات منازل متساوی نیست و گویند منازل هر باطنی ناظر اند بیکدیگر چنانکه  
 بروج هر مثله و ازین همه گویند اثر رباط اثر نظرات چنانکه عقیقه ایشان باشد  
 که هرگاه قمر در منزل بود از رباطی و کوکبی در منزل دیگر باشد از آن رباط یکدیگر  
 ناظر باشند و از حلول قمر و سایر کوکب در منازل که در یک رباط و یک طبع باشند لال

بر احوال هوا کنند از طوبی و سیوست چنانکه گویند که چون قمر در منزل رطب باشد از  
 رباطی و شش در منزل دیگر رطب هم از آن رباط دلیل باران باشد و در وقتش و اگر در منزل  
 یا بعد باشند از یک رباط دلیل سیوست هوا و منازل رطب را یا زده شمردند اندر دربان  
 دایح **جبهه** **هره** **زبان شکسته** **دایح مقدم** **موج** و منازل یا بعد  
 هفت **بطین** **هفت** **هره** **اکلیل** **بلده** **سعود** **اجنبه** **رشا** و منازل میان و  
 شش **شریطین** **نریا** **هفت** **نمره** **زهره** **عوا** **سماک** **مقام** **بلع** و در تقویم بعد  
 از جدول منازل جدولی همه رباطات ایشان ساورند و مراتب هر یک از یکی ناشی  
 بارقام جمعی بازاء هر منزل که داخل آن رباط بود ابراد نمایند و جدول دیگر بعد از آن همه  
 طبع هر منزل از طوبی و سیوست و سیاحت نمایند و علامات طوبی ط باشد و از سیوست  
 سه و از سیاحت اما از باب حدود و وجوه موضع کوکب حقیقت این دو امر  
 تقویم این بتفصیل معلوم گردد و علامت حدود موضع هر کوکب را متصل به علامت  
 صاحبان حدود در اثنای تقویم آن کوکب ثبت کنند و بر سر جدول بنویسند  
 و علامت حدی باشد و علامت وجه هر اعتبار صورت چهره را صورت نیز گویند  
 اینست نام کلام و در وقت تقویم تمام بعد از اسم تنبیه برودات ابواب آئیده که مقصد  
 اصلیت نموده مییاید که اکنون بعضی چیزها که ناظر تقویم را در احتیاطات و چیزها که  
 آید ابراد کرده میشود و اگر در اجل تأخیر و در فرصت تعلیل بوده باشد این بی بضاعت  
 نیز بقدر استعداد و امکان در شرح آن سعی و اهتمام بقدم رساند انشاء الله تعالی  
 و مثال مثبتات در وقت مقدم بر اوقات دوازده گانه و معلقات صغیر سیری با بعضی از  
 ذوایات اینست که در اوقات آئیده ثبت افتاد و الله الموفق للرشاد







[illegible][illegible]

التاسع

النام	النام	النام	النام
١٥	١٥	١٥	١٥
١٥	١٥	١٥	١٥

۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲  
 ۴۸۳  
 ۴۸۴  
 ۴۸۵  
 ۴۸۶  
 ۴۸۷  
 ۴۸۸  
 ۴۸۹  
 ۴۹۰  
 ۴۹۱  
 ۴۹۲  
 ۴۹۳  
 ۴۹۴  
 ۴۹۵  
 ۴۹۶  
 ۴۹۷  
 ۴۹۸

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

کتاب در باب جغرافیا



باب شانزدهم در معرفه احوال بروج و ارباب مثلثات و احوال کوکب و ارباب ساعات جود از  
 اوصاف اودان که اصول در معرفه تقویم دران اوراق مرقوم و مستور میشود تا به کشت شریع نمود  
 در احوال بروج و کوکب از خواص و کیفیات و مثلثات هر یک که محتاج الیه ناظر تقویم  
 پس ابتدا با احوال بروج که محل کوکب اند نموده میسر مایند که محل ثور و جوزا بروج بهاری اند  
 زیرا که مدت مکت آفتاب درین سه بروج فصل بهار بود در معظم معوره و سرطان است  
 و سنبه بروج صیفی اند چرا که مدت مکت آفتاب درین سه بروج فصل تابستان بود در  
 اکثر بروج سکون و این هر شش بروج که مذکور شد بروج شمالی اند چه در شمال معوله  
 افکنهار واقع اند و میزان و عقرب و قوس بروج خریفی اند چه در انکه مدت مکت آفتاب  
 درین سه بروج فصل خزان بود در اکثر معوره و جدی و دلو و حوت بروج شتوی اند  
 بسبب انکه مدت مکت آفتاب درین سه بروج فصل زمستان بود در اکثر معوره و این  
 هر شش بروج جنوبی اند چه در جنوب معولا نهار واقعند و درین کصاف اسم بعضی از  
 فصول بفارسی و بعضی بربی مذکور نموده ادنی ساهله است و ازین بروج دوازده  
 کانه شش بروج را که صیفی اند و خریفی مستقیم الطلوع کو بند دان شد دیگر که شتوی  
 و بعضی معوج الطلوع و بروج اوایل فصول که آن عبارتست از حمل و سرطان و میزان و  
 جدی منقلب اند ازین بجه که چون آفتاب باین بروج تحویل کند از طبیعت هوای فصل  
 سابق یک کیفیت تلق شود بیک کیفیت دیگر از طبیعت هوای فصل لاحق و بروج اوایل  
 فصول که مراد ثور و اسد و عقرب و دلو است ثابت اند ازین بسبب که آفتاب چون درین  
 بروج باشد هوای فصل بر طبیعت خود ثابت بود و بروج اوایل فصول که مقصود جوزا و  
 سنبله و قوس و حوت و دوازده حسیلین اند زیرا که مادام که آفتاب در نصف اول این بروج  
 بود هوا بر طبیعت همان فصل گذرد چون نصف اخر اسفل نماید طبیعت هوای فصل  
 متاخر بهوای آن فصل مخلوط و مخمور گردد و لهذا آن اوقات را امتزاج الفصیلین خوانند  
 و بیاید داشت که از بروج اثنتی عشره هر بروج را که میانه اول هر یک از آن سه بروج و اول  
 دیگری مثلث از نلک ساین باشد مثلثه گویند چه هر یک بر دایره مثلثی متساوی الاضلاع

در معرفه احوال بروج و ارباب مثلثات و احوال کوکب و ارباب ساعات جود از اوصاف اودان که اصول در معرفه تقویم دران اوراق مرقوم و مستور میشود تا به کشت شریع نمود

در معرفه احوال بروج و ارباب مثلثات و احوال کوکب و ارباب ساعات جود از اوصاف اودان که اصول در معرفه تقویم دران اوراق مرقوم و مستور میشود تا به کشت شریع نمود

و اقصی که برشوم باشد از خطوط موهوم که از اوایل هر یک ازین بروج مثلثه ماول آن و دیگر فاصل  
 شده باشد پس نامی بروج منقسم شود به چهار مثلثه و اهل احکام گویند که هر مثلثه بر طبیعت  
 بروج از طبایع اربعه و چون ازین چهار طبیعت دو کیفیت که حرارت و برودت اند و هر یک را فاعله  
 گویند هر یک با هم نیامیزند زیرا که متضاد اند برتر شب برتری و احوال که فتنند و برتری و بار و تا  
 اخر و ابتدا عبارت بجهت علوم مرتب است فیت به برودت و دو کیفیت دیگر را که بیوست و  
 رطوبت اند و هر یک را انفعالی که گویند نیز منقسم بود از اجزاء ایشان با یکدیگر بسبب اجتماع هر یک  
 با آن دو که قوت فاعله دارند مکتت لاجرم از جهت امتزاج هر یک از دو کیفیت منفصلی بود  
 کیفیت ناعلی درین یاسی گرفته اند و دو بروج رطب و ابتدا به بیوست نیز بجهت علوم مرتب  
 است و فیت بر رطوبت و گویند هر مثلثه ازین مثلثات دو بسات یعنی دو کوکب از کوکب  
 سیاره که ایشان را باین مثلثه فیتی بوده باشد ازین حیثیت که بیت یا شرف ایشان دران  
 مثلثه بود و در طالع بنا و دایره زان و کوکب هکدام را که خط دران مثلثه بیشتر بود مقدم دارند  
 لیکن در طالع سلی گویند که اگر دایره زان و کوکب هکدام را که خط دران مثلثه بیشتر بود مقدم دارند  
 در روز و خواه در شب بناسبتن فی الجمله که میانه آن دو کوکب بوده باشد پس ازینکه تقویم ظاهر گردد  
 سفر این مقولات که محل اسد و قوس گرم و خشک اند و این سه بروج را مثلثه ناری گویند چرا که  
 بر طبیعت نار نواز عناصر و از اخلاط بر طبیعت صفا اند و ارباب این مثلثه در طالع بنا و  
 شمس و شتری و زحل اند زیرا که شمس ازین مثلثه بیت و شرف است و شتری را بیت فقط  
 و مقدم شمس بر زحل است و این مثلثه بر شتری و زحل شریک است باین هر دو بر شمس  
 تذکره در طالع سلیه شتری مقدم باشد بر شمس بسبب انکه قوت شتری در شمس است  
 بیشتر بود و زحل چون شریکیت پیش در روز و سحر باشد از هر دو و ثور و سنبله و جدی سر و  
 خنک اند و این سه بروج را مثلثه ارضی گویند چرا که بر طبیعت ارض اند از عناصر و از اخلاط بر  
 طبیعت سودا اند و ارباب این مثلثه در طالع بنا و روز و زهره و قمر و مریخ اند و مقدم زهره بر قمر  
 بواسطه انکه خداوند بیت است درین مثلثه و قمر خرا و شرف و خط بیت اقیات از خط  
 شرف چنانکه در باب هفتم معلوم کرد و شریک مریخ با این دو باین جهت است که صاحب



شرکت درین مثلثه در طالعها شب قمر مقدم باشد از دهر چه تا اثر او در شب اظهار است و  
همین سبب تاخیر مریخ از قمر شده است و الا در خطها برین وجوه و میزان و دلو کرم و  
ترند و این سه برج را مثلثه هوائی گویند چرا که بر طبیعت هوا انما از عناصر و از اخلاط  
بر طبیعت خون اند و از باب این مثلثه در طالعهای روز زحل و عطارد و مشتری و انرا ما  
زحل سبب انکه هم صاحب بیت است درین مثلثه و هم صاحب شرف اما عطارد سبب  
انکه صاحب بیت است و شرکت مشتری باین هر دو از جهت تکریم است چه عطارد را که قمر  
سبب مشارکت زحل درین امر نیز موقوف اعتبار کنند و در طالعهای شب عطارد مقدم  
باشد بر زحل چه عطارد در طالعهای روزی تالی زحل است و نیز گاه باشد که عطارد  
در شب قوی تر از روز بود سبب امتزاج طبیعت جلال زحل که دانا در روز قوت او  
زیاده باشد از شب و سرطان و عقرب و حوت سرد ترند و این سه برج را مثلثه مای  
گویند چرا که بر طبیعت ما انما از عناصر و از اخلاط بر طبیعت بطعم اند و از باب این مثلثه در طالعهای  
روز زهره و مریخ و قمر و نحی مانند که بر قیاس سابق بایستی که اول مریخ بر روی که صاحب  
بیت است درین مثلثه و کرم و خشک است موافق طبیعت روز پس فکر او نیز صاحب  
بیت است پس زهره که صاحب شرف است و کوشا برین رفته است میگویند چه بواسطه احکام  
بر آنست که مصلحت مریخ و صاحب روضه الخجن گویند که سبب تاخیر مریخ از زهره بنا بر مخالفت  
طبیعت مریخ است با طبیعت این مثلثه و سبب تاخیر قمر از مریخ احتیاط فلک او است  
از فلک مریخ چه مقرر این طایفه است که هر دو کوکب که در قوت برابر باشند علو در آن تفصیل  
بر سفلی دهند و تفصیل سیوت کوکب و همچنین تکریم و تائید و روزی و شبی بودن  
ایشان که اینجا بتقریب مذکور شد مغرب و درجه تقریر مریخ بر آید و در طالعهای شب  
مریخ مقدم باشد بر زهره بنا بر اول ادب بنی ازین مذکور شد و بدیه کوشا در موقع  
قیاس است قمر مقدم باشد بر مریخ چه تا اثر او اظهر است در شب و بطلموس شریک را  
در از باب مثلثات اعتبار نگوده است و کوشا بر نیز از او همی ننهاد و بعضی برین اند که  
کوکب اول تنها رب مثلثات است و در روز و کوکب ثانی تنها رب مثلثه است و در شب و

و کوکب ثالث هر وقت شرکت و اصحاب این فن گویند هر کوکب که در مثلثه خود بود مثل شخصی باشد  
که در میان انصار و اهلان خود بود و یکی از فضلاء را در تعیین مثلثات و از باب هر یک بیت دارد  
باشد که چه حفظ بسیار خوب است و مریخ و اول آن بیت چهار کلمه است و هر کلمه چهار حرف چنانکه  
حرف اول اشاره است به حرف دوم حرف اول و حرف دوم حرف ثانی و حرف ثانی و حرف چهارم بشارت  
و هو هذا خلیل نیکو خلدی کلمه جنب حرف دوم سید بر سر زمین چون این معنی را از برای  
معین از باب مثلثات بنارکات اگر خواهی که از باب مثلثات بلی را برای حرف دوم که حرف  
سیم کلمه است مقدم و در حرف رتایل که حرف دوم کلمه است درین کرم مذکور نماید انرا بروی  
سرد و مؤثرب و بلی زیرا که طبیعت بنارکات است و طبیعت بلی بار و همچنین حرارت طبیعت مذکور  
زیاده است از حرارت طبیعت سونگ کائنات فی موضع و نحی مانند که در تذکیر و تائید مریخ  
خلایق بسیار است چنانکه بعضی اول عقرب و اول جدی را خشن خوانند لیکن این معتقد است  
که مصلحت مذکور زهره و حوت و سنبل و میزان و دلو و دغافه و قوس است و باقی برج و نصف  
آخر قوس میگویند میان که بنی ازین در صورتی که به تفصیل مذکور شده است و نیز از باب انکه صورت  
او از قیاس است انکه گفته بنارکات که کائنات قیاس انسان است و بعضی او را بر صورت شخصی  
مذکور گفته اند که ترا زدی بدست گرفته باشد پس چون مصلحت ازین شورش و غوغا  
در تعیین سیوت کوکب بعد از مریخ اثنتی عشره پس میگویند که جدی و دلو و خانیله زحل اند و قوس  
و حوت خانها که مشتری و زحل و عقرب خانها مریخ و اسد خان آفتاب و قمر و میزان خان  
زهره و حوت و سنبل خانها عطارد و سرطان خان قمر و بنای این خیم بر آنست که کوکب آفتاب  
که نیز انظم است و حضور سیارات و ثواب است و مستقیم الاحوال و بطبع کرم و خشک پس جای  
که مناسب حال او باشد هاین اسو بر چه اسد بر جیت بر صورت پادشاه جاوران و بطبع کرم  
و خشک ثواب موافق مزاج و خلق آفتاب و غایت ارتفاع او ارفع از اکثر برج در معظم  
معوره هیزان ماه که نیز اخص است و تعیین عدل آفتاب است و در مریخ کوکب و متغیر الاحوال  
بطبع سرد تر پس بری که لایق او باشد هاین سرطان بود چه سرطان بر جیت بر صورت جانور  
آب سرد و تر و متغیر موافق مزاج و خلق قمر و ثواب ارتفاع او ارفع از سایر برج و در اکثر



مطوره و بانی بروج را هم بطریق خاصه بر هر دو غیر قسمت کرد و چنانکه شش برج را که از اول  
اسد است تا آخر جدی بر توالی ولایت انتساب گفتند و شش برج دیگر را که از آخر سرطان است تا اول  
دلو بر خلاف توالی ولایت ماه و بترتیب انکه هر يك از قسمة مخیره را چون هر کاشان و او  
مطلع است در خانه یا فتنه یکی در ولایت آفتاب و یکی در ولایت ماه پس ابتدا معمار در کوچه و در  
عطارد اسیر معمره است و اقرب باده و الا برای در خدمت و ملازمت انتساب پس بکجه از او را  
در جنب خانه آفتاب بر توالی یا فتنه و بکجه دیگر در جنب خانه ماه بر خلاف توالی زان جو زانو  
سبله است و بعد از آن زهره را در خانه در جنب خانه عطارد یا فتنه کران و ثور و میزان است  
و مریخ را در خانه در جنب خانه زهره یا فتنه کران حمل و عقرب و دشتی و در خانه در جنب  
خانه مریخ یا فتنه کران قوس و زحل را در خانه در جنب خانه شتری یا فتنه کران  
جدی و در لوات و کوبه که چون کوکب در بیت خود بود مانند شخصی بود که در حصی حصی  
و مانی باشد سالم از جمیع مکاره و مرده الاحوال و لم یفایس و القوی قوی کوبند و برج  
مقابل خانه را یعنی برج هفتم او را و بالی کوبند زیرا که بیت کوکب موضع امن و سلامت است  
پس برج مقابل بیت موضع وبال و نکت باشد چه قبل ازین مذکور شد که در برج مقابل  
ضد یکدیگر بند و کوبند هر کوکب که در وبال بود چون شخصی بود که در زمان و جای مکرره  
باشد و ازینکه گفتیم لازم آید که خانه های نیرین و بالی زحل باشد و خانه های او بالی نیرین و خانه  
عطارد و بالی شتری و خانه های او بالی عطارد و خانه های زهره و بالی مریخ و خانه های او بالی  
زهره و در کتاب کفانه التعلیم مذکور است که اهل هند و بالی را اعتبار نکندند و بعد از این  
که اهل احکام تجربه و احتیاج معلوم کرده اند که چون میان دو کوکب که خانه های ایشان در مقابل  
یکدیگر باشد اتصال واقع شود حدیث یکی از کائنات جو بود و این قسم اتصال را فتح الباب خوانند  
پس اگر فتح الباب از نیرین و زحل باشد در زمانه دلیل بر وف و سیرا بود و در تابستان شکست  
که مراد اعتبار از او و کوفت الباب از عطارد و دشتی باشد سبب قوت هوا بود پس اگر مریخ  
درین حال یکی ازین دو متصل شود با و های تند زده و اگر فتح الباب از زهره و مریخ باشد  
باران قوی آید و در مورد بر فصوصه که عطارد با ایشان متصل بود بخرم یا بشعاع و چون قنای

بروج و درین تقسیم کوکب مشتمل شدند با سوره ذیبا که اگر کوکب نخستند ندریت باشد و ذیبا  
اینست قنای سخن در احوال بروج اما احوال کوکب از جمله سعادت و غلوت ایشان است و است  
بران معاد و غیره و احتیاج از نقل مودت و معاد است میان بیوت ایشان و خانه های نیرین کنند چنانکه  
کوبند زحل و کبر است چه میان خانه های نیرین و خانه های زحل نقل مقام است که از نظر تمام  
دشمن کوبند و مریخ و عطارد و جمیع خانه های نیرین و خانه های مریخ و عطارد و شتری  
آنها نظر هم و شتری کوبند پس ازین حیثیت و ایضا از حیثیت حرم نسبت بزحل اصل باشد و شتری  
سعد کبر است حیثیت که میان خانه های نیرین و خانه های شتری نقل ثلث است که از نظر تمام دوستی  
کوبند و زهره و سعد و عطارد بواسطه آنکه میان خانه های نیرین و خانه های زهره و نقل شد سیر است که  
از نظر هم دوستی کوبند پس ازین حیثیت و از حیثیت حرم نسبت بشتی اصل باشد و نیرین از  
ثلث و قد بین سعد و زحل که خانه های ایشان بر ثلث و سعد و خانه های سعدین است و از  
مقابل و ترجیح و مقارنه عسما از مقابل و ترجیح و قوت خانه های ایشان بر ترجیح و مقابل خانه های  
غنیین اما از مقارنه سبب که هر چه ایشان از ذات قنای و قنای است و مودت احوال انظار از مودت  
و معاد و غیره در باب مودت معلوم کرد و انشا الله نعم و راس سعادت و ذنب و کید عسما  
سعادت راس بجهت آنست که در در حال صغیر و عرض از عقده راس تجاوز کند و در عظم مطوره اما  
غیبت ذنب بجهت آنست که در در حال صغیر و عرض از عقده ذنب تجاوزت نماید و در اکثر و معسکون و بعضی  
گفته اند که راس چون سعدی مجاسد او باشد سعد بود و چون عسما مجاسد او باشد عسما و ذنب  
بجهت ذاین معنی چون سعدی مجاسد او باشد عسما باشد و چون عسما مجاسد او باشد سعد و بعضی  
دیگر گفته اند که فعل راس افزونست و فعل ذنب کم کردن یعنی هر کوکب که مار ج راس بود قوت  
او زیاده شود و هر کوکب که مار ج ذنب بود قوت او کم شود و کید چون کوکبیت سوره پس قوت  
او نیز سوره باشد و بران دلیل نبوده و عطارد تابع متصل است یعنی با ذات ذنب باشد و  
سعد چه میان خانه های نیرین و خانه های او نقلی واقع نیست بلکه ساقط اند از یکدیگر پس تابع  
کوکبی باشد که متصل یا متصل به او باشد چنانکه اگر آن کوکب سعد باشد سعد گردد و اگر  
عسما باشد عسما بعد از اذهان از کیا محض نماید که نادری که در عالم کون و فساد ظاهر میشود

و درین تقسیم کوکب مشتمل شدند با سوره ذیبا که اگر کوکب نخستند ندریت باشد و ذیبا اینست قنای سخن در احوال بروج اما احوال کوکب از جمله سعادت و غلوت ایشان است و است بران معاد و غیره و احتیاج از نقل مودت و معاد است میان بیوت ایشان و خانه های نیرین کنند چنانکه کوبند زحل و کبر است چه میان خانه های نیرین و خانه های زحل نقل مقام است که از نظر تمام دشمن کوبند و مریخ و عطارد و جمیع خانه های نیرین و خانه های مریخ و عطارد و شتری آنها نظر هم و شتری کوبند پس ازین حیثیت و ایضا از حیثیت حرم نسبت بزحل اصل باشد و شتری سعد کبر است حیثیت که میان خانه های نیرین و خانه های شتری نقل ثلث است که از نظر تمام دوستی کوبند و زهره و سعد و عطارد بواسطه آنکه میان خانه های نیرین و خانه های زهره و نقل شد سیر است که از نظر هم دوستی کوبند پس ازین حیثیت و از حیثیت حرم نسبت بشتی اصل باشد و نیرین از ثلث و قد بین سعد و زحل که خانه های ایشان بر ثلث و سعد و خانه های سعدین است و از مقابل و ترجیح و مقارنه عسما از مقابل و ترجیح و قوت خانه های ایشان بر ترجیح و مقابل خانه های غنیین اما از مقارنه سبب که هر چه ایشان از ذات قنای و قنای است و مودت احوال انظار از مودت و معاد و غیره در باب مودت معلوم کرد و انشا الله نعم و راس سعادت و ذنب و کید عسما سعادت راس بجهت آنست که در در حال صغیر و عرض از عقده راس تجاوز کند و در عظم مطوره اما غیبت ذنب بجهت آنست که در در حال صغیر و عرض از عقده ذنب تجاوزت نماید و در اکثر و معسکون و بعضی گفته اند که راس چون سعدی مجاسد او باشد سعد بود و چون عسما مجاسد او باشد عسما و ذنب بجهت ذاین معنی چون سعدی مجاسد او باشد عسما باشد و چون عسما مجاسد او باشد سعد و بعضی دیگر گفته اند که فعل راس افزونست و فعل ذنب کم کردن یعنی هر کوکب که مار ج راس بود قوت او زیاده شود و هر کوکب که مار ج ذنب بود قوت او کم شود و کید چون کوکبیت سوره پس قوت او نیز سوره باشد و بران دلیل نبوده و عطارد تابع متصل است یعنی با ذات ذنب باشد و سعد چه میان خانه های نیرین و خانه های او نقلی واقع نیست بلکه ساقط اند از یکدیگر پس تابع کوکبی باشد که متصل یا متصل به او باشد چنانکه اگر آن کوکب سعد باشد سعد گردد و اگر عسما باشد عسما بعد از اذهان از کیا محض نماید که نادری که در عالم کون و فساد ظاهر میشود











ان برج دهند و قسم دوم بصاحب برجی که بعد از او باشد از مثلثه او قسم دیگر بصاحب برج  
 دیگر از آن مثلثه مثلا قسم اول از برج حمل برج دهند که صاحب اوست و قسم دوم بشخص  
 که صاحب برج در بیت از آن مثلثه یعنی اسد و قسم سیم بشخصی که صاحب برج سیم است  
 هم از آن مثلثه یعنی قوس و از برج قوس قسم اول از هر دو بود و قسم دوم عطارد و از قسم سیم  
 از حمل و قسمی علی هنای سیر البروج و از این یعنی هر يك از این اقسام را باین اعتبار در برجانه  
 خوانند موب و یکان که لغظت هندی و بعضی دیگر از هندوان درین تقسیم قسم اول حمل را  
 برج دهند و قسم دوم را بشخصی و همچنین بر ترتیب تا قسم آخر از آن برج باشد و  
 نماز در جان وارد جان و آذر جان خوانند و این اصطلاح بیت شفا اصطلاح و جوهر  
 الا انکه ترتیب صاحبان در وجه از فوق بجانب تحت است و در درجه ان وقت بجانب فوق  
 پس درین ترتیب چون نوبت بر محل رسد باز از فوق باید گرفت و چون هر برجی بود قسم ساری  
 کنند و قسم اول از برج مذکور بشخص دهند و قسم آخر بقدر قسم اول از برج مونس بقدر دهند  
 و قسم آخر بشخص از آن بهر خوانند و چون هر برجی بهشت قسم مساوی کنند چنانکه هر قسمی  
 چهار درجه دهفنه و دقیقه و ثلث تا نیمه و سی و چهار ثلثه بوده باشد و قسم اول از هر برجی  
 بصاحب آن برج دهند و قسم دوم بکوی دهند که ملک او است و ملک صاحب برج بوده  
 باشد و قسم سیم بکوی که ملک او است و ملک قسم دوم بود و علی هذا تا قسم هفتم از هفت بهر  
 خوانند و چون هر برجی به قسم مساوی کنند چنانکه مجموع صد و هشت قسم بوده باشد  
 هر قسم سه درجه و بیت دقیقه و قسم اول از حمل برج دهند که صاحب حمل و قسم دوم  
 بصاحب قوس و از هر اوست و قسم سیم بصاحب جون و از عطارد است و علی هذا بر ترتیب  
 اقسام صد و هشت گانه بشمارند و بصاحبان هر برج بر ترتیب نسبت کنند و چون  
 نوبت جوت رسد باز از حمل گیرند تا آخر اقسام و از ده برج که هاینه شلق باشد  
 بصاحب جوت که مشخری است و این را یعنی این اقسام را بهیچ خوانند و این ترتیب  
 که مذکور شد لازم آید که بهر های موافق در عدد از هر برج که یک مثلثه باشد یک کویک  
 بود و این قوه نزد هندوان بسیار عظیم و معتبرات چنانکه هرگاه این قوه با قوت

این اقسام را باین اعتبار در برجانه خوانند موب و یکان که لغظت هندی و بعضی دیگر از هندوان درین تقسیم قسم اول حمل را برج دهند و قسم دوم را بشخصی و همچنین بر ترتیب تا قسم آخر از آن برج باشد و نماز در جان وارد جان و آذر جان خوانند و این اصطلاح بیت شفا اصطلاح و جوهر الا انکه ترتیب صاحبان در وجه از فوق بجانب تحت است و در درجه ان وقت بجانب فوق پس درین ترتیب چون نوبت بر محل رسد باز از فوق باید گرفت و چون هر برجی بود قسم ساری کنند و قسم اول از برج مذکور بشخص دهند و قسم آخر بقدر قسم اول از برج مونس بقدر دهند و قسم آخر بشخص از آن بهر خوانند و چون هر برجی بهشت قسم مساوی کنند چنانکه هر قسمی چهار درجه دهفنه و دقیقه و ثلث تا نیمه و سی و چهار ثلثه بوده باشد و قسم اول از هر برجی بصاحب آن برج دهند و قسم دوم بکوی دهند که ملک او است و ملک صاحب برج بوده باشد و قسم سیم بکوی که ملک او است و ملک قسم دوم بود و علی هذا تا قسم هفتم از هفت بهر خوانند و چون هر برجی به قسم مساوی کنند چنانکه مجموع صد و هشت قسم بوده باشد هر قسم سه درجه و بیت دقیقه و قسم اول از حمل برج دهند که صاحب حمل و قسم دوم بصاحب قوس و از هر اوست و قسم سیم بصاحب جون و از عطارد است و علی هذا بر ترتیب اقسام صد و هشت گانه بشمارند و بصاحبان هر برج بر ترتیب نسبت کنند و چون نوبت جوت رسد باز از حمل گیرند تا آخر اقسام و از ده برج که هاینه شلق باشد بصاحب جوت که مشخری است و این را یعنی این اقسام را بهیچ خوانند و این ترتیب که مذکور شد لازم آید که بهر های موافق در عدد از هر برج که یک مثلثه باشد یک کویک بود و این قوه نزد هندوان بسیار عظیم و معتبرات چنانکه هرگاه این قوه با قوت

نیست جمع شود از آنکه گوئیم کویک یعنی خدا اعظم و همچنین برجی بعد از ده قسم مساوی کنند و لا  
 هما در قسم دوم درجه دهم باشد و قسم اول از هر برجی بصاحب آن برج دهند و قسم دوم بصاحب  
 برجی که بعد از آن برج باشد و علی هذا تا آخر قسم دوازدهم است از هر برج و این اقسام را  
 انوشیروانی و از ده بهر خوانند پس چون کویک یا دیکر دیگر در برجی باشد و از آن برج  
 درجه و دقیقه چند قطع کرده باشد دو درجه و نیم از آن مقدار حصه جان برج اعتبار کنند  
 و دو درجه و نیم دیگر حصه برجی دیگر که بعد از اوست و بهین دستور به ترتیب تا آنجا که  
 کمتر از حصه برجی باشد از آن باقی هر درجه را دو درجه و نیم و دقیقه را درجه و نیم و هر دو  
 و از ده دقیقه گیرند از هر برجی که نوبت باور رسیده باشد آنجا که منتهی شود موضع انوشیروانی  
 آن کویک یا نه دلیل باشد و صاحبان هر برج هر آینه صاحب انوشیروانی باشد و این اقسام را  
 احکامیات بسیار معتبر دارند و از جمله مصطلحات اهلا این فن است که بعضی درجات  
 از برج را درجات نیره خوانند و بعضی را مظلمه و بعضی را قمر یعنی غبارناک و بعضی را  
 خالیه یعنی خالی از مواضع مذکوره و همچنین بعضی از درجات را درجات سعادت افزای  
 گویند و بعضی را آثار جمع بر زمین جاه از غایت غنوت و بعضی را مذکور و بعضی را موش  
 و ساجده تقیض هر يك از این متغیرات و آنچه قبل از این مذکور شد جدول ابرار نمودیم  
 تا بر مستعملان آن کرد جدول اینست

این اقسام را باین اعتبار در برجانه خوانند موب و یکان که لغظت هندی و بعضی دیگر از هندوان درین تقسیم قسم اول حمل را برج دهند و قسم دوم را بشخصی و همچنین بر ترتیب تا قسم آخر از آن برج باشد و نماز در جان وارد جان و آذر جان خوانند و این اصطلاح بیت شفا اصطلاح و جوهر الا انکه ترتیب صاحبان در وجه از فوق بجانب تحت است و در درجه ان وقت بجانب فوق پس درین ترتیب چون نوبت بر محل رسد باز از فوق باید گرفت و چون هر برجی بود قسم ساری کنند و قسم اول از برج مذکور بشخص دهند و قسم آخر بقدر قسم اول از برج مونس بقدر دهند و قسم آخر بشخص از آن بهر خوانند و چون هر برجی بهشت قسم مساوی کنند چنانکه هر قسمی چهار درجه دهفنه و دقیقه و ثلث تا نیمه و سی و چهار ثلثه بوده باشد و قسم اول از هر برجی بصاحب آن برج دهند و قسم دوم بکوی دهند که ملک او است و ملک صاحب برج بوده باشد و قسم سیم بکوی که ملک او است و ملک قسم دوم بود و علی هذا تا قسم هفتم از هفت بهر خوانند و چون هر برجی به قسم مساوی کنند چنانکه مجموع صد و هشت قسم بوده باشد هر قسم سه درجه و بیت دقیقه و قسم اول از حمل برج دهند که صاحب حمل و قسم دوم بصاحب قوس و از هر اوست و قسم سیم بصاحب جون و از عطارد است و علی هذا بر ترتیب اقسام صد و هشت گانه بشمارند و بصاحبان هر برج بر ترتیب نسبت کنند و چون نوبت جوت رسد باز از حمل گیرند تا آخر اقسام و از ده برج که هاینه شلق باشد بصاحب جوت که مشخری است و این را یعنی این اقسام را بهیچ خوانند و این ترتیب که مذکور شد لازم آید که بهر های موافق در عدد از هر برج که یک مثلثه باشد یک کویک بود و این قوه نزد هندوان بسیار عظیم و معتبرات چنانکه هرگاه این قوه با قوت



جدول جمع و تفریق کتب

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰
۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

جدول جمع و تفریق کتب

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰
۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

جدول جمع و تفریق کتب

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰
۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

جدول جمع و تفریق کتب

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰
۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰



مجموعه خدمات	حقوق و مزایای	مجموعه خدمات
آرام	ط	۱
نارنگی	ط	۲
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۳
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۴
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۵
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۶
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۷
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۸
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۹
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۱۰
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۱۱
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۱۲
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۱۳
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۱۴
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۱۵
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۱۶
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۱۷
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۱۸
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۱۹
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۲۰
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۲۱
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۲۲
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۲۳
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۲۴
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۲۵
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۲۶
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۲۷
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۲۸
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۲۹
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۳۰
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۳۱
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۳۲
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۳۳
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۳۴
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۳۵
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۳۶
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۳۷
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۳۸
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۳۹
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۴۰
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۴۱
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۴۲
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۴۳
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۴۴
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۴۵
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۴۶
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۴۷
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۴۸
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۴۹
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۵۰
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۵۱
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۵۲
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۵۳
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۵۴
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۵۵
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۵۶
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۵۷
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۵۸
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۵۹
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۶۰
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۶۱
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۶۲
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۶۳
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۶۴
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۶۵
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۶۶
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۶۷
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۶۸
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۶۹
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۷۰
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۷۱
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۷۲
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۷۳
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۷۴
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۷۵
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۷۶
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۷۷
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۷۸
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۷۹
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۸۰
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۸۱
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۸۲
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۸۳
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۸۴
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۸۵
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۸۶
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۸۷
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۸۸
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۸۹
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۹۰
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۹۱
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۹۲
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۹۳
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۹۴
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۹۵
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۹۶
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۹۷
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۹۸
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۹۹
۱۰۰۰۰۰۰۰	ط	۱۰۰

و چون کوکب بناری یعنی محل و شتری و شمس و عطارد و قمر که دلات کنند بر نهایت دروز فوق  
الارض باشد و در شب غشا الارض و کوکب لیل یعنی سرخ زهره و قمر و عطارد و قمر که دلات کنند  
بر لیلست بکس یعنی دروز غشا الارض باشد و در شب فوق الارض از خارج کوکب و اگر باین  
احوال برج مذکور در شرف کوکب بناری و برج مؤنه و در شرف کوکب لیل بود آنرا جلب کنند  
و یعنی فصلی بجای برج مذکور مؤنه بیت مذکور مؤنه گفته اند پس در هر جلب چیز بود  
و بکس نه و چیز در ده بعضی مکان است و جلبه یعنی بودک و بر سر آردن و اهل بیت است  
گفته اند که بر وزن کوکب در چیز خود مانند شخصی بود و یا از آفتابان خود و چون کوکب از  
دروغ غشا الارض بود و در شب فوق الارض و کوکب لیل بکس از اخلاص مخلوقیند و از جمله  
معتبرات احکامیان در خطوط کوکب یکی اعتبار درج اضافت که مفصل از آن  
کروه می باید که در عطارد و در شب قانع است و درج شمس و در بیت تاسع و درج شتری در  
بیت هاد و در ج و درج لیل و در بیت ثانی عشر و درج قمر و در بیت ثالث و درج زهره و در بیت تاسع  
و درج مریخ و در بیت سادس و اکثر استنباط کیفیت این تقسیم از هشت خانه طالع که سواد آنرا  
از بهر است کنند و گویند از این هشت خانه دو خانه قوی اند که از امل ناظر خوانند و از بیت  
یا دهم و پنجم بود و در خانه ضعیف اند که از امل ناظر خوانند و آن بیت دوازدهم  
و ششم بود و در خانه از بهی قوی اند و از بهی ضعیف که از امل ناظر خوانند و آن بیت  
نهم و سیم بود و اینها همه در باب آینه مفصل معلوم کرد و چون در اول از خانه ها معلوم  
گشت که بر چه چون از این کوکب سیاره الا عطارد و کوکب بخواند یعنی محل و سرخ و زهره  
کوکب سعدند یعنی شتری و زهره و در کوکب در بعضی احوال سعدند و در بعضی احوال  
عس یعنی نیرین پس در خانه ضعیف از دروینا بیت تخمین دادند و اصغق را با غسی  
یعنی دوازدهم را بر محل و ششم را بر محل و در خانه قوی را با سعدین دادند و اقوی را با سعد  
یعنی یازدهم را بر شتری و پنجم را بر زهره و آن دو خانه را که از بهی قوی بودند و از بهی  
ضعیف با آن دو کوکب دادند که در بعضی احوال سعدند و در بعضی احوال عس یعنی  
نیرین اقوی را با عظم یعنی نهم را با تاسع و سیم را با ه که چنانچه نیرین

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.

1890



در بیت ثانی زانکه مایل ساقط خوانند نیست چه این دو خانه نیز از وجهی قوی اند و غیر  
 و بهی ضعیف زیرا که سقوط بیت از طالع اختراست از زوال و ناقل بودن او بطالع  
 اختراست از مایل بودن و چون عطا در سعادت و غنوت ذاتی نیست بلکه مختص  
 و در جات طالع نیز مختص است چه میان نور و قلت است مطلق و درین مختص  
 با و نسبت کردند و گویند بودن کوکب در بیت فرج مثل شخصی بود که در موضع مزیت  
 و شاد و بود در حالت سر بر بخت حفظ فرج کوکب این بیت بخاطر ناز و رسید و چون  
 زوق و طفرح کائنات و سوسنا و درج لبه سقوط است و خانه مقابل فرج یعنی  
 خانه هفتم اوست و فرج و انت باشد چه دو خانه مقابل از بیوت انتی مشرق چنانکه در مقابل  
 است و یکدیگر یکنواست پس فرج عطا در سابع است و فرج شمس در ثانی و فرج شرف در خاس  
 و فرج زحل در سادس و فرج قمر در ثانی و فرج زهره در عاشر و فرج مریخ در ثانی و فرج  
 و نیز از جمله این معتبرات است قوت و ضعف کوکب و آن چنانست که کوکب قوتش  
 در بیت عاشر است و قوت ماه و در دایم و قوت زحل در ثانی و قوت شرف در ثانی و قوت  
 مریخ در ثانی و قوت زهره در سابع و قوت عطا در در ثانی و خانه مقابل بیت قوت است  
 ضعف باشد چون کوکب در خانه یا شرف خود باشد و در و نه کوکب دیگر یکی از انواع  
 قوت ناظر باشد که او را همین حال باشد یعنی او نیز دو خانه یا شرف خود باشد و در و نه بود  
 از این نوع این وضع را دستور گویند و این معنی ترین انواع دستور است و نیز در  
 بعضی واضح و لا محاله که سفلیق و با آفتاب این نوع دستور به حسب برجیت صورت  
 نه بندد و از جمله انواع دیگر یکی است که کوکب در خانه خود بود و در دایم و از یکدیر  
 چون دوی خانه او باشد از خانه آن نیز باشد آنکه شرفی در قوس و آفتاب در  
 اسد یا حمل باشد و هم آنکه کوکب در کمال مشرق و تقرب خود بود و آن کوکب مطلقا  
 مقدار شمس در درجه بعد باشد از آفتاب و سفلیق را او را سرعت سیر بود که از  
 و باط اعظم گویند چه آنکه طالع در عاشر بود و صاحب عاشر در طالع و دستور به دلیل  
 و سعادت عظمت و مستوی بر جری از فلک البروج یعنی سطره البروج و آن در اکثر

در بیت ثانی زانکه مایل ساقط خوانند نیست چه این دو خانه نیز از وجهی قوی اند و غیر  
 و بهی ضعیف زیرا که سقوط بیت از طالع اختراست از زوال و ناقل بودن او بطالع  
 اختراست از مایل بودن و چون عطا در سعادت و غنوت ذاتی نیست بلکه مختص  
 و در جات طالع نیز مختص است چه میان نور و قلت است مطلق و درین مختص  
 با و نسبت کردند و گویند بودن کوکب در بیت فرج مثل شخصی بود که در موضع مزیت  
 و شاد و بود در حالت سر بر بخت حفظ فرج کوکب این بیت بخاطر ناز و رسید و چون  
 زوق و طفرح کائنات و سوسنا و درج لبه سقوط است و خانه مقابل فرج یعنی  
 خانه هفتم اوست و فرج و انت باشد چه دو خانه مقابل از بیوت انتی مشرق چنانکه در مقابل  
 است و یکدیگر یکنواست پس فرج عطا در سابع است و فرج شمس در ثانی و فرج شرف در خاس  
 و فرج زحل در سادس و فرج قمر در ثانی و فرج زهره در عاشر و فرج مریخ در ثانی و فرج  
 و نیز از جمله این معتبرات است قوت و ضعف کوکب و آن چنانست که کوکب قوتش  
 در بیت عاشر است و قوت ماه و در دایم و قوت زحل در ثانی و قوت شرف در ثانی و قوت  
 مریخ در ثانی و قوت زهره در سابع و قوت عطا در در ثانی و خانه مقابل بیت قوت است  
 ضعف باشد چون کوکب در خانه یا شرف خود باشد و در و نه کوکب دیگر یکی از انواع  
 قوت ناظر باشد که او را همین حال باشد یعنی او نیز دو خانه یا شرف خود باشد و در و نه بود  
 از این نوع این وضع را دستور گویند و این معنی ترین انواع دستور است و نیز در  
 بعضی واضح و لا محاله که سفلیق و با آفتاب این نوع دستور به حسب برجیت صورت  
 نه بندد و از جمله انواع دیگر یکی است که کوکب در خانه خود بود و در دایم و از یکدیر  
 چون دوی خانه او باشد از خانه آن نیز باشد آنکه شرفی در قوس و آفتاب در  
 اسد یا حمل باشد و هم آنکه کوکب در کمال مشرق و تقرب خود بود و آن کوکب مطلقا  
 مقدار شمس در درجه بعد باشد از آفتاب و سفلیق را او را سرعت سیر بود که از  
 و باط اعظم گویند چه آنکه طالع در عاشر بود و صاحب عاشر در طالع و دستور به دلیل  
 و سعادت عظمت و مستوی بر جری از فلک البروج یعنی سطره البروج و آن در اکثر

الحال موضع کوکب با همی یا مرکز یکی از بیوت انتی مشرق باشد عبارت از کوکب است که خط او از جمله  
 خطوط قسم که آن بیت و شرف و در و شمس در است و در آن جزو شرف از کوکب دیگر باشد  
 در آن جزو شرف از کوکب دیگر باشد یا یکی از بیوت انتی مشرق باشد یا یکی از بیوت انتی مشرق  
 برجیت کافیت و شرف جزو درجه نشاید و اهل احکام هر خط را بر سه اعتبار کرده اند و آن مراتب  
 شهادت گویند و لهذا کوکب خط او را شاه و بر اتم نماید شرف صاحب بیت و اینها و شهادت  
 گیرند و صاحب شرف را سه و صاحب شمس اول و صاحب شمس دوم و یکی و اینها و شهادت  
 است اما یوب جری که یکی از طایفه است میگوید که صاحب بیت و اهانت شهادت و صاحب  
 شرف شمس و صاحب حدایچ و صاحب شمس اول و صاحب شمس دوم و صاحب شمس و شمس  
 دوم صاحب حدایچ و صاحب شمس اول و صاحب شمس دوم و صاحب شمس و شمس  
 در وجه و در آنکه در خط او مذکور در مراتب تعیین کرده اند همچنین در خط او  
 در وجه و در آنکه در خط او مذکور در مراتب تعیین کرده اند همچنین در خط او  
 کوکب که در میان اینها شهادت مرتب تعیین کرده اند همچنین در خط او  
 شمس مشهوره اعتبار نکنند و مراتب باقی را قوی کوکب نامند نه خطوط چنانکه هم خود و شرف  
 فرج ایراد نوده و تفاسیل این بعضی تفاسیل مراتب قوی کوکب از کتب احکام طلب باید کرد  
 و این مراتب را بتفصیل و توجیه تمام در باب دوازدهم ایراد نماید تا در جرح بکتاب احکام نیاید  
 که در همچون اقتضای آنکه وقت صاحب خطی بجم خود در آن خط باشد مرتب او را در آن خط  
 ضعف گیرند چه درین حال قوت او ضاعف گردد و اگر شهادت دو کوکب مطلقا باشد در  
 کوکب و شرف یک مستوی گردانند مثلا خواستیم که پنج درجه نور را مستوی بدانیم کوکب ناظر  
 نیز در زهره و زحل و مشتری یا قسیم و شهادت زهره درین جزو بقول یوب و یوب و شمس  
 است زیرا که صاحب بیت است و صاحب حدود صاحب شمس اول و شهادت قمر  
 چرا که صاحب شرف است و صاحب شمس ثانی و دو کوکب دیگر را درین جزو از خطوط  
 قسیم هیچ نفی نیست پس مستوی زهره بود بشرکت قمر اما اگر اصیانا هیچ یک از اینها  
 خطوط را قریب و منور نباشد کوکب غریب را مستوی باید گرفت هر چند که در آن جزو ضعیف  
 و نامعتبر بود میگویند و نقل اما کوکب هم از وی ساقط باشند از جزو را مستوی نبود و



واحدا بحکام آنرا از روی تشبیه بر آن بی درج گویند و این طالع را در طالع مردان گویند  
 باب ۱۸ در معرفت بیوت و درازده خانه و منسوباتی ایشان قبل ازین مذکور شد که منطقه بیوت درج  
 را ابتدا از منطقه طالع بدو از ده قسم کنند و هر قسم را بیوت خوانند و ازین بیوت چهار خانه را اولیاد  
 خوانند چنانکه خانه اول را که هر اسب برافتنی شش دانست و در طالع گویند و خانه هفتم را  
 که برافتنی بیوانست و در طالع گویند و خانه دهم را که بر نصف اعلی دایره نصف النهار است  
 و در السماء بخانه چهارم را که بر نصف اسفل دایره نصف النهار است و در الارض و این  
 چهار را و در هکته آن گویند که مساوی احکام بر اینهاست چه اقوی بیوت اند و اینها هر یک را  
 بیت اقبال و سبیل گویند خوانند و بیت ثانی و خامس و ثامن و حادی عشر را مایل الا  
 و تا خوانند از جهت سبلان هر یک بر یک و در خود و ازین حیثیت این چهار خانه را  
 در قوت اوسط بیوت خوانند و بیت ثالث و تاسع و سادس و ثانی عشر را از ایلاد  
 و تا خوانند بسبب زوال هر یک از و در خود و ازین حیثیت این چهار خانه را  
 اصغف بیوت خوانند و اینها هر یک را بیت ارباب و مساوی آن گویند و درجه تقیم ذکر  
 تاسع بر سادس که مصححین داشته معلوم نیست و شاید که بحیثیت نظر از طالع بود  
 باشد و بیت سادس و ثانی و ثامن و ثانی عشر را از طالع اند از طالع زیرا که هیچ یک از  
 نظرات نمی یابند این بیوت و طالع صحیح نشود و درجه تقیم ذکر سادس بر ثانی  
 اینجا نیز معلوم نیست و بقی بیوت غیر او تا درجه که آن ثالث و خامس و تاسع و  
 حادی عشر است تا ازین طالع چه میانه هر یک از بیت ثالث و حادی عشر و میانه طالع  
 نظر بر سبب است و میانه هر یک از آن دو خانه دیگر میانه طالع نظر بر سبب ظاهر است  
 که بیوت ناظره اقوی اند از بیوت سافه بلکه اتفاق اهل احکام بر آنست که قوت بیت را  
 ناظر بر زاده است از مایل سافه چنانکه قبل ازین در شرح فرج کوکب باین معنی  
 اشاره شده و مواز افراد هر یک ازین انواع هر کدام بتوالتی اقرب اند و طالع در قوت  
 مقدم باشد بر آنکه بعد از آن افراد بیوت سافه که عکس این معنی است یعنی هر  
 کدام بتوالتی بعد از آن طالع در قوت مقدم باشد بر آنکه اقرب اند و ازینکه هفتم

این طالع را در طالع مردان گویند  
 و این طالع را در طالع زنان گویند  
 و این طالع را در طالع کودکان گویند  
 و این طالع را در طالع پیران گویند



لازم آید که اقوی بیوت طالع باشد پس عاشر پس رابع پس حادی عشر پس خامس پس تاسع  
 پس ثالث پس ثانی پس ثامن پس سادس و اصغف بیوت پس بیوت ثانی عشر است که هر زایل  
 و سائست از طالع و هم اقرب یار و بعضی بیت سادس و ثانی عشر را فقط بیت و یار گویند  
 و هر یک که عدد او بر دوازده باشد آن خانه را مذکور دانند و هر چه عدد او زوج باشد مؤنث و با این  
 درازده خانه و اینها را درج ششم کنند و ازین بعد از رابع و راکم میان مرکز عاشر و طالع است  
 و همچنین از راکم میان مرکز رابع و سابع است و رجب مقبل و رجب مذکور گویند و این رجب و راکم میان  
 طالع و رابع است و همچنین از راکم میان سابع و عاشر است و رجب مدبر و رجب مؤنث گویند و این  
 نصف که میان مرکز عاشر و رابع است از طرف مشرق نصف صاعد خوانند و آن نصف دیگر را که  
 میان مرکز رابع و عاشر است از طرف غرب نصف صاعد خوانند و چون اتفاق افتد که رجب عاشر رجب  
 مدبر رجب باز در طالع بود و او تا در طالع گویند چه هر یک درین حال بیت مایل  
 خود اسفل نماید و اگر رجب عاشر رجب مدبر رجب نیم طالع باشد او تا در طالع را او تا در طالع گویند  
 زیرا که هر یک یکی از بیوت زایل است و اگر رجب عاشر رجب مدبر رجب نیم طالع باشد او تا در  
 انطالع را او تا در طالع خوانند و ششم ثالث افضل است از ششم اول و ششم اول از ثانی و حادی عشر  
 و بیض از سبلان خانه باشد پنج درجه تا پنج درجه قبل از سبیل است ثانی آن خانه پس اگر چه در تقوی  
 کوکب شش پیش از سبلان خانه باشد و در درجه خانه مقدم او را محل آن کوکب ندانند بلکه  
 همان خانه را محل آن اعتبار کنند هر چند که حقیقت در آن خانه نباشد و این اعتبار بسبب آنست  
 که تا ممکن باشد که شمس در شب سابع و روز بطالع و دایم است بیان انواع بیوت اثر عشر  
 اکنون در مولات هر یک شرح نموده میفرمایند که اما مولات بیوت اول چون طالع  
 سه ظهور و وجود اشیاست و در لیل بقای آن امور که بطور ظاهر شده و این طالع او  
 دلت بر نیکو نهر سکون و موثر در آن خصوصاً و غریب اشیا که کاشف و اکرم انواع  
 یکنواخت است ازین سبب گفته که بیت طالع خانه حیاست و نفس و جسد و ابتکالی  
 کارها و اشیاء دلالت کند بر مدبر مصالح و غریب امور و طلب اشیا و کیفیت در کار و وسایل  
 و مشغولت و از لفظ اسنوبت برود روی و بیت دوم که مایل طالع است دلالت کند



بر حالت ثانی موجود که هر یک کیفیت اسباب بقا است و از این معیشت خوانند و از قبل اسباب  
غذاست و واسطه آن و غایب و اموال و اعدان و اضا را ازین جهت گفت که بیت ثانی  
خان ما است و عاقل و اعدان و اضا و حیوان است و بیایم ولایت کند بر عقل و خارج و عقل  
معی بر اقل و شرب و ارضا منسوب است بکردن و بیت سیم که زایل طالع است و ولایت بر  
حالت ثالث موجود و این هر آینه کیفیت قوای اسباب معیشت است چون هر که سبب استمرار  
غذاست و برادر و خواهر که شریک و معین مالی خود و دلیل برین و دام خصوصیت ایشان است  
بیب جلب اموال ازین جهت گفت که بیت ثالث خان برادر است و ازین و اسلحه های نزدیک  
و عقوبت از جای بجای و ایضا ولایت کند بر عقل اندک و اوسار و از اعضا بردست و درین  
و در هر چهارم چون در غایت خفاست علامت خواب آورده و امری که ماده خود موجود و از  
منتفی شود چون بدر و در وضع محل قرار و ثبات است چون سکن و اموال ازین حیثیت است  
که بیت رابع خان پدر و ملاک و ضیاع و مقدار و عواقب امور است و ایضا ولایت بر معین  
اموال و از اعضا منسوب است بیست و پنجم که مایل رابع است هر آینه دلیل  
پدر بود که آن فرزندان و اکل و شرب و هدایا که تنجید ملاک و از تقاضا است و ازین  
واسطه گفت که بیت خاص خان فرزندان و رسولان و هدایا و اضا و اکل و شرب و ایضا  
ولایت بر عشق ازین و ملبوسات و شادی و سوره ها و ضیافتها و از اعضا منسوب است  
بیش و در دشت که زایل راجع است و دلیل باشد بر حالت ثالث از این عید و خرم و ستور  
که از قبل اسباب سکونت و جاری که سبب خوف حیات است بجهت سقوط از طالع ازین علت  
گفت که بیت سادس خان خدمتکاران و بندگان و مرصفا و انتها و دراب و صناد است و ایضا  
ولایت بر کوهنجه و کم شده و اتمت و از اعضا منسوب است بنان و شکم و هضم و خوردن و غایت  
هر آینه صراط طالع بود و نقل او پس از این بر ازواج و شرکا و سبب هلاک و فنا چون  
اصدا و حضوم ازین وجه گفت که بیت سابع خان شرکا و ازواج و عودات و ایضا ولایت  
بر اصدا و حضوم و مفصل سفران و گران و از زالی و از اعضا منسوب است برین و زبر را  
و هشتم که مایل سابع است حالت دوم از ازواج بود و چون مقابل و عند ثانی است و دلیل

اسباب بقا و معیشت بود ازین حرکت که بیت ثامن خان خوف و مرگ و میراثها و اموال عورتان و دم  
و ازدهت و ایضا ولایت بر اموال و حضوم و اصدا و فقر و فقر و از اعضا منسوب است بالان و شرب  
و بقدر و دم و دم که ثانی بیت الهیست ولایت کند بر حالت ثانی از از حیثیت زمان مثل امور  
ازین و از حیثیت فرعیست مثل خواب چه گفته اندم اخ الموت مشهور و معروف است و نیز چون  
نظر ثالث است و اقوی از دال بود بر عقل بسیار و عقل و ازین دلیل گفت که بیت تاسع خان  
سفر دور و دین و علم و زهد و فکر و عقل و حقایق است و ایضا ولایت بر وفاداری و عمر و پرو  
کیفیت احوال غایبان و از اعضا منسوب است بخند و دم چون اربع و اعلی و اقوی بیست و یک  
و نظریت الای ازین نسبت گفت که بیت عاشر خان سلطان و مادیان و اشغال و احوال سلطان  
و ایضا ولایت بر صنعت و رفعت و مشهور و معروفی کردن و از اعضا منسوب است بر کین و ازین وجه  
چون ثانی دهم است و اقوی اسباب چون ماله ازین ولایت گفت که بیت حادی عشر خان و دستان  
و ایدها و سعادتها است و ایضا ولایت بر روز را و خلفا و بیت المال سلطان و اعدان و ملوک و از  
اعضا منسوب است بیست و دوم چون اصف و اخص بیست است و نظریست ازین علت  
گفت که بیت ثانی عشر خان اعدا و شقاقها و دودان و چهار پایان بزرگ است و ایضا ولایت بر کین و  
بشود و خانه و حزن و دین و نیکت و درخت و امرای مرمه و از اعضا منسوب است بقدری است  
ثانی سخن و در سولات بیست اما منوبات کوکب او که چون دخل غنی کبر است و دلیل برین  
آینه منسوب بود و بیست و خیم و احوال که متعلق باشد به جوان بخت گفت که زحل کوکب جوان  
و دهقانان و در باب کلاه و خانه های نیم و عظامان سیاه و حیل و نیکان و مردم غله و خیس  
و زاهدان و علم و از اخلاق مکرر کینه و حق و جهل و عقل و تار و سینه کاری و کاهلی و شتری  
چون سعد کبر است و دلیل بر ولایت کند بر ثانی و غایت و رفعت و عزت و ایضا و بیست و بیست  
بیب گفت که مشرق کوکب شراری است و علم و رفقا و امرای با عدل و صنعت و وزان و جلیلی  
القدر و رفیع القدر و اهل بنا صب و زهاد و انشیا و از اخلاق حلم و سخا و علومت و جبار و جبر  
و تواضع و صدق و وفای و مرغ چون غنی اصل است و سر بر این دلیل بود برایشان بخیر و امور  
سر بر این انصاف باین واسطه گفت که مرغ کوکب لشکریان است و امرای عالم و ازین و وزان







و دیگری در مستصف حقیق دلو در مطلق مثل آنکه يك كوكب در مستصف حقیق دلو باشد و دیگری در مستصف حقیق ثور یا یکی در مستصف حقیق اسو باشد و دیگری در مستصف حقیق عقرب و تناظر تقریبی درین نوع نیز همین جهت ممکن تحقق آن شرط است با آنکه در نیم این برج دست دهد که آن نیم اقرب باشد بنقطه انقلاب یا انتقال اقرب از آن نیم و بکونه در مستصف حقیق و آنچه در نیم دیگر واقع شود تناظر تخیلی تقریبی خواهد بود بشر آنکه در اول و آخر برج نباشد و تناظر استقبالی در بر روی مثل آنکه يك كوكب در اول حمل باشد و دیگری در آخر سنبله یا یکی در اول میزان باشد و دیگری در آخر حوت و در مطلق مثل آنکه يك كوكب در اول جدی باشد و دیگری در آخر جوزا یا یکی در اول سرطان و دیگری در آخر قوس و تناظر تقریبی درین نوع نیز همین جهت نباشد الا آنکه حصول او شرط است با آنکه در غیر اول و آخر این برج دست دهد و حکم اولیه تناظر مطلقا در تشریح اولیه نظرات است کل منظره و اما تناظر تخیلی بعضی گفته اند واقع نیست و سیم شارح سی فصل بصیرت و صاحب اشجار الاثنا و بقیاس بر تناظر مستصحبی باید که واقع باشد چه هرگاه قوس تناظر مستصحبی از نظرین متزاید شود بر سبیل تساوی تا جوی که مضلف گردد و تناظر تخیلی محمول دسد و آن در بر روی مثل آنکه يك كوكب در اول ثور باشد و دیگری در آخر اسد یا یکی در اول عقرب باشد و دیگری در آخر دلو و در مطلق مثل آنکه يك كوكب در اول دلو باشد و دیگری در آخر ثور یا یکی در اول اسد باشد و دیگری در آخر عقرب پس اعماء عدم وقوع تناظر تخیلی صحیح نباشد غایتش آنکه موضع کوبین تناظرین از برج درین نوع و نوع تریبی مشترک میشود بخلاف آن اول و دیگر که در ایشان این اشتراک نیست لیکن این باعث عدم وقوع تناظر تخیلی نتواند شد مگر آنکه عدم اشتراک محل کوب از برج در دو نوع تناظر شرط گردد باشد و سخن غایتی که بعضی از اهل این فن چون تناظر حقیقی اطلاق کنند مراد ایشان تناظر تریبی باشد لایق و علمه آنست که موضع کوب در اول و غیر تریبی در فصل مشترک میان دو برج دست میدهد بخلاف نوع تریبی که در چنین است

کتاب در بیان احوال و تاثیرات  
کتاب در بیان احوال و تاثیرات  
کتاب در بیان احوال و تاثیرات

آنها

پس موضع کوب تناظر از برج در میزان نوع مستصحبی و معین نباشد و در احکام نظرات و تناظرات موضع کوب را داخل تمام است و در بعضی بقاوم گاه باشد که حرف در آن واحد میان دو کوب نظر و نقل هر دو واقع شود یعنی تناظر تحقیق اتفاق افتاد از تمام اعتبار و ترک تکرار و تمیز از دهم هر دو مرکب کنند چنانکه اتصال جامع نقل مستصحبی و تریبی چنین نویسد **سطل** و مطلق چنین **سطل** و اتصال جامع نظر تریبی و تناظر چنین نویسد **سطل** و مطلق چنین **سطل** و اتصال جامع نقل تخیلی و تناظر تریبی چنین نویسد **سطل** و مطلق چنین **سطل** و اتصال جامع نقل استقبالی و تناظر تریبی چنین نویسد **سطل** و مطلق چنین نویسد **سطل** و گاه باشد که بجای حرف نیم زای منقطع هر دو هم سازند که علامت زمانیت و بعد از فراغ بیان احوال نظرات و تناظرات و تاثیرات سعد و غی هر یک شروع در مبحث بیات و نبات آن تاثیرات نموده میسر باید که در چون کوب مستصحبی یا تناظر کوب دیگری مستصحبی یا تناظر تریبی قرار باشد هر آینه چنان از دسین حقیقت آن نظر یا تناظر یا مجامعه بچند درجه سعادت یا غیبت آن نظر یا تناظر یا مجامعه اکتساب میکند و بعد از آن اتصال چون سرف شود تا چند درجه بعد از اضراف و آن سعادت یا غیبت باقی باشد و این مقولات حواله به تجربه و تحقیقات و آن درجات را انوار و اهرام گویند جمع حقیقی حرم که اینجا یعنی کتابت درجه هر یک از علوم بین در هر طرف یعنی طرف خلف و عظام درجه است و از آن مرجع معنی گفته اند هفت درجه است و بعضی گفته اند نه درجه و معکوبه قول اول است و از آن شمس یا زره درجه و از آن هر یک از سفلیین هفت درجه و از آن هر یک از سفلیین هفت درجه و از آن قمر و هر یک از عقدرتین او دوازده و یکی از فضلاء این مقدار بر راجحه حفظ یابن و در سلك **نظم** گفته اند و هر هذا بدان اهرام سیادت بی ریه الطول ح سیه هر دو ریه تناظرین بقدر یک و چون کوب قریب بعد نظر یا تناظر کوبی دیگر یا مجامعه نموده قمر رسد و بعد میان او و منظره و الیه یعنی موصی که معین نظر لغوات او در آن موضع محقق شد بقدر نصف مجموع جرمین هر دو باشد از اتصال گویند با معنی که آغاز اتصال این بود و چون بعد منها بقدر نصف جرم اقل الجرمین من المقتلین

کتاب در بیان احوال و تاثیرات  
کتاب در بیان احوال و تاثیرات  
کتاب در بیان احوال و تاثیرات

کتاب در بیان احوال و تاثیرات  
کتاب در بیان احوال و تاثیرات  
کتاب در بیان احوال و تاثیرات

کتاب در بیان احوال و تاثیرات  
کتاب در بیان احوال و تاثیرات  
کتاب در بیان احوال و تاثیرات











[illegible][illegible]

و این قوت خاص کتاب است **۳۳** بنا من از آفتاب یعنی در نصف نیمی باشد از فلک **۳۴** و در جانب **۳۵** در جانب **۳۶** هفت برده هر یک از این اصناف دین مرتبه چهار است اما اصناف قوتی  
تسمیم پانزده است **۳۷** حقیق اثر اعلی مراتب **۳۸** وجه سعدانه هر سعد **۳۹** اثنی عشر به سعد **۴۰** درجه  
بره **۴۱** درجه مثلاً زحل و افق بخت مناسب و بره هر یک از این اصناف درین مرتبه سه باشد  
دهفت حقیق اثر اوسط مراتب **۴۲** در جانب سعد **۴۳** هفت به سعد **۴۴** درجه مذکور  
مذکور و درجه مونس مونس **۴۵** نصف مونس از افق **۴۶** برج موافق مزاج **۴۷** برج موافق  
خود را در هر دو از منسوب به مروج و کوکب **۴۸** در جانب مونس **۴۹** سیم شده است و از آن که در  
دبره هر یک از این اصناف درین مرتبه دو باشد و حقیق اثر اعلی مراتب **۵۰** اثنی عشر و این خاص  
به مرتبه و در کوکب چنان باشد که بر فرد و غیره مراتب باشد و درین مرتبه **۵۱** مروج  
شمالی **۵۲** برج دوست و با بخت مونس دوست و دشمنی کوکب جدول وضع کردیم تا سجد  
این فن را مغرب باشد و جدول است

برج **سپید** طلوع **د** ولایت و این خاصیت به نیرین چنانکه در روز ولایت آفتاب را  
بود و در شب ماه را و بهر هریک از این اصناف درین مرتبه یکی باشد اما اصناف ضعیفتر  
تم اول سی و پنج از این هفت عظیم ابراهیم مراتب آداب **د** درجه هبوط **س** اعتراق  
و حدان از طرف نش **د** درجه بود **د** کسوف آفتاب را **د** خسوف ماه را **د** کسوف کوکب  
یعنی ستاره که در **د** هم زمانه غنی همان شرح که در ثانیه سعد گفتیم و بهر هریک از این اصناف  
درین مرتبه باشد و نش عظیم ابراهیم مراتب **آ** برج **ه** هبوط **س** رجعت **س** تحت اشعاع

*(Faint handwritten text from another page)*







المجلد



